



مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۰۱



مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خاوران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: استغاثه
- شماره درس: ۱
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۴	مقدمه
۵	اهداف آموزشی
۵	متن درس
۷	استغاثه
۷	معنای لغوی
۷	معنای اصطلاحی
۷	ارکان استغاثه
۷	احکام استغاثه
۸	حالات مستغاث
۹	نمودار
۱۰	ترجمه
۱۱	چکیده
۱۲	آزمون
۱۳	منابع





مقدمه

علم نحو در میان علوم عربی دارای جایگاه ارزشمندی است و بنای سخن عربی صحیح به وسیله علم نحو سامان می‌یابد. در میان علوم مختلف عربی، به هیچ علمی به اندازه علم نحو پرداخته نشده است. در تعریف علم نحو گفته شده: دانستن قواعدی است که بوسیله آنها حالات مختلف آخر کلمات از حیث اعراب و بنا شناخته می‌شود.^۱ برخی نیز علم نحو را دانش ساختن جملات صحیح عربی ذاتاً و اعراباً تعریف نموده‌اند.^۲ اساس علم نحو توسط حضرت علی (علیه السلام) به درخواست ابوالاسود دثلی پایه گذاری شد^۳، ابوالاسود نیز قواعدی را که آموخته بود توسعه داد و علم نحو در قرن نخست اسلامی شکل گرفت. پس از وی دانشمندان دیگری به تکمیل مسائل آن پرداختند و مدارس نحوی بصره و کوفه شکل گرفت و کتب زیادی در این زمینه تألیف شد و بزرگانی سرآمد این علم شدند.

قواعد این علم، دو قسم است:

۱. قواعد ترکیبیه، که شامل چگونگی ساختن جمله و سایر مباحث مربوط به آن است.
۲. قواعد اعرابیه، که کیفیت اعراب کلمات را بیان می‌نماید.

موضوع این علم؛ کلمه، و فایده آن؛ توان ساختن جملات صحیح عربی و پرهیز از خطا در آن، و نیز قدرت بر فهم صحیح آن است. آنچه در این دروس مطرح نظر است بخش نحو کتاب مبادی العریبه است که پس از مقدمه و بیان موضوع نحو، به باب فعل پرداخته و مباحث مربوط به آن را طرح نموده، سپس به باب الاسم وارد شده و ابتدا بحث مرفوعات را بیان نموده و سپس وارد بحث منصوبات شده است. در این بخش، پس از طرح نمودن بحث منادا، به مواردی که ملحق به منادا هستند؛ یعنی استغاثه، ندبه و ترخیم پرداخته می‌شود. درس پیش رو در خصوص استغاثه است که در ضمن آن به تعریف استغاثه، وجوه مستغاث، ارکان و احکام استغاثه و تنها حرف ندایی که در استغاثه کاربرد دارد پرداخته می‌شود. در جلسه بعد، ضمن بیان چند نکته در مورد مستغاث، به بحث اعراب مستغاث و مستغاث له و موارد ملحق به مستغاث اشاره خواهد شد.



۱. التصریح علی التوضیح، الزهري، خالد بن عبدالله، تصریح علی التوضیح، قم، دارالفکر، بی تا. ج ۱ ص ۱۴؛ الصبان، محمد بن علی، حاشیة الصبان، قم، منشورات رضی و زاهدی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۶.

۲. ابن جنی، عثمان بن جنی، خصائص، محقق عبدالحمید هندوای، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا. ج ۱ ص ۳۴.

۳. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، به تحقیق حسن الامین، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا. ج ۱ ص ۳۴۲.



اهداف آموزشی

پس از مطالعه درس انتظار می‌رود فراگیر بتواند:

۱. ابواب ملحق به ندا را ذکر کند.
۲. استغاثه را تعریف نماید.
۳. ارکان استغاثه را ذکر کند.
۴. تنها حرف ندایی که در استغاثه استفاده می‌شود را ذکر کند.
۵. احکام استغاثه را بیان نماید.
۶. وجوه مستغاث را بیان نماید.





متن درس

- ۳۰ -

الاستغاثة

يلحق بالنداء ثلاثة أبواب: الاستغاثة، الندبة و الترخيم

۱۷۲. ما هي الاستغاثة؟

۱۷۳. كم وجهاً للمستغاث؟

۱۷۴. ما هو حكم المستغاث له؟

۱۷۵. ماذا يجري مجرى المستغاث؟

۱۷۲. الاستغاثة هي نداء شخص لإعانة غيره، نحو: «يا لزيدٍ لعمرو».

فائدة: إنَّ المعين يُسمَّى المستغاث و المعان يُسمَّى المستغاث له و لا يُستعمل للاستغاث من أحرف النداء إلَّا «يا» و لا يجوز حذفها و لا حذف المستغاث. و أمَّا المستغاث له فحذفه جائزٌ.

۱۷۳. للمستغاث ثلاثة أوجه:

* أن يجرَّ لفظاً بـ «لام» مفتوحة، نحو: «يا لزيدٍ للمظلوم».

* أن يختم بألف، نحو: «يا قومًا للمظلوم».

* أن يبقى على حاله جارياً مجرى المنادى، نحو: «يا قومٌ للغريق».





استغاثه

معنای لغوی

استغاثه مصدر باب استفعال است از «غوث - کمک کردن» و به معنای «طلب یاری نمودن» است. سه باب استغاثه، ندبه و ترخیم از ملحقات باب ندا هستند. ملحق بودن استغاثه به باب ندا از این باب است که در استغاثه از حروف ندا استفاده می‌شود.

معنای اصطلاحی

استغاثه یعنی شخصی را برای کمک به دیگران صدا زدن، مثلاً: «یا لزیدِ لعمرو!» به معنای: «ای زید به کمک عمرو بیا» یا «به فریاد عمرو برس!»

ارکان استغاثه

استغاثه دارای ارکانی می‌باشد که عبارت است از:

- مستغاث: کسی که از وی کمک خواسته می‌شود.
- مستغاث له: کسی که برای وی کمک خواسته می‌شود.
- اداة استغاثه: حروفی که استغاثه با آن صورت می‌گیرد. فقط از حرف «یا» ندا برای استغاثه استفاده می‌شود.

احکام استغاثه

پس از بیان تعریف و احکام استغاثه، نوبت به احکام استغاثه می‌رسد که شامل موارد زیر است:

- حذف «یاء» ندا، جایز نیست. بنابراین نمی‌توان در استغاثه زید برای کمک به عمرو گفت که «لزید لعمرو»، بلکه حتماً باید حرف ندا در آن ذکر شود و به صورت «یا لزید لعمرو» به کار رود.
- حذف مستغاث جایز نیست. بنابر این برای کمک به عمرو نمی‌توان گفت: «یا لعمرو» که در آن «لزید» مستغاث حذف شود.
- حذف مستغاث له جایز است بنا بر این در استغاثه از زید برای کمک به عمرو می‌توان گفت: «یا لزید» که مستغاث له یعنی «عمرو» حذف شده است و جایز است.
- در استغاثه دو لام جاره وجود دارد که یکی بر سر مستغاث و دیگری بر سر مستغاث له می‌آید، لام نخست مفتوح و لام دوم مکسور است مانند «یا لزیدِ لعمرو»^۱

۱. حروف جاره اگر بر سر ضمیر بیاید فتحه می‌گیرد و اگر بر سر اسم ظاهر بیاید مکسور است، اما در استغاثه بر عکس است و با توجه به اینکه بر سر اسم ظاهر آمده و به منزله ضمیر می‌باشد، لذا مفتوح است. (ر. که صفایی غلامعلی، ترجمه و شرح معنی الادیب، قم، قدسی، ۱۳۷۸ ش، ج ۳، ص ۲۳ و سیرافی یوسف بن محمد، شرح ابیات سبویه، تحقیق محمد علی سلطانی، دمشق، دارالعصماء، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۲)



حالات مستغاث

مستغاث به سه صورت به کار می‌رود:

۱. به وسیله «لام» جاره مفتوح که اعراب جر لفظی به آن می‌دهد به کار رود، مانند: «یا لزید لعمر» که در آن لام جر مفتوح، بر سر زید که مستغاث است در آمده و آن را مجرور کرده است.
۲. مستغاث با حرف الف ختم شود مانند «یا قوما للمظلوم» که مستغاث در آن «قوم» است که با الف و به صورت «قوما» به کار رفته است.
۳. مستغاث به همان صورتی که اگر منادا قرار می‌گرفت، به کار رود. مثل «یا قوم للغریق» که کلمه «قوم» که مستغاث است به صورت مفرد معرفه مرفوع به کار رفته است، و اگر منادی نیز قرار می‌گرفت به همین صورت و با همین اعراب به کار می‌رفت مثل «یا قوم».



نمودار

لغت: مصدر باب استفعال از غوث به معنای طلب یاری کردن
اصطلاح: شخصی را برای کمک به دیگران صدا زدن

استغاثه در

۱. استغاثه
۲. ندبه
۳. ترخیم

ملحقات به ندا

۱. مستغاث
۲. مستغاث له
۳. اداه استغاثه؛ «یا»

ارکان استغاثه

۱. حذف «یاء» ندا جایز نیست.
۲. حذف مستغاث جایز نیست.
۳. حذف مستغاث له جایز است.

احکام استغاثه

۱. با لام جاره مفتوح که اعراب جر لفظی به آن می‌دهد به کار رود مانند:
«یا لزید لعمر و»
۲. با الف بیاید مانند «یا قوما للمظلوم» که «قوما» با الف آمده است.
۳. مستغاث طبق قاعده منادا بیاید و جاری مجرای آن باشد مانند: «یا قومُ
للمظلوم»

حالات مستغاث





ترجمه

- ۳۰ -

الاستغاثة

استغاثه [طلب یاری نمودن]

يلحق بالنداء ثلاثة أبواب: الاستغاثة، الندبة و الترقيم

سه باب به نداء ملحق می‌شود: استغاثه، ندبه و ترخیم

۱۷۲. ما هي الاستغاثة؟

۱۷۲. استغاثه چیست؟

۱۷۳. كم وجهاً للمستغاث؟

۱۷۳. مستغاث چند صورت دارد؟

۱۷۴. ما هو حكم المستغاث له؟

۱۷۴. حكم مستغاث له چیست؟

۱۷۵. ماذا يجري مجرى المستغاث؟

۱۷۵. چه چیزی جایگزین مستغاث می‌شود؟

۱۷۲. الاستغاثة هي نداء شخص لإعانة غيره، نحو: «يا لزيدٍ لعمرو».

۱۷۲. استغاثه صدا زدن کسی برای کمک کردن به دیگری است، مانند: «ای زید به کمک عمرو بیا»

فائدة : إنَّ المعين يُسمَّى المستغاث و المعان يُسمَّى المستغاث له و لا يُستعمل للاستغاثَة من أحرف النداء إلَّا «يا» و لا يجوز حذفها و لا حذف المستغاث. و أمَّا المستغاث له فحذفه جائزٌ.

دست آورد: [در استغاثه] یاری کننده مستغاث نامیده می‌شود و یاری شونده مستغاث له نامیده می‌شود، و از حروف ندا [حرفی] غیر از «یا» برای استغاثه استعمال نمی‌شود، و حذف حرف ندا و مستغاث جایز نیست. اما حذف مستغاث له جایز است.

۱۷۳. للمستغاث ثلاثة أوجه:

برای [کاربرد] مستغاث سه صورت [وجود] دارد:

* أن يجرّ لفظاً بـ «لام» مفتوحة، نحو: «يا لزيدٍ للمظلوم».

* مستغاث لفظاً به وسیله «لام» مفتوح مجرور شود، مانند: «ای زید به فریاد مظلوم برس»

* أن يختم بألف، نحو: «يا قوماً للمظلوم».

* مستغاث به الف ختم شود، مانند: «ای قوم به فریاد مظلوم برسید»

* أن يبقى على حاله جارياً مجرى المنادى، نحو: «يا قومٌ للغريق».

* مستغاث به همان حالی باشد که اگر منادی بود [آن حالت را داشت] مانند: «ای قوم به فریاد غریق برسید»

چکیده

۱. استغاثه، ندبه و ترخیم ملحق به باب ندا هستند.
۲. استغاثه به معنای صدا کردن کسی برای کمک به دیگران است.
۳. استغاثه از؛ مستغاث، مستغاث له و اداة استغاثه تشکیل می‌شود.
۴. مستغاث، یعنی کسی که از او طلب یاری شده است.
۵. مستغاث له، یعنی کسی که برای او طلب یاری شده است.
۶. از حروف ندا فقط حرف «یا» اختصاص به استغاثه دارد.
۷. در استغاثه، حذف حرف ندا و مستغاث جایز نیست، ولی حذف مستغاث له جایز است.
۸. مستغاث دارای سه حالت است: لفظا مجرور به لام جاره مفتوح باشد، ختم به الف شود، به همان صورت که در ندا به کار می‌رفت، به کار رود.



منابع

۱. الزهری، خالد بن عبدالله، تصریح علی التوضیح، قم، دارالفکر، بی تا.
۲. الصبان، محمد بن علی، حاشیة الصبان، قم، منشورات رضی و زاهدی، ۱۳۶۳ ش.
۳. ابن جنی، عثمان بن جنی، خصائص، محقق عبدالحمید هنداو، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۴. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، به تحقیق حسن الامین، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
۵. صفایی غلامعلی، ترجمه و شرح مغنی الادیب، قم، قدسی، ۱۳۷۸ ش.
۶. سیرافی یوسف بن محمد، شرح ابیات سیبویه، تحقیق محمد علی سلطانی، دمشق، دارالعصماء، بی تا.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۲



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: استغاثه
- شماره درس: ۲
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۴۳ فهرست
۵۵ مقدمه
۶۶ اهداف آموزشی
۶۷ متن درس
۸۸ مستغاث
۸۸ اعراب معطوف بر مستغاث
۸۸ اعراب نعت مستغاث
۸۸ عامل مستغاث
۸۸ حکم مستغاث له
۸۹ اسم ظاهر
۹۹ ضمیر
۹۹ جر مستغاث له به «من» جاره
۹۹ علت مفتوح یا مکسور بودن «لام»
۹۹ در مستغاث
۹۹ در مستغاث له
۱۰۰ متعلق لام استغاثه
۱۰۰ جایگزین مستغاث
۱۰۰ داخل شدن «لام» بر منادای مُهَدَّد
۱۰۰ حالات مستغاث و مستغاث له در منادای غیر حقیقی
۱۰۱ حالات منادای متعجب
۱۰۲ نمودار



۴۱۳	ترجمه
۴۱۶	چکیده
۴۱۷	آزمون
۴۱۸	منابع





مقدمه

در جلسه قبل گذشت که چه مواردی ملحق به ندا هستند که یکی از آنها استغاثه می باشد بود. ضمن تعریف لغوی و اصطلاحی استغاثه، ارکان و احکام استغاثه و حالات مستغاث نیز بیان گردید. در این جلسه و در ادامه مباحث استغاثه به اعراب معطوف بر مستغاث، اعراب نعت مستغاث و نیز عامل مستغاث و اعراب مستغاث له پرداخته و وجوه مختلف آن بررسی می شود. با توجه به نیاز لام استغاثه به متعلق، موارد سه گانه متعلق آن ذکر شده و موارد پیش گفته همراه با مثال تشریح و توضیح داده شده می شود و نیز به مواردی که جایگزین مستغاث می شوند اشاره خواهد شد و با ذکر این موارد بحث استغاثه خاتمه می یابد. در جلسه بعد به مبحث ندبه می پردازیم که شامل تعریف ندبه، بیان اداه ندبه، وجوه سه گانه استعمال ندبه و شرایط استعمال مندوب خواهد بود.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود دانش پذیر پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. اعراب معطوف بر مستغاث را بیان کند.
۲. اعراب نعت مستغاث را ذکر نماید.
۳. عامل مستغاث را معین نماید.
۴. اعراب مستغاث له را ذکر کند.
۵. متعلق لام استغاثه را بیان کند.
۶. مواردی که جایگزین مستغاث می‌شوند را ذکر نماید.





متن درس

- فوائد: ۱. إذا عطف على المُستغاث و لم تتكرر «يا» تكسر «اللام» الداخلة على المعطوف، نحو: «يا للكهل و للشبان للضعيف». و إذا كررت فالفتح واجب، نحو: «يا للكهل و يا للشبان للضعيف».
۲. إنَّ المُستغاث المجرور لفظاً بـ «لام» مفتوحة يبقى منصوب المحل كالمنادى، و لذلك إذا نُعتَ جاز في نعته الجرُّ تبعاً للفظ و النَّصبُ تبعاً للمحل، نحو: «يا لزيد الشجاع للمنكوب».
۳. لا يُجرُّ المُستغاث بغير اللام و لا يرخم.

۱۷۴. □ حکم المُستغاث له أن يجرَّ بلام مكسورة، نحو: «يا لذوي المروءة لبؤساء». ما لم يكن مضمراً فتُفتح إلّا مع ياء المتكلم، نحو: «يا لزيد لك» و «لعمرو لي».

□ ويجوز جرُّ المُستغاث له بـ «من» إذا كانت الاستغاثة عليه لا له، نحو: «يا للأبطال من العتاة المفسدين».

- فوائد: ۱. كُلُّ من المُستغاث و المُستغاث له مخفوضٌ بـ «لام» جارة مفتوحة في المُستغاث لوقوعها بعد حرف النداء موقع الضمير الذي تُفتح «لام» الجرِّ معه في نحو: «لك و له» و مكسورة في المُستغاث له على أصلها. ۱.
۲. إنَّ لام الاستغاثة تتعلّق بفعل النداء المحذوف و التقدير في قولك: «يا لزيد الكريم للمسكين» أدعو زيدا الكريم لإعانة المسكين. و بعضهم يُعلّقها بحرف النداء القائم مقام «أدعو». و منهم من يُعلّق «لام» المُستغاث له بحالٍ محذوفة فيكون التقدير: «يا لزيد مدعوً للمسكين».

۱۷۵. كُلُّ ما تُعجّب من ذاته أو من صفته يجري مجرى المُستغاث في كلِّ أحواله فتقول: «يا للبحر» و «يا للسّمك» إذا تعجّبت من وجودهما أو كثرتهما. و تقول: «يا للذاهية الدهياء» إذا تعجّبت من شدّتها و جسامتها و تدخل «اللام» المفتوحة على المنادى المهذّب، نحو: «يا لزيد لأقتلنك».

فوائد: ۱. إذا وقع بعد حرف النداء ما لا ينادى حقيقة، نحو: «يا للعجب» يجوز أن يكون مُستغاثاً و المُستغاث له محذوف فتُفتح «اللام». ويجوز العكس فتُكسر.

۲. يجوز أن تُعاقب الألف المُتُعجّب منه، نحو: «يا طرباً» و قد يُجرّد منها و من «اللام» فيقال: «يا طرباً».

۱. هذه اللام هي لام التخصيص أدخلت علامة للاستغاثة و التعجب.

مستغاث

اعراب معطوف بر مستغاث

در جلسه گذشته در مباحث استغاثه ذکر شد که «لام» جاره بعد از «یا» استثنائاً مفتوح است^۱. حال در صورتی که چیزی بر مستغاث عطف شود، اعراب «لام» جاره که بر سر معطوف آن آمده است دو حالت است:

۱. اگر در معطوف، «یا» ندا تکرار نشود در این صورت «لام» که بر سر معطوف آمده است مکسور است مانند: «یا لکهل و للشبان للضعیف»، که «و للشبان للضعیف» عطف بر «لکهل» شده و «یا» ندا بر سر آن نیامده است و تکرار نشده لذا «لام» جاره که بر سر «الشبان» آمده مکسور شده است.
۲. اگر در معطوف «یا» ندا تکرار شود در این صورت «لام» که بر سر معطوف آمده واجب است مفتوح باشد مانند: «یا لکهل و یا للشبان للضعیف» که در معطوف، یعنی «و یا للشبان» «یا» ندا تکرار شده و مانند لام در «لکهل» لام آن مفتوح است.

اعراب نعت مستغاث

مستغاث با توجه به اینکه لام جاره مفتوح بر سر آن آمده از نظر اعراب لفظی مجرور است، و چون منادا می‌باشد محلا منصوب است. حال که اعراب لفظی و محلی متفاوت داشت کلمه‌ای که نعت یعنی صفت برای آن است نیز جایز است مجرور باشد بنابر تبعیت از اعراب لفظی مستغاث، و منصوب باشد بنابر تبعیت از اعراب محلی آن، مثلاً در «یا لزید الشجاع للمنکوب»، «الشجاع» نعت است و هم می‌تواند «الشجاع» به صورت منصوب بنابر اعراب محلی «یالزید»، و هم «الشجاع» به صورت مجرور بنابر اعراب لفظی «یالزید» به کار رود.

عامل مستغاث

بیان شد که مستغاث لفظاً مجرور است این جر فقط با حرف «لام» امکان دارد و سایر حروف جر مستغاث را جر نمی‌دهند. همچنین مستغاث ترخیم نمی‌شود؛ مراد از ترخیم حذف حرف آخر است که در منادا اتفاق می‌افتد و به آن منادای مرخم گفته می‌شود به عنوان مثال در «یا فاطمة» و «یا سعاد» ترخیم صورت می‌گیرد و «یا فاطم» و «یا سعا» گفته می‌شود، اما چنین چیزی در مستغاث امکان ندارد و حرف آخر آن حذف نمی‌شود.

حکم مستغاث له

مستغاث له به وسیله حرف «لام» مجرور می‌شود، که «لام جاره» با توجه به اسم ظاهر، یا ضمیر بودن، و نیز ضمیر «یا» متکلم یا ضمیر غیر «یا» متکلم بودن، اعراب آن متفاوت خواهد بود که ذیلاً به آن اشاره می‌شود:

۱. درس شماره یک، ص ۷



اسم ظاهر

اگر مستغاث له اسم ظاهر باشد بوسیله «لام» مکسور مجرور می‌شود مانند: «یا لَدَوِي المروءة لِلْبُؤْسَاء» که «لِلْبُؤْسَاء» مستغاث له است و بوسیله «لام» مکسور مجرور شده است.

ضمیر

در صورتی که مستغاث له ضمیر باشد مجرور به «لام» مفتوح است مانند: «یا لَزِيدٍ لک» که «لام» در «لک» که مستغاث له است، مفتوح می‌باشد. اما در صورتی که ضمیر، یاء متکلم باشد در این صورت نیز «لام» مکسور است، مانند: «یا لَعْمَرُو لِي». که ضمیر متکلم در «لی» مستغاث له است و مجرور به «لام» مکسور است.

جر مستغاث له به «من» جاره

با توجه به اینکه مستغاث له معمولا با حرف جر «لام» مجرور می‌شود جر آن بوسیله حرف جر «من» بجای «لام» در صورتی که استغاثه به ضرر مستغاث له باشد جایز است، در مثال «یا لِلْأَبْطالِ مِنَ الْعُتَاةِ الْمَفْسِدِينَ» یعنی «ای پهلوانان به فریاد برسید از شر مفسدین» «الْعُتَاةِ» مستغاث له است که بوسیله «من» مجرور شده و استغاثه بر علیه آن است چرا که از «إبطال» بر علیه «عُتَاة» استغاثه شده است.

علت مفتوح یا مکسور بودن «لام»

مستغاث و مستغاث له، هردو به وسیله «لام» جاره، مجرور هستند. این «لام» باتوجه به کاربرد آن در مستغاث یا مستغاث له، اعراب متفاوتی دارد.

در مستغاث

«لام» در مستغاث مفتوح است؛ به این دلیل که بعد از حرف ندا و در جایگاه ضمیر واقع شده است که معمولا با آن «لام» مفتوح است مانند مثالهای «لک و له». که «لام» جار مفتوح بر سر ضمیر آمده است و مطابق با قاعده است. و در مثال «یا لَزِيدٍ لَعْمَرُو» که «لام» جاره مفتوح بر سر زید آمده است.

در مستغاث له

«لام» در مستغاث له مکسور است که مطابق با اصل می‌باشد، چرا که اصل این است که این «لام»، «لام» تخصیص است و علامت استغاثه و تعجب است. مانند «یا لَزِيدٍ لَعْمَرُو» که لام در مستغاث له یعنی «لَعْمَرُو» مکسور است.



متعلق لام استغاثه

روشن است که جار و مجرور محتاج به متعلق است در اینجا نیز «لام» استغاثه احتیاج به متعلق دارد که متعلق آن مورد نخست از موارد سه گانه زیر است، و برخی قایل به مورد دوم و برخی دیگر نیز مورد سوم را اختیار نموده‌اند:

۱. متعلق به فعل نداء محذوف که عبارت از «ادعوا» است. بنابراین در مثال «یا لَزیدَ الکریمَ للمسکین»، «یا لَزید» متعلق به فعل محذوف «ادعوا» است و تقدیر آن «أدعوا لَزیداً الکریمَ لِإِعانةِ المسکین» می‌شود.
۲. متعلق به حرف ندا باشد که قائم مقام فعل «ادعوا» است. مانند «یا لَزیدَ الکریمَ للمسکین»، که «لَزید» متعلق به «یا» حرف ندا است که این حرف ندا، قائم مقام فعل محذوف «ادعوا» است.
۳. متعلق به اسم مشتق محذوفی باشد که حال است. در مثال «یا لَزیدَ الکریمَ للمسکین»، «لَزید» متعلق به «مدعواً» محذوف است که حال است و تقدیر آن می‌شود: «یا لَزیدٍ مَدعواً للمسکین».

جایگزین مستغاث

در برخی موارد خود شیئی یا صفت آن جایگزین مستغاث می‌شود در صورتی که از ذات یعنی نفس شیئی یا صفتش تعجب شود در همه احکام جایگزین مستغاث می‌شود. یعنی لام آن مفتوح و اعراب آن نیز مانند مستغاث است مثلاً «یا للبحر» و «یا للسمک» در هر دو مثال اگر از وجود دریا و ماهی و یا از صفت این دو مثلاً زیادتی و بزرگی آنها تعجب شده باشد جایگزین مستغاث می‌شود. و گفته می‌شود «عجب دریایی است» در صورت تعجب از خود دریا و یا «عجب دریای بزرگی است» اگر تعجب از صفت بزرگی دریا شده باشد و نیز «چه ماهیی» اگر از خود ماهی تعجب شده باشد یا «چه ماهی بزرگی» اگر از صفت بزرگی ماهی تعجب شده باشد همچنین اگر از بزرگی و سختی مصیبتی کسی تعجب نموده باشد می‌گوید: «یا للذَّاهیةِ الذَّهیاء» به این معنا که عجب مصیبت بزرگی است.

داخل شدن «لام» بر منادای مَهْدَد

حرف «لام» که بر سر منادای مَهْدَد می‌آید مفتوح است. مه‌ددمیبیدمفتوح مراد از مراد از منادای مَهْدَد، منادایی است که مورد تهدید واقع شده است، مانند: «یا لَزیدٍ لَأَقْتُلَنَّکَ» که «لَزید» منادایی است که مورد تهدید کشته شدن واقع شده است و «لام» مفتوحه بر آن داخل شده است.

حالات منادای غیر حقیقی

در استغاثه، اگر چیزی بعد از حرف ندا واقع شود که حقیقتاً منادا قرار نمی‌گیرد، مانند «تعجب» و گفته شود: «یا للعبج — چقدر شگفت انگیز است!»، در این صورت منادا می‌تواند دو صورت داشته باشد:

۱. در مثال یاد شده، «للعجب» مستغاث باشد، که در این صورت مستغاث له محذوف است و «لام» استغاثه به صورت مفتوح به کار می‌رود.
۲. بر عکس صورت اول، یعنی «للعجب» مستغاث له باشد، که در این صورت مستغاث محذوف است، و «لام» استغاثه به صورت مکسور به کار می‌رود.





حالات منادای متعجب

منادای مورد تعجب مانند مستغاث جایز است سه حالت داشته باشد:

۱. «لام» در ابتدای آن نباشد و آخر آن الف بیاید، مانند: «یا طربا» که «طربا» منادای متعجب است و بعد از آن الف آمده است.
۲. بدون الف و لام و مانند منادای عادی بیاید، مانند: «یا طربُ».





نمودار

۱. اگر در معطوف «یا» تکرار نشود «لام» وارد بر معطوف مکسور است مانند: «یا لِّلْكَهُولِ وِ لِّلشَّبَّانِ لِلضَّعِيفِ»،

۲. اگر در معطوف «یا» تکرار شود «لام» وارد بر معطوف مفتوح است. مانند: «یا لِّلْكَهُولِ وِ یا لِّلشَّبَّانِ لِلضَّعِيفِ»

اعراب معطوف بر مستغاث

۱. منصوب؛ بنابر اعراب محلی مستغاث، مانند: «یا لِّزیدِ الشَّجَاعِ لِلْمَنْكُوبِ»

۲. مجرور؛ بنابر اعراب لفظی مستغاث، مانند: «یا لِّزیدِ الشَّجَاعِ لِلْمَنْكُوبِ»

اعراب نعت مستغاث

۱. اسم ظاهر، مجرور به «لام» مکسور «یا لَدَوِي المَرْوَةِ

لِلْبُؤْسَاءِ».

۲. مجرور به «لام» مفتوح، مانند: «یا لِّزیدِ لِكِ»

۳. مجرور به «لام» مکسور در صورتی که ضمیر یاء متکلم باشد، مانند: «لَعْمَرِو لِي».

۱. «لام»

۲. ضمیر

عامل جر در مستغاث له

۲. «مِنَ»، در صورتی که استغاثه به ضرر مستغاث له باشد. مانند «یا لِلْأَبْطالِ مِنَ العُتَاةِ المَفْسِدِينَ»

۱. مستغاث، مفتوح است چون بعد از حرف ندا در جایگاه ضمیر واقع شده است.

۲. مستغاث له، مکسور است که مطابق با اصل است.

اعراب لام جار

۱. فعل نداء محذوف «ادعوا» مانند: «یا لِّزیدِ الکریمِ لِلْمَسْکینِ» که «أدعو زیداً الکریمِ لِإِعَانَةِ الْمَسْکینِ» بوده است.

۲. حرف نداء که قائم مقام «ادعوا» است.

۳. اسم مشتق محذوفی که حال است. مانند: «یا لِّزیدِ مَدْعَوْاً لِلْمَسْکینِ».

اقوال در متعلق لام استغاثه

ترجمه

فوائد: ۱. إذا عطف على المُستغاث و لم تتكرر «يا» تكسر «اللام» الداخلة على المعطوف، نحو: «يا للكهول و للشبان للضعيف». وإذا كررت فالفتح واجب، نحو: «يا للكهول ويا للشبان للضعيف».

دست آوردها: ۱. هرگاه چیزی به مستغاث عطف شود و «یا» تکرار نشود «لام» وارد شده بر معطوف مکسور می‌شود، مانند: «ای پیران و جوانان به فریاد ضعیف برسید» و اگر «یا» تکرار شود [«لام» وارد شده بر معطوف] واجب است مفتوح باشد، مانند: «ای پیرمردان و جوانان به فریاد ناتوان برسید»

۲. إنَّ المُستغاثَ المجرورَ لفظاً بـ «لام» مفتوحة يبقى منصوب المحل كالمنادي، و لذلك إذا نُعتَ جاز في نعته الجرُّ تبعاً للفظ و النَّصبُ تبعاً للمحل، نحو: «يا لزيد الشجاع للمنكوب».

۲. مستغاث که لفظاً به وسیله «لام» مفتوح، مجرور شده است، مانند منادی از جهت اعراب محلی، منصوب باقی می‌ماند مانند، به همین دلیل اگر برای آن صفتی آورده شود، در صفت آن [هم] جر جایز است از باب تبعیت از لفظ، و [هم] نصب جایز است از باب تبعیت از محل، مانند: «ای زید شجاع به فریاد بد بخت برس»

۳. لا يُجرُّ المُستغاثُ بغير اللام و لا یرخِّم.

۳. مستغاث به جز [بوسیله] لام جاره مجرور نمی‌شود، و ترخیم [نیز] نمی‌شود [یعنی حرف آخرش حذف نمی‌شود]

۱۷۴. □ حکم المُستغاث له أن يجرَّ بالام مكسورة، نحو: «يا لذوي المروة للبؤساء». ما لم يكن مضمراً فتُفتح إلاً مع ياء المتكلم، نحو: «يا لزيد لك» و «لعمرو لي».

۱۷۴. □ حکم مستغاث له این است که به وسیله لام مکسور، [لفظاً] مجرور شود، مانند: «ای جوانمردان به بینوایان کمک کنید» مادامی که ضمیر نباشد [اما اگر مستغاث له ضمیر بود] پس مفتوح می‌شود مگر با یا متکلم، مانند: «ای زید به فریاد برس تو» و «ای عمرو به فریاد من برس»

□ ويجوز جرُّ المُستغاث له بـ «من» إذا كانت الاستغاثة عليه لا له، نحو: «يا للأبطال من العتاة المفسدين».

□ جایز است مستغاث له [بجای لام] به وسیله «من» مجرور شود، در صورتی که استغاثه به ضرر مستغاث له باشد، نه به نفع او، مانند: «ای قهرمانان به فریاد برسید از شر مفسدین».



فوائد: ۱. کُلُّ مِنَ الْمُسْتَعَاثِ وَالْمُسْتَعَاثُ لَهُ مَخْفُوضٌ بِـ «لَامٍ» جَارَةٌ مَفْتُوحَةٌ فِي الْمُسْتَعَاثِ لَوْقُوعِهَا بَعْدَ حَرْفِ النِّدَاءِ مَوْقِعِ الضَّمِيرِ الَّذِي تُفْتَحُ «لَامٌ» الْجَرِّ مَعَهُ فِي نَحْوِ: «لَكَ وَ لَهُ» وَ مَكْسُورَةٌ فِي الْمُسْتَعَاثِ لَهُ عَلَى أَصْلِهَا.^۱

دست آوردها: ۱. هریک از مستعات و مستعات له مجرور به «لام» هستند؛ [و این «لام»] در مستعات مفتوح است چون بعد از حرف ندا واقع شده است، در جایگاه ضمیری که لام جاره به همراه آن در مانند: «لک و له» مفتوح [آورده] می شود. و با مستعات له، طبق اصل خودش مکسور است.^۲

۲.۲. ۴. اِنْ لَامِ الْاِسْتِعَاثَةِ تَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ النِّدَاءِ الْمَحذُوفِ وَ التَّقْدِيرُ فِي قَوْلِكَ: «يَا زَيْدُ الْكَرِيمِ لِلْمَسْكِينِ» اَدْعُو زَيْدًا الْكَرِيمَ لِإِعَانَةِ الْمَسْكِينِ.

۲. همانا لام استعائه متعلق به فعل نداء محذوف می باشد، و تقدیر در گفته تو [وقتی بگویی] «ای زید کریم به فریاد نیازمند برس» [این است]: «فرا می خوانم زید کریم را به کمک نمودن به مسکین».

و بعضهم يُعَلِّقُهَا بِحَرْفِ النِّدَاءِ الْقَائِمِ مَقَامَ «أَدْعُو». وَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَلِّقُ «لَامَ» الْمُسْتَعَاثِ لَهُ بِحَالِ مَحذُوفَةٍ فَيَكُونُ التَّقْدِيرُ: «يَا زَيْدٌ مَدْعُوًّا لِلْمَسْكِينِ».

۴. همانا لام استعائه متعلق به فعل نداء محذوف می باشد، و تقدیر در گفته تو [وقتی بگویی] «ای زید کریم به فریاد نیازمند برس» [این است]: «فرا می خوانم زید کریم را به کمک نمودن به مسکین» [اما] برخی از نحویون لام استعائه را متعلق به حرف ندا می دانند که نیابت از «ادعو» کرده، برخی [نیز] لام مستعات له را [متعلق] به حال محذوف می دانند در نتیجه، تقدیر [جمله] می شود: «ای زید در حالی که فرا خوانده می شوی برای کمک به مسکین»

۱۷۵. كُلُّ مَا تُعْجَبُ مِنْ ذَاتِهِ أَوْ مِنْ صِفَتِهِ يَجْرِي مَجْرَى^۳ الْمُسْتَعَاثِ فِي كُلِّ أَحْوَالِهِ فَتَقُولُ: «يَا لِبَحْرِ» وَ «يَا لِلسَّمَكِ» إِذَا تَعْجَبْتَ مِنْ وَجُودِهِمَا أَوْ كَثْرَتِهِمَا.

۱۷۵. هر چیزی که ذات [وجود] یا صفت آن مورد تعجب واقع شود جایگزین مستعات در همه حالاتش می شود، پس می گویی: «عجب دریایی است» و «عجب ماهی است»، اگر از وجود یا زیادی ماهی و دریا تعجب کرده باشی.

و تقول: «يَا لِلدَّاهِيَةِ الدَّهْيَاءِ» إِذَا تَعْجَبْتَ مِنْ شِدَّتِهَا وَ جَسَامَتِهَا وَ تَدخُلُ «اللام» الْمَفْتُوحَةَ عَلَى الْمَنَادِي الْمَهْدَدَةِ، نَحْوِ: «يَا زَيْدٌ لَأَقْتُلَنَّكَ».

۱۷۵. هر چیزی که ذات [وجود] یا صفت آن مورد تعجب واقع شود جایگزین مستعات در همه حالاتش می شود، پس می گویی: «عجب دریایی است» و «عجب ماهی است»، اگر از وجود یا زیادی ماهی و دریا تعجب کرده باشی. و [نیز] می گویی: «عجب مصیبت بزرگی» اگر از شدت و سختی مصیبت تعجب کرده باشی. بر منادایی که مورد تهدید است «لام» مفتوح داخل می شود، مانند: «ای زید قطعاً تو را می کشم».

۱. هذه اللام هي لام التخصيص أدخلت علامةً للاستعانة والتعجب.

۲. این «لام» لام تخصیص است که به عنوان علامت استعائه و تعجب داخل می شود.

۳. جری به معنای واقع شدن، جری مجراه به معنای شبیه او شد، از روش او پیروی کرد و به راه او رفت، که ترجمه مناسب «جایگزین» در نظر گرفته شد. (ر. ک. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۳ ش، ص ۱۲۹-۱۳۰)



فوائد: ۱. إذا وقع بعد حرف النداء ما لا ينادى حقيقة، نحو: «يا للعجب» يجوز أن يكون مُستغاثاً و المستغاث له محذوف فتُفتح «اللام». و يجوز العكس فتُكسر.

داست آوردها: ۱. اگر چیزی بعد از حرف ندا واقع شود که حقیقتاً منادا واقع نمی شود مانند «یا للعجب - چقدر شگفت انگیز است!» جایز است که مستغاث بوده و مستغاث له هم محذوف باشد، در نتیجه «لام» مفتوح می شود، و عکس آن هم جایز است [یعنی آنچه بعد از ندا واقع شده مستغاث له باشد و مستغاث حذف شده باشد]، که در اینصورت، «لام» مکسور می شود.

۲. يجوز أن تُعاقب الألف المُتَعَجِّبَ منه، نحو: «يا طرباً» و قد يُجرّد منها و من «اللام» فيقال: «يا طرباً».

۲. جایز است در آخر منادایی که از آن تعجب می شود الف بیاید مانند: «عجب شادمانی ای»، و گاهی مستغاث مجرد از الف و «لام» [استغاثه] می شود، که در اینصورت گفته می شود «عجب شادمانی ای».



۱. يا للعجب: شگفتا، چقدر شگفت انگیز است!، عجباً! (همان ص ۶۵۹)

چکیده

۱. اگر چیزی به مستغاث عطف شود، در صورت عدم تکرار «یا» لام وارد شده بر معطوف، مکسور است، و در صورت تکرار «یا» لام وارد شده بر معطوف، باید مفتوح باشد.
۲. مستغاث لفظاً مجرور و محلاً منصوب است، نعت مستغاث نیز جایز است در صورت تبعیت از لفظ مستغاث مجرور، و در صورت تبعیت از محل مستغاث منصوب باشد.
۳. مستغاث به غیر حرف «لام» مجرور نمی شود، و نیز ترخیم هم نمی شود.
۴. مستغاث له در صورتی که اسم ظاهر یا ضمیر یاء متکلم باشد، با لام مکسور، مجرور می شود.
۵. در صورتی که مستغاث له ضمیری غیر از یاء متکلم باشد با لام مفتوح، مجرور می شود.
۶. اگر استغاثه بر علیه مستغاث له باشد جایز است با من مجرور شود.
۷. مستغاث و مستغاث له مجرور به لام هستند. این لام در مستغاث به دلیل این که بعد از حرف ندا و در جایگاه ضمیر واقع شده، مفتوح است، و در مستغاث له بنابر قاعده، مکسور است.
۸. متعلق لام استغاثه فعل نداء محذوف «ادعوا» است، برخی آن را متعلق به حرف ندائی که قائم مقام فعل «ادعوا» شده، و برخی دیگر متعلق به اسم محذوفی که حال است می دانند.
۹. هر چیزی که از ذات یا صفتش تعجب شود، در تمام احکام جانشین مستغاث می شود.
۱۰. منادایی که مورد تهدید است، لام مفتوح بر آن وارد می شود.
۱۱. اگر بعد از حرف ندا چیزی واقع شود که حقیقتاً مورد تعجب نیست جایز است:
 - یا مستغاث باشد، که در اینصورت مستغاث له محذوف و لام آن مفتوح باشد.
 - یا مستغاث له باشد، که در اینصورت مستغاث محذوف و لام آن مکسور باشد.
۱۲. جایز است در آخر منادایی که از آن تعجب می شود الف بیاید و در برخی موارد بدون الف و «لام استغاثه» می آید.



منابع

۱. درس شماره یک.
۲. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمی خوارزم

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۳



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: ندبه
- شماره درس: ۳
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۵	مقدمه
۶	اهداف آموزشی
۷	متن درس
۸	ندبه
۸	تعریف
۸	ادات ندبه
۸	نکته:
۸	حالات مندوب
۹	دست آورد:
۹	دلیل اضافه شدن الف به مندوب
۹	مورد عدم اضافه «الف و هاء»
۹	مورد جواز اضافه «الف و هاء»
۹	مندوب باید یکی از موارد زیر باشد
۹	معرفه معین
۱۰	«مَنْ» موصول
۱۰	مضاف به معرفه
۱۱	نمودار
۱۲	ترجمه
۱۵	چکیده
۱۶	آزمون



منابع ۱۷



مقدمه

در جلسه گذشته، با بیان اعراب معطوف بر مستغاث، اعراب نعت مستغاث، اعراب مستغاث، نیاز لام استغاثه به متعلق و وجوه سه گانه متعلق آن، بحث استغاثه به پایان رسید. در این جلسه به ندبه که یکی دیگر از ملحقات منادا است پرداخته خواهد شد. ابتدا ندبه را تعریف نموده سپس به بیان اداة ندبه پرداخته در ادامه وجوه سه گانه استعمال مندوب را بیان می‌کنیم. از مطالب دیگری که در این درس به آن اشاره خواهد شد شرایط استعمال مندوب خواهد بود. در جلسه آینده مبحث ندبه را تکمیل، موارد عدم جواز ندبه و شرایط مربوط به مندوب‌علیه و مندوب‌منه مطرح می‌شود، همچنین وارد بحث ترخیم شده ضمن تعریف آن، شرایط ترخیم و مسائل مرتبط به آن طرح خواهد شد.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود دانش پذیر پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. ندبه را تعریف نماید.
۲. اداة ندبه را ذکر کند.
۳. حالات مندوب را ذکر نماید.
۴. حالات آخر کلمه مندوب در صور مختلف را بیان نماید.
۵. شرط اسم مندوب را ذکر کند.





متن درس

- ۳۱ -

الندبة

۱۷۸. ماذا يشترط في الاسم المندوب؟

۱۷۶. ما هي الندبة؟

۱۷۹. ما هو حكم المندوب؟

۱۷۷. كم وجهاً للمندوب؟

۱۷۶. الندبة هي نداء المتفجع عليه أو المتوجع منه أو له. و أداته «وا» نحو: «وأ عنوان الوفاء» و «وأ مصيبتاه» و «وأ قلباه».

فوائد: ۱. قد تكون أداة الندبة «يا» عند أمن اللبس بالنادى المحض كما لو نَدَبَتِ الثكلى فقيدَها فتقول: «يا وُلدي لَهفي عليك». فإذا كان المندوب يلتبس بالنادى المحض فلا بدَّ من إلحاق علامة النُّدْبَة به فلا يجوز تركها في قولك: «وأ من مَلِكٍ فُوَّادي».

۲. لا يجوز حذف حرف النداء في النُّدْبَة و لا حذف المندوب.

۱۷۷. للمندوب ثلاثة أوجه:

* أن يوصل آخره بـ «الألف»، نحو: «وأ يوسُفاً».

* أن تختمه بـ «الألف» و «ها» السَّكْت في الوقف، نحو: «وأ يوسُفاه».

* أن تُبقِيه على حاله، نحو: «وأ يوسفُ».

فوائد: ۱. إنَّ «الألف» تلحق المندوب لأجل مدِّ الصوت به إظهاراً لشدة الحزن، نحو: «وا كَبدا من هذه المصيبة». فإذا ندب المختوم بـ «ألف» حُذِفَ أَلْفُه لالتقاء الساكنين بينها و بين أَلْفِ النُّدْبَة فيقال: «وا مُصطفاهُ» و لا تكون الهاء إلَّا ساكنة ويجوز ضمُّها في الشعر.

۲. إذا كان آخر المندوب ألفاً و هاء نحو: «عبد الله» لم تلحقه الألف و الهاء فراراً من ثقل اللَّفْظ فيندبُ مجرداً.

۳. إذا كان الاسم مركباً لَحِقَتْ «الألف و الهاء» آخر عجزه فتقول في نُدْبَة عبد الملك: «وا عبدَ الملكاه» و كذلك حُكِمَ الموصول فإنَّ «الألف و الهاء» يلحقان آخر كلمة في الصَّلَة فتقول: «وأ من صَلَبَهُ أليهوداه». و الحركة البنائية أو الإعرابية تُقدَّر على قبل الألف لاشتغال المحلَّ بالحركة المناسبة.

۱۷۸. يُشترط في الاسم المندوب أن يكون معرفة معيَّنة كالعَلَم و «مَن» الموصولة بصلة مشهورة و المضاف إلى معرفة توضحُه، نحو: «وأ مُحَمَّداه» و «وأ من ذهب ضحيةً الواجب» و «وأ فخرَ الوطن و مجدَ الأُمَّة».

ندبه

پس از اتمام بحث استغاثه، نوبت به بحث ندبه می‌رسد. برای ورود به این بحث لازم است ابتدا تعریف ندبه روشن شود.

تعریف

ندبه یک نوع صدا زدن است. که یا متوجع علیه؛ یعنی کسی که مصیبتی به او رسیده صدا می‌زند، مانند: «وَأَ عَنوَانِ الوفاء - وای بر نشان وفا»، یا متوجع منه؛ یعنی کسی که از دست او درد کشیده می‌شود صدا می‌زند، مانند: «وَأَ مَصِیْبَتَاهُ - وای از دست مصیبت» و یا متوجع له؛ یعنی کسی که بخاطر او درد کشیده می‌شود صدا می‌زند، مانند: «وَأَ قَلْبَاهُ - وای قلبم».

ادات ندبه

حرفی که به عنوان ادات ندبه به کار می‌رود و ندبه به وسیله آن صورت می‌گیرد فقط کلمه «وا» است. یعنی از حروف ندا فقط از «وا» در ندبه استفاده می‌کنیم. اما اگر قرینه‌ای باشد که مانع از اشتباه شود از کلمه «یا» استفاده می‌شود. مثلاً کسی که فرزندش را از دست داده می‌تواند از کلمه «یا» استفاده کند. مانند: «یا وَاَلدی لَهْفی علیک» در این مثال قرینه وجود دارد که مادر در حال ندبه برای فرزند از دست رفته‌اش است لذا اگر از «یا» استفاده شود با منادایی که صرفاً برای صدا زدن است اشتباه نمی‌شود. اما در صورتی که با منادای محض اشتباه شود باید از علامت ندبه استفاده کرد مانند: «وَأَ مَن مَلْکَ فُوْأَدی». که در این مقال قرینه‌ای برای جلوگیری از اشتباه وجود ندارد و باید از حرف ندبه استفاده کرد.

نکته:

حذف اداة نداء، یعنی «وا» و «یا» در ندبه جایز نیست، بنابراین نمی‌توان در مثال «واقلباه»، حرف ندبه را حذف نموده و آن را به صورت «قلباه» به کار برد. همچنین حذف مندوب نیز جایز نیست، بنابراین نمی‌توان در مثال «وا قلباه»، «قلباه» را که مندوب است حذف نموده و آن را به صورت «وا» به کار برد.

حالات مندوب

مندوب یعنی اسمی که مورد ندبه واقع شده است حالات آخر آن متفاوت است و می‌تواند به سه صورت زیر به کار رود:

- اینکه به آخر آن الف وصل شود، مانند: «وا یوسف - وای یوسف»
- اینکه در وقف کردن، اسم مندوب به «الف و ها» سکت خاتمه داده شود، مانند: «وا یوسفاه - وای یوسف»
- اینکه بدون «الف و هاء» بصورت یک منادای عادی به کار رود و مندوب به همان حال اصلی خود باقی بماند، مانند: «وا یوسف - وای یوسف».

**دست آورد:****دلیل اضافه شدن الف به مندوب**

دلیل اضافه شدن «الف» در آخر مندوب، شدت صوت و کشیدن صوت است که باعث اظهار شدت حزن می‌شود، مثل: «وا کبدا من هذه المصيبة - سوختم از این مصیبت»، که «الف» در «کبدا» موجب اظهار شدت حزن است. و نیز اگر کلمه‌ای که مندوب است آخرش الف باشد مانند: «مصطفی» الفش به دلیل التقاء ساکنین با الف ندبه حذف می‌شود و گفته می‌شود: «وا مصطفاه» که در این صورت «هاء» همیشه ساکن است. البته مضموم شدن «هاء» نیز جایز است که تنها در ضرورت شعری اتفاق می‌افتد.

مورد عدم اضافه «الف و هاء»

کلمه ای که آخر آن «الف و هاء» دارد، وقتی مندوب واقع شود و حرف ندبه بر سر آن در آید، بدون اضافه شدن «الف و هاء» ندبه، استعمال می‌شود. زیرا اگر «الف و هاء» به آن اضافه شود، لفظ سنگین می‌شود و تلفظ آن مشکل خواهد بود، بنابراین در ندبه «عبدالله» گفته می‌شود «وا عبدالله - وای عبدالله».

مورد جواز اضافه «الف و هاء»

هرگاه اسم مرکب مندوب واقع شود «الف و هاء» به پایان کلمه مرکب ملحق می‌شود لذا در ندبه عبدالملک گفته می‌شود: «وا عبدالملکاه - وای عبدالملک». موصولات هم همین‌گونه هستند، یعنی در صورتی که مندوب واقع شوند «الف و هاء» به پایان کلمه در صله ملحق می‌شود مثل: «وَأَمِّنْ صَلْبَهُ أَلِيَهُودَاهُ - وای بر کسی که یهودیان او را بر دار کشیدند» که «الف و هاء» به «الیهوداه» اضافه شده است «من» موصول است و «صلبه الیهوداه» صله است که به دلیل مندوب واقع شدن به صورت «وا من صلبه الیهوداه» و با اضافه شدن «الف و هاء» به آخرین کلمه در موصول، به کار رفته است.

کلمه‌ای که «الف و هاء» به آخر آن اضافه شده است، به دلیل اینکه محل حرکت، یعنی حرف قبل از «الف و ها» بوسیله حرکت مناسب با «الف و هاء» اشغال شده است، حرکت متناسب با آن کلمه با توجه به اعراب یا بناء آن، در تقدیر گرفته می‌شود.

شرط مندوب واقع شدن اسم

اسم مندوب باید یکی از موارد سه گانه زیر از اقسام اسم باشد. بنابراین روشن است که غیر از این موارد نمی‌تواند مندوب واقع شود:

معرفه معین

اسم مندوب، باید معرفه معین باشد، مانند علم که هم معرفه است و هم معین، بنابراین «محمد» می‌تواند مندوب واقع شود، مثل: «وا محمداه - وای محمد». در نتیجه، اگر اسم معرفه نباشد، یعنی نکره باشد، و یا معرفه باشد اما غیر معین باشد، نمی‌تواند مندوب واقع شود.



«مَنْ» موصول

«مَنْ» موصول در صورتی که صله آن مشهور باشد. و همه او را بشناسند مندوب واقع می‌شود، چنانکه در مثال: «وا مَنْ ذَهَبَ ضَحِيَّةَ الْوَجِبِ - وای، کسی که فدای وظیفه‌اش شده»؛ «ضَحِيَّةَ الْوَجِبِ» که صله است مشهور می‌باشد، لذا «مَنْ» موصول، مندوب واقع شده است.

مضاف به معرفه

اسم اضافه به معرفه‌ای شده باشد که آن معرفه را توضیح می‌دهد مانند: «وا فخر الوطن و مجد الامة - وای افتخار کشور و بزرگی امت». در این مثال «فخر» به «الوطن» که شناخته شده است اضافه شده و آن را توضیح می‌دهد، و نیز «مجد» به «الامة» که شناخته شده است اضافه شده و آن را توضیح می‌دهد.



نمودار

- تعریف ندبه یعنی، صدا کردن:
۱. کسی که مصیبت بر او وارد شده است
 ۲. یا کسی که از دست او درد می‌کشیم.
 ۳. یا کسی که به خاطر او درد مندیم.

- دست آورد:
۱. در صورت عدم اشتباه با منادا، «یا» برای ندبه استفاده می‌شود، مانند: «یا وُلْدِي لَهْفِي عَلَيْكَ».
 ۲. حذف حرف ندا در ندبه و حذف مندوب جایز نیست.

- حالات مندوب
۱. آخرش الف باشد، مانند: «وا یوسفا»؛
 ۲. آخرش در صورت وقف «الف و ها» سکت بیاید مانند: «وا یوسفاه»؛
 ۳. بدون «الف و هاء» مانند منادا با شد، مانند: «وا یوسف».

- دست آورد
۱. دلیل اضافه شدن «الف» به آخر مندوب، کشیده شدن صوت و اظهار شدت حزن است، مانند: «وا کبدا من هذه المصيبة».
 ۲. در ندبه، الف آخر کلمه به دلیل التقاء ساکنین با الف ندبه، حذف می‌شود.
 ۳. اگر آخر مندوب «الف و هاء» باشد، مثل: «عبدالله»، «الف و هاء» ندبه، برای جلوگیری از سنگینی لفظ، به آن ملحق نمی‌شود.
 ۴. «الف و هاء» ندبه در اسم مرکب به آخر جزء دوم اضافه می‌شود، مثل: «وا عبد الملكاه» و در موصول، به آخرین کلمه صله اضافه می‌شود، مثل: «وا من صلبه الیهوداه».

- شرط اسم مندوب:
۱. مانند «عَلَم» معرفه معین باشد، «وا مُحَمَّداه»
 ۲. «من» موصوله همراه با صله مشهور باشد، «وا من ذهب ضحیة الواجب»
 ۳. مضاف به معرفه ای باشد که آن را توضیح می‌دهد، «وا فخر الوطن و مجد

الأمة».



ترجمه

الندبة

ندبه

۱۷۸. ماذا يشترط في الاسم المندوب؟

۱۷۸. چه چیزی در اسم مندوب شرط است؟

۱۷۹. ما هو حكم المندوب؟

۱۷۹. حکم مندوب چیست؟

۱۷۶. ما هي الندبة؟

۱۷۶. ندبه چیست؟

۱۷۷. كم وجهاً للمندوب؟

۱۷۷. مندوب داری چند وجه است؟

۱۷۶. الندبة هي نداء المتفجع عليه أو المتوجع منه أو له. و أداته «وا» نحو: «وَأَعْنُونَ الْوَفَاء» و «وَأ مصيبتاه» و «وَأ قَلْبَاه».

۱۷۶. ندبه عبارت است از صدا کردن کسی که مصیبت بر او وارد شده است، یا کسی که از دست او درد می کشیم، یا کسی که به خاطر او درد مندیم. حرف ندبه «وا» است، مانند: «وای بر نشان وفا» و «وای از دست مصیبت» و «وای قلبم».

فوائد: ۱. قد تكون أداة الندبة «يا» عند أمن اللبس بالمنادى المحض كما لو نَدَبَتِ الثكلى فقيدها فتقول: «يا وُلدي لهفي عليك»^۱.

دست آوردها: ۱. گاهی از حرف «یا» برای ندبه استفاده می شود [و آن هنگام ایمن بودن از اشتباه [مندوب] با منادای محض [است که فقط منادا واقع شده بدون اینکه مندوب باشد] چنانکه اگر مادر داغدار، [فرزند] از دست داده اش را ندبه نماید و بگوید: «ای فرزندم افسوس بر تو».

فإذا كان المندوب يلبس بالمنادى المحض فلا بدَّ من إلحاق علامة الندبة به فلا يجوز تركها في قولك: «وَأ مِنْ مَلِكٍ فُوَادِي».

پس اگر مندوب اشتباه شود با منادای محض، باید علامت ندبه به منادا ملحق شود، پس نیاوردن حرف ندا در گفتار تو: [وقتی بگویی] «وای بر کسی که قلبم را تسخیر کرده است» جایز نیست.

۲. لا يجوز حذف حرف النداء في الندبة و لا حذف المندوب.

۲. در ندبه، حذف حرف نداء و نیز حذف مندوب جایز نیست.

۱. الثكلى: مادری که فرزند از دست داده، مادر داغدیده، ر. که آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ ۱۶، ۱۳۹۳ ش. ص ۱۰۹.

۲. لهف: افسوس و آه، و یا لهفی علیکه هزار افسوس برتو، وا حسرتا از تو ر. که همان، ص ۹۸۳.

۱۷۷. للمندوب ثلاثة أوجه:

۱۷۷. برای مندوب سه حالت وجود دارد:

* أن يوصل آخره بـ «الألف»، نحو: «وَأَيُوسُفَا».

* اینکه [حرف] آخر آن وصل به «الف» شود، مانند: «وای یوسف»

* أن تختمه بـ «الألف» و «ها» السَّكْتِ فِي الْوَقْفِ، نحو: «وَأَيُوسُفَاه».

* اینکه در وقف آن را به «الف و ها سکت» پایان ببری، مانند: «وای یوسف»

* أن تُبْقِيَهُ عَلَىٰ حَالِهِ، نحو: «وَأَيُوسُفُ».

* اینکه مندوب را به حال خودش باقی بگذاری [بدون اینکه تغییری در آن دهی]، مانند: «وای یوسف»

فوائد: ۱. إنَّ «الألف» تلحق المندوب لأجل مدِّ الصوت به إظهاراً لشدة الحزن، نحو: «وا كَبدا من هذه المصيبة».

دست آوردها: ۱. همانا «الف» به آخر مندوب اضافه می‌شود برای اینکه برای بروز شدت حزن، صدا به وسیله آن کشیده شود، مانند: «آه جگرم [سوخت] از این مصیبت».

فإذا ندب المختوم بـ «ألف» حُذِفَت أَلْفُهُ لِالتقاء الساكنين بينها و بين ألف النِّدْبَةِ فيقال: «وا مُصطفاهُ» و لا تكون الهاء إلَّا ساكنة و يجوز ضمُّها في الشعر.

بنابر این اگر کلمه‌ای که آخر آن «الف» است ندبه شود، به دلیل التقاء ساکنین [جمع شدن دو حرف ساکن] بین «الف» کلمه و «الف» ندبه، «الف» آن کلمه حذف می‌شود. بنابراین گفته می‌شود: «وای مصطفی». [در چنین موردی که به آخر کلمه «الف و هاء» اضافه شده، و الف کلمه حذف شده است] «هاء» فقط ساکن می‌باشد و [البته] ضمه [دادن به] آن در شعر جایز است.

۲. إذا كان آخر المندوب ألفاً و هاء نحو: «عبدالله» لم تلحقه الألف و الهاء فراراً من ثقل اللَّفْظِ فيندبُ مجرداً.

۲. اگر آخر مندوب الف و هاء باشد، مانند: «عبدالله» الف و هاء برای جلوگیری از سنگینی لفظ به آن ملحق نمی‌شود بنابر این بدون الف و هاء ندبه می‌شود.

۳. إذا كان الاسم مركباً لحقت «الألف و الهاء» آخر عجزه فتقول في ندبة عبد الملك: «وا عبد الملكاه» و كذلك حكم الموصول فإنَّ «الألف و الهاء» يلحقان آخر كلمة في الصلَّة فتقول: «وا من صلَّبه أليهوداه».

۳. هرگاه [مندوب] اسم مرکب باشد «الف و هاء» به پایان کلمه مرکب اضافه می‌شود، پس در ندبه عبدالملک می‌گویی: «وای عبدالملک» و حکم موصول نیز همین‌گونه است، بنابراین «الف و هاء» به آخرین کلمه در صله اضافه می‌شوند. پس می‌گویی: «وای بر کسی که یهودیان او را بر دارد کشیدند».

و الحركة البنائية أو الإعرابية تُقدَّر على قبل الألف لاشتغال المحل بالحركة المناسبة.

حرکت [مطابق با] معرب یا مبنی [بودن کلمه‌ای که «الف و هاء» به آخر آن اضافه شده است] به دلیل اشتغال محل [حرکت] با حرکت مناسب [با الف و هاء]، در تقدیر گرفته می‌شود.



۱۷۸. يُشترط في الاسم المندوب أن يكون معرفة معيّنة كالعلم و «مَنْ» الموصولة بصلة مشهورة و المضاف إلى معرفة توضيحه، نحو: «وَأَ مُحَمَّدَاهُ» و «وَأَ مَنْ ذَهَبَ ضَحِيَّةَ الْوَجِبِ»^۱ و «وَأَ فخرَ الوَطَنِ و مجدَ الأُمَّة».

۱۷۸. در اسم مندوب شرط است که معرفه معین باشد، مانند «عَلَم»، و [یا] «مَنْ» موصوله [باشد] که صله آن مشهور است، و [یا] مضاف به معرفه ای باشد که آن [معرفه] را توضیح می‌دهد، مانند: «آه بر محمد» و «آه بر کسی که فدای وظیفه شد» و «آه بر افتخار وطن و بزرگ امت».



۱. ضحیه معنای فدا شدن و قربانی شدن، (ر. که آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ ۱۶، ۱۳۹۳ش، ص ۵۹۶).

چکیده

۱. ندبه به معنای صدا کردن کسی است که مصیبت بر او وارد شده، یا کسی که از او درد می‌کشیم، یا کسی که به خاطر او درد مندیم.
۲. از میان حروف ندا حرف «وا» مختص به ندبه است و در صورتی که با منادای محض اشتباه نشود با «یا» نیز ندبه صورت می‌گیرد.
۳. حذف حرف ندا و مندوب جایز نیست.
۴. مندوب دارای سه حالت است: ۱. آخرش الف باشد. ۲. آخرش «الف و هاء» باشد. ۳. مجرد از هر دو باشد.
۵. دلیل اضافه شدن «الف» به آخر مندوب، کشیده شدن صوت برای اظهار شدت حزن است.
۶. اگر کلمه‌ای خودش دارای «الف» باشد، در ندبه «الف» آن به دلیل التقاء ساکنین حذف می‌شود.
۷. اگر آخر مندوب «الف و هاء» باشد، «الف و هاء» ندبه، برای جلوگیری از سنگینی لفظ، به آن ملحق نمی‌شود.
۸. «الف و هاء» ندبه، در اسم مرکب به آخر جزء دوم، و در موصول به آخرین کلمه صله ملحق می‌شود.
۹. شرط اسم مندوب این است که: یا علم معین باشد، یا «مَن» موصول که صله آن مشهور باشد و یا مضاف به معرفه‌ای باشد که آن معرفه را توضیح می‌دهد.



منابع

۱. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ ۱۶، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۴



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: ندبه و ترخیم
- شماره درس: ۴
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۵	مقدمه
۶	اهداف آموزشی
۷	متن درس
۸	عدم جواز ندبه در موصول «ال» دار
۸	شرایط مندوب متوجع علیه
۸	نکره باشد
۸	معرفه مبهم باشد
۹	شرایط مندوب متوجع منه
۹	حکم مندوب در اعراب و بناء
۹	مفرد معین
۹	غیر مفرد
۹	اعراب مندوب
۱۰	تقدیر حرکت اعراب یا بناء
۱۰	تعریف ترخیم
۱۰	لغت
۱۰	اصطلاح
۱۰	منادای با تاء تأنیث
۱۰	منادای بدون تاء تأنیث
۱۱	موارد عدم جواز ترخیم
۱۱	شرط اصلی حذف



۱۲ نمودار

۱۳ ترجمه

۱۶ چکیده

۱۷ آزمون

۱۸ منابع



مقدمه

در جلسه گذشته، بحث ندبه که یکی از ملحقات منادا بود آغاز و ضمن تعریف ندبه به بیان اداه ندبه، وجوه سه گانه استعمال مندوب و شرط استعمال مندوب پرداخته شد. در این جلسه و در ادامه مطالب مربوط به ندبه، موارد عدم جواز ندبه، شرایط مربوط به مندوب علیه و مندوب منه مطرح می شود. همچنین وارد بحث ترخیم شده ضمن تعریف آن، شرایط ترخیم و مسائل مرتبط به آن بیان می شود. با اتمام بحث ترخیم، در جلسه آینده وارد بحث مفعول لاجله شده ضمن تعریف، علامتهای آن ذکر و استعمالات سه گانه آن ارائه می شود. همچنین شرایط چهارگانه مفعول له را ذکر کرده و بیان می شود که در صورت نبودن هریک از این شرایط اعراب مصدر موجود در جمله چه خواهد بود.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فرا گیر پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. موارد عدم جواز ندبه را بیان کند.
۲. شرایط مندوب متوجع علیه را ذکر نماید.
۳. شرایط مندوب متوجع منه را ذکر کند.
۴. حکم مندوب را از جهت اعراب و بناء بیان کند.
۵. اعراب لفظی و محلی مندوب و عامل آن را ذکر کند.
۶. ترخیم را تعریف نماید.
۷. شرایط ترخیم را ذکر کند.
۸. موارد عدم جواز ترخیم را ذکر کند.





متن درس

- فوائد: ۱. لا يجوز أن يندب الموصول المبدوء بـ «أل» و إن اشتهرت صلته، فلا يقال «وا الذي ذهب فريسة ألغيرة».
۲. لا يجوز أن يكون المندوب المتوجع عليه نكرة و لا معرفة مبهمه كالضمير و اسم الإشارة و الموصول بصلة غير مشهورة فلا يقال «وأ رجلاً» و «وأ أنت» و «وأ من أبوه تاجر» لأن السامع لا يعرف من يندب النادب حتى يشاركه في التوجع أو يعذره فيما يفعل. و أما المتوجع منه فيجوز فيه ذلك و لو لم يكن معروفاً فتقول: «وا مصيبتاه».
۱۷۹. حكم المندوب حكم المنادى في الإعراب و البناء أي يبنى على ما كان يرفع به إن كان مفرداً مُعِيناً و يُنصب في غير ذلك فيقال: «وأ محمد» و «وأ أمير الشعراء» و «وأ حامياً ذمار الوطن».
- فوائد: ۱. إن المندوب ينصب لفظاً أو محلاً بفعل محذوف وجوباً تقديره: «أندب».
۲. إن حركة البناء أو الإعراب تقدر على ما قبل الألف، نحو: «وا كبداه».

- ۳۲ -

الترخيم

۱۸۰. ما هو الترخيم؟

۱۸۱. متى يجوز ترخيم المنادى؟

۱۸۰. الترخيم حذف آخر المنادى جوازاً للتخفيف فتقول: «يا حار» في ترخيم «حارث».
۱۸۱. □ إذا كان المنادى مختوماً ببناء التانيث جاز ترخيمه مطلقاً علماً كان أم غير علم، نحو: «يا فاطم» في فاطمة. □ وإذا كان غير مختوم بها فشرطه أن يكون علماً غير مضاف زائداً على ثلاثة أحرف، نحو: «يا سعاد» في سعاد.
- فوائد: ۱. يمتنع ترخيم المندوب و المستغاث و المركب تركيب إضافة أو إسناد و النكرة. و شد قولهم «يا صاح» في «يا صاحب» لأنها نكرة.
۲. العمدة في الحذف أن يبقى الاسم دالاً على مسماه بدون لبس، فإن دلّ جاز الحذف وإلاً امتنع.

۱. «وا» حرف نداء و نُدبة و «كبداه» منادى مندوب مبني على ضمّ مُقدّر على آخره، مَنع من ظهوره اشتغال المحل بالحركة المناسبة و هو في محل نصب بفعل الندبة المضمّر وجوباً. و «الألف» للندبة و «الهاء» للسكت.

عدم جواز ندبه در موصول دارای «ال»

در جلسه گذشته ذکر شد که «من» موصول در صورتی که صله آن مشهور باشد، می تواند مندوب واقع شود.^۱ نکته ای که در اینجا مطرح می شود این است که اگر موصول «ال» دار باشد نمی تواند به عنوان مندوب قرار گیرد، اگر چه صله آن مشهور باشد. بنابراین نمی توان «الذی» را که موصول دارای «ال» است، مندوب قرار داد و گفت: «وا الذی ذهب فريسة الغيرة - وای آن کسی که رفته است شکارشده غیرت بود»، هر چند صله آن، یعنی «ذهب فريسة الغيرة» مشهور است.

موارد منع ندبه در متوجع علیه

مواردی وجود دارند که نمی توان آنها را به عنوان متوجع علیه، یعنی کسی که درد بر او وارد شده است، مندوب قرار داد. این موارد عبارتند از:

نکره

مندوب متوجع علیه جایز نیست نکره باشد. بنابراین نمی توان «رجل» را که نکره است، به صورت «وا رجلا - وای مرد» به عنوان مندوب متوجع علیه، به کار برد.

معرفه مبهم

مندوب متوجع علیه جایز نیست معرفه مبهم باشد. از جمله مواردی که معرفه مبهم است و نمی تواند مندوب متوجع علیه باشد موارد زیر است:

۱. ضمیر

از جمله معرفه های مبهم، ضمیر است که نمی تواند به عنوان متوجع علیه، مندوب واقع شود. بنابراین ضمیر «انت» با اینکه معرفه است، اما از آنجا که مبهم است و نیاز به مرجع ضمیر دارد، نمی تواند به صورت «وا أنت - وای تو» استعمال شده و مندوب واقع شود.

۲. اسم اشاره

یکی دیگر از معرفه های مبهم، اسم اشاره است که آن هم نمی تواند به عنوان متوجع علیه، مندوب واقع شود. بنابراین اسم اشاره «هذا» با اینکه معرفه است، اما از آنجا که مبهم است و نیاز به مشارالیه دارد، نمی تواند به صورت «وا هذا - وای این» استعمال شده و مندوب واقع شود.

۳. موصول به صله غیر مشهور

آخرین مورد از معرفه های مبهم که نمی تواند به عنوان متوجع علیه مندوب واقع شود، موصولی است که صله آن مشهور نباشد. بنابراین «من» موصول در مثال: «من ابوه تاجر» با اینکه معرفه است، اما چون صله

۱. درس شماره ۳، ص ۱۵

آن غیر مشهور است نمی تواند به صورت «وا من ابوه تاجر- وای کسی که پدر او تاجر است» استعمال شده و مندوب واقع شود.

دلیل عدم جواز مندوب واقع شدن موارد ذکر شده از معرفه های مبهم این است که در چنین مواردی، شنونده کسی را که بر او ندبه می شود نمی شناسد، لذا نمی تواند با او در ندبه شریک شود، یا ندبه کننده را معذور بداند و عذرش را در آنچه که انجام می دهد بپذیرد.

موارد ندبه در متوجع منه

مندوب متوجع منه، یعنی مندوبی که از آن ندبه می شود جایز است نکره یا معرفه مبهم بیاید، بر خلاف متوجع علیه که بیان شد نمی تواند نکره یا معرفه مبهم باشد. بنابراین می توان «مصیبت» را که نکره است مندوب قرار داده و به صورت «وا مصیبتاه - یعنی وای از دست مصیبت» استعمال نمود.

حکم مندوب در اعراب و بناء

ندبه از ملحقات بحث نداست. بنابراین اعرابی که یک منادا از جهت معرب یا مبنی بودن داشت مندوب نیز دارد که باتوجه به نوع مندوب، متفاوت است:

مفرد معین

اگر مندوب مفرد معین، یعنی معرفه باشد، مبنی بر حرکتی است که منادای مفرد معین به وسیله آن مرفوع می شود. بنابراین وقتی «محمد» که مفرد معین است مندوب واقع شود به صورت «وا محمد» به کار می رود، که مبنی بر ضم می باشد. البته باید توجه نمود که اگر مندوب بدون «الف» باشد ضمه آن آشکار، و اگر با «الف» باشد ضمه در تقدیر است.

غیر مفرد

مندوب غیر مفرد یعنی مضاف و شبه مضاف، مانند منادا منصوب می شود، مانند: «وا أمیر الشعراء - وای امیر شاعران» که مندوب یعنی «أمیر» به «الشعراء» اضافه شده و منصوب است، و نیز «وا حامیاً ذمار الوطن - وای حامی شرافت وطن» که مندوب یعنی «حامیاً» شبه مضاف است و منصوب واقع شده است.

اعراب مندوب

مندوب لفظاً و یا محلاً منصوب می باشد که عامل نصب آن به صورت وجوبی، حذف شده است. تقدیر این عامل، محذوف فعل «انذب» می باشد که حرف ندبه «وا» جانشین آن شده است.

تقدیر حرکت اعراب یا بناء

حرکت متناسب با بناء یا اعراب در مندوب بر حرف ما قبل «الف» ندبه در تقدیر گرفته می‌شود، مانند: «وا کبداه - وای جگرم [سوخت]». در این مثال، «وا» حرف ندا و ندبه است و «کبداه» منادای مندوب است که مبنی بر ضم می‌باشد، که ضمه در حرف آخر آن یعنی «د» در تقدیر گرفته شده است. دلیل عدم ظهور ضمه این است که محل آن یعنی حرف «د» با توجه به در تقدیر بودن فعل «اندب» که وجوبا حذف شده، در محل نصب می‌باشد، اشغال شده است.

تعریف ترخیم

لغت

ترخیم مصدر باب تفعیل است و در لغت به معنای خلاصه کردن و کوتاه کردن به کار می‌رود.^۱

اصطلاح

ترخیم به معنای حذف حرف آخر منادا از باب جایز بودن آن و برای تخفیف و سبک کردن لفظ است. مانند: کلمه «حارث» که وقتی منادا باشد، حرف آخر آن حذف شده و گفته می‌شود «یا حار - ای حار».

شرایط ترخیم

ترخیم در برخی از اقسام منادا، دارای شرایطی است. ضمن اشاره به برخی از این اقسام، شرایط هر کدام بیان می‌شود.

منادای با تاء تأنیث

اگر منادا به «تاء» تأنیث ختم شده باشد، ترخیم آن مطلقاً جایز است. یعنی چه اسم علم باشد چه علم نباشد، ترخیم صورت می‌گیرد مانند «فاطمة» که دارای تاء تأنیث است و هنگام ندا به صورت «یا فاطم - ای فاطم» به کار می‌رود.

منادای بدون تاء تأنیث

اگر منادا دارای تاء تأنیث نبوده، ترخیم آن دارای سه شرط است، یعنی اینکه باید:

۱. علم باشد.
۲. مضاف نباشد.
۳. بیشتر از سه حرف باشد.

۱. ترخیم / کوتاه کردن، بویژه در مورد اسم در مقام منادا با حذف صامت آخر، (ر. ک. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشرنی، ۱۳۹۳ش، ص ۳۶۳).



مانند کلمه «سعاد» که هر سه شرط را دارد یعنی عَلم است، مضاف نیست و چهار حرفی است. بنابراین وقتی «سعاد» منادا واقع شود، ترخیم شده و به صورت «یا سعا - ای سعا» استعمال می شود.

موارد عدم جواز ترخیم

در مواردی امکان ترخیم وجود ندارد، این موارد عبارتند از:

۱. مندوب.

۲. مستغاث.

۳. مرکب اضافی یا اسنادی.

۴. نکره.

البته در مورد نکره موارد نادری یافت می شود که نحویبون ترخیم را در آن جایز می دانند، مثل: کلمه «صاحب» که نکره است، اما با این حال وقتی منادا واقع شود به صورت «یا صاح - ای صاح» استعمال شده است.

شرط اصلی حذف

اصل در حذف حرف آخر در ترخیم منادا این است که اسم بدون احتمال اشتباه بین معنای خود و معنای دیگر، همچنان بر مسمای خود دلالت داشته باشد، بنابراین اگر بدون احتمال اشتباه، بر مسمای خود دلالت داشت، حذف حرف آخر جایز است، اما در صورتی که احتمال اشتباه وجود داشته باشد ترخیم جایز نیست.



نمودار

۱. نکره باشد، لذا «وا رجلا» گفته نمی شود

۱. متوجع علیه، جایز نیست

۱. ضمیر، لذا «وا انت» گفته نمی شود

۲. اسم اشاره، لذا «وا هذا» گفته نمی شود

۲. معرفه مبهم باشد مثل:

۳. موصول به صله غیر مشهور، لذا «وا من ابوه

تاجر» گفته نمی شود.

مندوب

۲. متوجع منه، جایز است نکره یا معرفه مبهم باشد، مانند: «وامصیبتاه»

۱. اگر مفرد باشد، مانند منادای مفرد، مبنی بر ضم است، مثل: «وا محمد»

۲. اگر غیر مفرد باشد: (مضاف و شبه مضاف) منصوب است، مثل: «وا أمير الشعراء»

و «وا حامياً ذمار الوطن»

حکم مندوب در اعراب و بنا، حکم منادا

است:

۱. عامل نصب مندوب لفظاً یا محلاً فعل محذوف «انذب» است که تقدیر آن واجب است چون «وا» قائم مقام آن است.

نکته

۲. حرکت اعراب یا بناء در مندوب به «الف»، بر ما قبل الف در تقدیر گرفته می شود، مانند: «وا کبده».

در لغت: یعنی خلاصه کردن و کوتاه کردن

تعریف ترخیم

در اصطلاح: حذف حرف آخر منادا از باب جایز بودن برای تخفیف، مانند: «یا حار» در ترخیم «حارث»

۱. منادا با تاء تأنیث، مطلقاً جایز است اسم علم باشد یا نباشد مانند: «یا فاطمه»

۱. علم باشد.

۲. مضاف نباشد.

۳. بیشتر از سه حرف باشد.

۲. منادا بدون تاء تأنیث، با سه شرط صورت می گیرد

ترخیم در

۱. مندوب.

۲. مستغاث.

۳. مرکب اضافی یا اسنادی.

۴. نکره.

موارد عدم جواز ترخیم



ترجمه

فوائد: ۱. لا يجوز أن يندب الموصول المبدوء بـ «أل» وإن اشتهرت صلته، فلا يقال «وا الذي ذهب فريسة الغيرة».

دست آوردها: ۱. جایز نیست موصولی که ابتدای آن [دارای] ال است، مورد ندبه واقع شود. اگر چه صله آن مشهور باشد، بنابراین گفته نمی‌شود: «وای آن کسی که رفته است شکار شده غیرت بود»^۱

۲. لا يجوز أن يكون المندوب المتوجع عليه نكرة و لا معرفة مبهمه كالضمير و اسم الإشارة و الموصول بصلة غير مشهورة فلا يُقال «وا رجلاً» و «وا أنت» و «وا من أبوه تاجر»

۲. مندوبی که به خاطر او دردمندیم، جایز نیست نکره باشد و [نیز جایز نیست] معرفه مبهم باشد، مثل: ضمیر و اسم اشاره و موصولی که همراه با صله‌ای است که [صله آن] مشهور نیست. بنابراین گفته نمی‌شود «وای مرد» و «وای تو» و «وای کسی که پدر او تاجر است»

لأن السامع لا يعرف من يندب النّاد حتى يشاركه في التوجّع أو يعذره فيما يفعل. و أما المتوجع منه فيجوز فيه ذلك و لو لم يكن معروفاً فتقول: «وا مصيبتاه».

زیرا شنونده نمی‌داند فرد ندبه کننده، برای چه کسی ندبه می‌کند تا در همدری با او مشارکت کند، یا او را در آنچه [از اظهار دردمندی و بی‌تابی] انجام می‌دهد، معذور بداند. اما در مندوبی که از دست آن دردمندیم، آن [مطلب، یعنی معرفه یا نکره مبهم بودن] جایز است، هر چند که [متوجع منه] معروف [و شناخته شده] نباشد. مانند: «وای از مصیبت»

۱۷۹. حکم المندوب حکم المنادی في الإعراب و البناء أي يُبنى على ما كان يرفع به إن كان مفرداً معيناً وينصب في غير ذلك فيقال: «وا محمد» و «وا أمير الشعراء» و «وا حامياً ذمار الوطن».

۱۷۹. حکم مندوب در اعراب و بناء [همان] حکم منادی است، یعنی اگر [مندوب] مفرد معین باشد، مبنی بر همان است که منادا [ی مفرد معین] به وسیله آن رفع می‌گیرد، و در غیر از مفرد معین، منصوب می‌شود. بنابراین گفته می‌شود: «وای محمد» و «وای امیر شاعران» و «وای حامی شرافت وطن»^۲

فوائد: ۱. إن المندوب ينصب لفظاً أو محلاً بفعل محذوف وجوباً تقديره: «أندب».

دست آوردها: ۱. مندوب منصوب است، یا لفظاً و یا محلاً، به خاطر فعلی که وجوباً حذف شده است و تقدیر آن «أندب» - ندبه می‌کنم» می‌باشد.

۱. فریس: شکار شده، طعمه، ر. که آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ ۱۶، ۱۳۹۳ ش. ص ۷۸۶.

۲. ذمار: شرف/ شرافت/ دارای، ر. که همان ص ۳۴۰



۲. إِنَّ حَرَكَةَ الْبِنَاءِ أَوْ الْإِعْرَابِ تَقْدِرُ عَلَى مَاقِبَلِ الْأَلْفِ، نَحْوُ: «وَا كِبِدَاهُ»^۱.

۲. حرکت [متناسب با] بناء یا اعراب [در مندوب] بر [حرف] ما قبل «الف» [ندبه] در تقدیر گرفته می شود، مانند: «وای جگرم [سوخت]».

- ۳۲ -

الترخيم

ترخيم

۱۸۰. ما هو الترخيم؟

۱۸۰. ترخيم چیست؟

۱۸۱. متى يجوز ترخيم المنادى؟

۱۸۱. کجا ترخيم منادا جایز است؟

۱۸۰. الترخيم حذف آخر المنادى جوازاً للتخفيف فتقول: «يا حارٍ» في ترخيم «حارث».

۱۸۰. ترخيم [به معنی] حذف حرف آخر منادا از باب جایز بودن آن [و] برای تخفیف [و سبک کردن لفظ] است. بنابراین می گویی: «ای حار» در ترخيم «حارث».

۱۸۱. □ إذا كان المنادى مختوماً بتاء التأنيث جاز ترخيمه مطلقاً علماً كان أم غير علم، نحو: «يا فاطم» في فاطمة.

۱۸۱. □ هرگاه منادا به تاء تانیث ختم شده باشد ترخيم آن مطلقاً جایز است [چه] علم باشد یا علم نباشد، مانند «ای فاطم» در [ترخيم] فاطمة.

□ و إذا كان غير مختوم بها فشرطه أن يكون علماً غير مضاف زائداً على ثلاثة أحرف، نحو: «يا سعاد» في سعاد.

□ اما اگر ختم نشده باشد به تاء تانیث، در این صورت شرط آن این است که علم باشد، غیر مضاف باشد و بیش از سه حرف داشته باشد، مانند: «یا سعاد» در [ترخيم] سعاد.

فوائد : ۱. يمتنع ترخيم المندوب و المستغاث و المركب تركيب إضافة أو إسناد و النكرة. و شذ قولهم «يا صاح» في «يا صاحب» لأنها نكرة.

دست آوردها: ۱. ترخيم مندوب، و مستغاث، و مرکب [به صورت] ترکیب اضافی یا اسنادی و نکره ممتنع است، و گفتار نحویون [که] «یاصاح» [را] در ترخيم «یاصاحب» [به کار می برند] نادر است، زیرا آن [یعنی کلمه صاحب]، نکره می باشد.

^۱ «وا» حرف نداء و نُدْبَة و «كبداه» منادى مندوب مَبْنِي على ضَمِّ مُقَدَّرٍ على آخره، مَنَعَ من ظهوره اشتغال المحل بالحركة المناسبة و هو في محل نصب بفعل الندبة المضمرة وجوباً. و «الألف» للندبة و «الهاء» للسكت.



۲. العمدة في الحذف أن يبقى الاسم دالاً على مسماه بدون لبس، فإن دلَّ جاز الحذف و إلا امتنع. اصل در حذف [حرف آخر در ترخیم منادا] این است که اسم بدون [احتمال] اشتباه، همچنان بر مسمای خود دلالت داشته باشد، بنابراین اگر [بدون احتمال اشتباه، بر مسمای خود] دلالت داشت، حذف [حرف آخر] جایز است، و در غیر اینصورت جایز نیست.



چکیده

۱. موصول «ال» دار مندوب قرار نمی‌گیرد هرچند صله آن مشهور باشد.
۲. مندوب متفجع علیه جایز نیست نکره یا معرفه مبهم مثل ضمیر، اسم اشاره، موصوف به صله مشهور و مضاف به معرفه ای که آن را توضیح می‌دهد، باشد.
۳. مندوب متفجع منه جایز است نکره یا معرفه مبهم باشد هرچند معروف نباشد.
۴. حکم مندوب در اعراب و بناء حکم منادا است، و مندوب غیر مفرد یعنی مضاف و شبه مضاف، منصوب است.
۵. مندوب به خاطر فعلی که وجوبا حذف شده، یا محلا منصوب است و یا لفظا، و تقدیر فعل محذوف، «اندب» می‌باشد.
۶. حرکت اعراب یا بناء در مندوب به «الف» بر ما قبل الف در تقدیر گرفته می‌شود.
۷. ترخیم در لغت یعنی کوتاه کردن، و در اصطلاح یعنی حذف حرف آخر منادی، از باب جواز، برای تخفیف.
۸. ترخیم منادایی که دارای تاء تأنیث است مطلقا جایز می‌باشد، و منادای فاقد تاء تأنیث اگر علم، غیر مضاف و دارای بیش از سه حرف باشد، ترخیم می‌شود.
۹. ترخیم در مندوب، مستغاث، مرکب اضافی یا اسنادی و نکره، جایز نیست.
۱۰. ترخیم کلمه نکره «صاحب» در «یا صاحب» به «صاح» نادر است
۱۱. اصل در حذف حرف آخر در ترخیم این است که دلالت اسم بر مسمای خود باقی باشد، و در غیر اینصورت جایز نیست.

منابع

۱. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، چاپ ۱۶، ۱۳۹۳ ش





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۵



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: مفعول لاجله یا له
- شماره درس: ۵
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۵	مقدمه
۶	اهداف آموزشی
۷	متن درس
۸	مفعول لأجله
۸	تعریف
۸	علامت مفعول لأجله
۸	اعراب مفعول لاجله در استعمالات مختلف
۸	بدون «ال» و «اضافه»
۸	اکثراً منصوب
۸	گاهی مجرور
۹	با «ال»
۹	اکثراً مجرور
۹	گاهی منصوب
۹	به صورت مضاف
۹	امکان جر مفعول لاجله با حروف تعلیل غیر از «لام»
۱۰	شرایط مفعول له واقع شدن مصدر
۱۰	مجرور شدن مصدر در صورت نداشتن هریک از شرایط نصب
۱۰	فعل قلبی نبودن
۱۰	مصدر نبودن
۱۱	نداشتن اتجاد زمانی با عامل



۱۱ نداشتن اتحاد با عامل در فاعل

۱۱ از لفظ عامل بودن

۱۲ نمودار

۱۳ ترجمه

۱۶ چکیده

Error! Bookmark not defined. آزمون





مقدمه

در جلسه قبل بحث ترخیم را مطرح نمودیم و ضمن تعریف آن احکام و شرایط ترخیم را بیان کردیم. در این جلسه مفعول لأجله را تعریف نموده، علامتهای آن را ذکر و استعمالات سه‌گانه آن را توضیح می‌دهیم. همچنین شرایط چهارگانه مفعول لأجله را ذکر کرده و بیان می‌کنیم که در صورت نبودن هریک از این شرایط اعراب مصدر موجود در جمله چه خواهد بود. با پایان یافتن مباحث مربوط به مفعول لأجله، در جلسه بعد به مفعول فیه پرداخته، ابتدا آن را تعریف نموده سپس اعراب ظرف زمان را ذکر کرده و به حالات مختلف اسم مکان اشاره می‌کنیم. در ادامه شرایط نصب اسم مکان و موارد استثناء و شاذ آن را مطرح خواهیم نمود.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. مفعول لأجله را تعریف نماید.
۲. علامت مفعول لأجله را ذکر کند.
۳. اعراب مفعول لأجله در سه صورت با «ال» و اضافه، بدون «ال» و مضاف را ذکر نماید.
۴. امکان جر مفعول لأجله با حروف دیگر جر مطلقاً، را بیان نماید.
۵. شرایط منصوب واقع شدن مصدر به عنوان مفعول لأجله را بیان نماید.
۶. اعراب مصدر در صورتی که شرایط مفعول لأجله واقع شدن را نداشته باشد بیان نماید.





متن درس

- ۳۳ -

المفعول لأجله أو له

۱۸۲. ما هو المفعول لأجله؟

۱۸۳. ما هي أحوال المفعول لأجله و ما هي أحكامه؟

۱۸۴. ماذا يشترط في المصدر حتى يصحّ نصبه مفعولاً لأجله؟

۱۸۲. المفعول لأجله هو مصدر يذكر بعد الفعل لإيضاح سببه، نحو: «وَقَفَ الْجُنْدُ إِجْلَالاً لِلْأَمِيرِ».

فائدة: «إِجْلَالاً» مفعولٌ لأجله لأنّه يوضح السبب الذي من أجله وقف الجند. و علامته وقوعه في جواب «لِمَ».

۱۸۳. □ إذا كان المفعول لأجله مجرداً من أل و الإضافة فالأكثر نصبه، نحو: «زَيَّنْتَ الْمَدِينَةَ إِكْرَاماً لِلْمَلِكِ». ويُجَرُّ عَلَى

قِلَّةِ كَقَوْلِهِ:

مَنْ أَمَّكُمْ لِرَغْبَةٍ فِيكُمْ جُبْرٌ وَ مَنْ تَكُونُوا نَاصِرِيهِ يَنْتَصِرُ

□ وإن كان مقروناً بـ «أل» فالأكثر جره بالحرف، نحو: «أَصْفَحُ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ». وينصب على قِلَّةِ كَقَوْلِهِ: «لَا

أَقْعُدُ الْجَبْنَ عَنِ الْهَيْجَاءِ» أَي لَجْبْنِي عَنِ الْهَيْجَاءِ.

□ وإن كان مضافاً جاز فيه الأمان على السواء، نحو: «تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ» أَوْ «لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِهِ».

فائدة: و لا بأس من جره مطلقاً بغير «اللام» من حروف التعليل، كـ «الباء» و «مِنَ» و «فِي»، نحو: «قُتِلَ الْجَانِي بِذَنْبِهِ» أَي بِسَبَبِ ذَنْبِهِ، و «ذُبْتُ مِنَ الشُّوقِ» أَي بِسَبَبِ الشُّوقِ، و «قُتِلَ كَلْبٌ فِي نَاقَةٍ» أَي بِسَبَبِ نَاقَةٍ.

۱۸۴. يشترط في المصدر حتى يصحّ نصبه مفعولاً لأجله أن يكون من أفعال القلوب،^۱ مفهوماً علّة، مشاركاً لعامله في

الوقت و الفاعل و مخالفاً له في اللفظ، نحو: «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ».

فائدة: إن فات حكمٌ من هذه الأحكام جرٌّ بـ «حروف التعليل»، كـ «مِنَ» و «لِلْأَم» فتقول: «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ

إِمْلَاقٍ»، لأنّه ليس من أفعال القلوب. و «أَتَيْتُكَ لِحَاجَةٍ»، لأنّ المجرور ليس مصدراً. و «جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِإِكْرَامِي إِيَّاكَ

غَدًا»، لأنّ المصدر لم يقع وقت وقوع عامله، و «أَكْرَمْتُهُ لِإِكْرَامِهِ إِيَّايَ». لأنّ فاعلهما ليس واحداً. و «أَدْبَيْتُكَ لِتَأْدِيبِ

أَمْثَالِكَ»، لأنّه من لفظه، أي من لفظ عامله.

۱. أي من أفعال النفس الباطنة.



مفعول لأجله

از جمله منصوبات مفعول لأجله می باشد که به آن مفعول له نیز می گویند، در ادامه به توضیح مباحث آن می پردازیم.

تعریف

مفعول لأجله یا مفعول له: مصدر منصوبی است که بعد از فعل ذکر می شود و علت واقع شدن فعل را بیان می کند مانند: «وَقَفَ الْجُنْدُ إِجْلَالاً لِلْأَمِيرِ - سربازان به احترام امیر ایستادند». در این مثال «اجلالاً» مصدر و منصوب است و بعد از فعل «وقف» ذکر شده است و علت ایستادن سربازان را بیان می کند که برای احترام امیر ایستاده اند.

علامت مفعول لأجله

برای اینکه بتوان تشخیص داد که مفعول واقع شده در جمله مفعول لأجله است یا از اقسام دیگر مفاعیل است بوسیله علامتی که دارد آن را تعیین می کنیم و آن علامت این است که مفعول لأجله در پاسخ «لم» به معنای «برای چه؟» یعنی پرسش از سبب و دلیل می شود؛ وقتی گفته می شود سربازان برای چه ایستادند؟ از علت ایستادن پرسیده می شود. و با مفعول لأجله علت ایستادن که احترام به امیر باشد بیان می شود.

اعراب مفعول لأجله در استعمالات مختلف

مفعول لأجله به سه صورت استعمال می شود که استعمال برخی از این صورت ها کم، و برخی زیاد است:

بدون «ال» و «اضافه»

در صورتی که مفعول لأجله بدون ال و اضافه استعمال شود یعنی «ال» نداشته باشد و به چیزی هم اضافه نشده باشد از نظر اعراب دو صورت دارد:

اکثراً منصوب

مفعول لأجله وقتی بدون «ال» و «اضافه» به کار رود غالباً به صورت منصوب استعمال می شود. مانند: «زَيْنَتُ الْمَدِينَةِ إِكْرَاماً لِلْمَلِكِ - تزین شد شهر بخاطر اکرام پادشاه». در این مثال «اکراما» که «ال» ندارد و به چیزی هم اضافه نشده است، مفعول لأجله می باشد، زیرا بیانگر دلیل تزین شهر است، بنابراین به صورت منصوب به کار رفته است.

گاهی مجرور

در فرض یاد شده، مفعول لأجله در برخی موارد و خیلی کم به صورت مجرور استعمال می شود، مانند قول شاعر:

«مَنْ أَمَّكُمْ لِرَغْبَةٍ فَيَكْمُ جُبْرٌ وَمَنْ تَكُونُوا نَاصِرِيهِ يَنْتَصِرُ»

کسی که برای میلی که در شماست قصد شما را کند جبران شود / و کسی که شما یاری گر او باشید، یاری می شود» در این مثال «لرغبة» که بدون «ال» و اضافه بکار رفته است مفعول لأجله است، زیرا بیانگر دلیل قصد کردن می باشد، بنابراین به صورت مجرور به کار رفته است.

**با «ال»**

گاهی اوقات مفعول لأجله با «ال» به کار می‌رود که در این صورت از جهت کم بودن یا زیاد بودن استعمال در صورت جر یا نصب، بر عکس فرض قبلی است.

اکثراً مجرور

مفعول لأجله در صورتی که دارای «ال» باشد اکثراً مجرور به حرف جر است، مانند: «أصْفَحُ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ - به خاطر مهربانی به او از او در می‌گذرم» در این مثال «لِلشَّفَقَةِ» دارای «ال» است و با حرف جر «لام» که به آن اضافه شده و «الف» آن را حذف نموده مجرور شده است و مفعول لأجله است چون دلیل گذاشتن از فرد مورد نظر را بیان می‌کند.

گاهی منصوب

مفعول لأجله در صورتی که دارای «ال» باشد در موارد بسیار اندکی به صورت منصوب استعمال می‌شود، مانند: «لا أقعد الجبن عن الهیجاء - از جنگ دست برنمی‌دارم به خاطر ترس» یعنی «لجبنی عن الهیجاء - به خاطر ترس از جنگ». در این مثال «الجبن» همراه با «ال» و مفعول لأجله است چون دلیل دست بردن از جنگ را بیان می‌کند و منصوب استعمال شده است.

به صورت مضاف

مفعول له به صورت مضاف نیز به کار برده می‌شود. در این قسم، منصوب و مجرور بودن آن مساوی است و تفاوتی ندارد که منصوب به کار رود یا مجرور، مانند: «تصدقتُ إبتغاءَ مرضاتِ الله - صدقه دادم به امید [و قصد] خشنودی پروردگار» که در این مثال «إبتغاء» مضاف است و منصوب واقع شده است که مفعول لأجله است و علت صدقه دادن را بیان می‌کند که خشنودی پروردگار می‌باشد. و یا مانند: «لابتغاءِ مرضاتِ الله - بخاطر خشنودی پروردگار». در این مثال «إبتغاء» مجرور به حرف جر «ل» است که بیان علت و سببیت می‌کند. بنابراین در واقع «لام» علت است و بر سر «إبتغاء» که مفعول لأجله می‌باشد در آمده است و علت انجام این کار را بیان می‌کند که خشنودی پروردگار است.

امکان جر مفعول لأجله با حروف تعلیل غیر از «لام»

بیان شد که مفعول لأجله با «لام» جاره استعمال می‌شود. علاوه بر «لام» با سایر حروف جر که بیان علت و سببیت نمایند نیز استعمال شده و مجرور می‌شود از جمله: «باء» و «مِنْ» و «فِي»، چه همرا «ال» و اضافه باشد چه نباشد، بنابراین، استعمال مفعول لأجله در این مثالها، صحیح بوده و اشکالی ندارد:

استعمال با «باء سببیت» مانند: «قُتِلَ الجَانِي بِذَنْبِهِ - کشته شد آدم کش به علت گناهش»، «أى: بسبب ذنب - یعنی بسبب گناهش» در این مثال مفعول لأجله کلمه «ذنب» می‌باشد که با «باء سببیت» به کار رفته است.

و نیز در مثال: «دُبْتُ مِنَ الشوقِ - آب شدم از خوشحالی»، «أى بسبب الشوق - یعنی به سبب شوق» در این مثال «الشوق» مفعول لأجله است که با حرف جر «من» که معنای سببیت دارد به کار رفته است.

و یا در مثال: «قُتِلَ كَلْبٌ فِي نَاقَةٍ - کشته شدند کلب به دلیل کشتن شتر ماده» «أى بسبب ناقة - یعنی بسبب ناقة»، در این مثال «ناقة» مفعول لأجله است که با حرف جر فی که بیان علت می‌کند به کار رفته است. البته در اصل مصدر



«قتل» در تقدیر است و «فی قتل الناقه» بوده که «قتل» در تقدیر است، بنابر این علت اصلی کشته شدن کلیب، کشتن ناقه بوده است.

شرایط مفعول له واقع شدن مصدر

طبق تعریفی که برای مفعول لأجله شد، مفعول لأجله باید مصدر باشد، حال مصدری که می‌خواهد مفعول لأجله واقع شود و به همین دلیل، منصوب واقع شود، دارای شرایطی می‌باشد:

۱. باید از افعال قلوب باشد یعنی دال بر امور باطنی باشد که از قلب صادر شود نه از اعضاء دیگر.
۲. برای بیان علت باشد.
۳. باید با عامل خود یعنی فعل ما قبل آن، از جهت زمان و فاعل یکی باشد.
۴. با عامل، یعنی فعل ما قبل خود در لفظ تفاوت داشته باشد. یعنی حروف اصلی آنها با هم متفاوت باشد.

مانند: «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ - فرزندانان را به خاطر ترس از فقر نکشید». در این مثال «خشيبة إملاق» مفعول لأجله است و همه شرایط یاد شده را دارد، چراکه از افعال قلوب است و فعلی باطنی می‌باشد، بیانگر علت نهی از کشتن فرزندان است، از جهت زمان و فاعل با عامل خود یعنی فعل «لا تقتلوا» یکی است، و با عامل خود یعنی فعل «لا تقتلوا» از نظر لفظی متفاوت است، یعنی حروف اصلی آنها با هم فرق دارد.

مجرور شدن مفعول لأجله در صورت نداشتن هریک از شرایط نصب

اگر مفعول لأجله هریک از این شرایط را نداشت، نمی‌تواند به عنوان مفعول لأجله منصوب باشد، بلکه با «حروف تعلیل» مانند «من» و «لام»، مجرور می‌شود:

فعل قلبی نبودن

در صورتی که مفعول لأجله مصدر دال بر فعل قلبی نباشد، با حروف تعلیل مجرور می‌شود، مانند: «لا تقتلوا اولادکم من املاق» در این مثال «املاق» با اینکه مفعول لأجله است، اما به این دلیل که فعل قلبی و باطنی نیست، لذا نمی‌تواند منصوب باشد، و به صورت مجرور به کار رفته است.

مصدر نبودن

در صورتی که مفعول لأجله شرط مصدر بودن را نداشت با یکی از حروف تعلیل مجرور می‌شود، مانند: «أَتَيْتِكَ لِحَاجَةٍ - نزد تو آمدم برای نیاز» در این مثال «لِحاجة» با اینکه مفعول لأجله است، اما چون مصدر نیست، لذا نمی‌تواند منصوب باشد و با حرف تعلیل «لام» مجرور شده است.



**نداشتن اتحاد زمانی با عامل**

در صورتی که مصدر اتحاد زمانی با عامل خود نداشته باشد نیز با یکی از حروف تعلیل مجرور می‌شود، مانند: «جئتکَ ایوم لیاکرامی ایاکَ غداً - امروز به دیدن تو آمدم برای اینکه فردا تو را گرامی بدارم» در این مثال «لاکرامی» با اینکه مفعول لأجله است ولی چون در زمان عاملش که «جئتک» باشد واقع نشده است، یعنی زمان عامل حال و زمان خودش آینده است نمی‌تواند منصوب شود، لذا با حرف تعلیل «لام» مجرور شده است.

نداشتن اتحاد با عامل در فاعل

در صورتی که مصدر با عامل در فاعل اتحاد نداشته باشد نیز با یکی از حروف تعلیل مجرور می‌شود، مانند: «أکرمتَه لیاکرامه ایای - گرامی داشتم او را برای اینکه مرا گرامی داشت.» در این مثال «لاکرامه» با اینکه مفعول لأجله است ولی چون با عاملش در فاعل اتحاد ندارد، نمی‌تواند منصوب باشد، لذا با حرف تعلیل «لام» مجرور شده است.

از لفظ عامل بودن

در صورتی که مصدر از لفظ عاملش باشد نیز با یکی از حروف تعلیل مجرور می‌شود، مانند: «أدبتکَ لتأدیبِ أمثالکَ - ادب کردم تو را برای ادب شدن امثال تو» در این مثال نیز «لتأدیب» با اینکه مفعول لأجله است ولی چون از لفظ عاملش «ادبتک» است نمی‌تواند منصوب باشد، لذا با حرف تعلیل «لام» مجرور شده است.





نمودار

تعریف: مصدر منصوبی است که بعد از فعل ذکر می‌شود و بیان علت واقع شدن فعل را می‌کند مانند: «وَوَقَّفَ الْجَنْدُ إِجْلَالاً لِلْأَمِيرِ»

مفعول لأجله

علامت: در جواب «لِمَ» واقع می‌شود.

۱. بدون «ال و اضافه» غالباً منصوب، «زُيِّنَتِ الْمَدِينَةُ إِكْرَاماً لِلْمَلِكِ». گاهی مجرور، «وقف الجند اجلالاً للامير»
۲. با «ال» اکثراً مجرور به حرف جر، «أَصْفَحُ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ» گاهی منصوب، «لا أقعد الجبن عن الهيجاء»
۳. بصورت «مضاف» نصب و جر آن مساوی است، «لِأَبْتِغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ» یا «تصدقت ابتغاء مرضات الله»

اعراب مفعول لأجله در استعمالات مختلف

۱. استعمال «با» سببیت، «قُتِلَ الْجَانِي بِذَنْبِهِ» ای: بسبب ذنبه
۲. استعمال «من» سببیت، «ذُبْتُ مِنَ الشُّوقِ» ای: بسبب الشوق
۳. استعمال «فی» سببیت، «قُتِلَ كَلْبٌ فِي نَاقَةٍ» ای: بسبب ناقة.

امکان جر مفعول لأجله با سایر حروف تعلیل غیر از لام

۱. باید از افعال قلوب و دال بر امور باطنی باشد.
۲. برای بیان علت باشد.
۳. باید با عامل خود یعنی فعل قبلش از حیث زمان و فاعل یکی باشد.
۴. با عامل یعنی فعل ما قبل خود در لفظ متفاوت باشد.

شرایط مفعول لأجله واقع شدن مصدر



ترجمه

- ۳۳ -

المفعول لأجله أو له

مفعول لأجله یا له

۱۸۲. ما هو المفعول لأجله؟

۱۸۲. مفعول لأجله چیست؟

۱۸۳. ما هي أحوال المفعول لأجله و ما هي أحكامه؟

۱۸۳. حالات و احکام مفعول لأجله چیست؟

۱۸۴. ماذا يشترط في المصدر حتى يصح نصبه مفعولاً لأجله؟

۱۸۴. چه چیزی در مصدر شرط است تا نصب آن به عنوان مفعول لأجله، صحیح باشد؟

۱۸۲. المفعول لأجله هو مصدر يذكر بعد الفعل لإيضاح سببه، نحو: «وَقَفَ الْجَنْدُ إِجْلَالاً لِلْأَمِيرِ».

۱۸۲. مفعول لأجله مصدری است که بعد از فعل ذکر می‌شود برای روشن کردن علت فعل، مانند: «ایستادند سربازان به خاطر تجلیل [و احترام] به فرمانده».

فائدة: «إجلالاً» مفعولٌ لأجله لأنه يوضح السبب الذي من أجله وقف الجند. و علامته وقوعه في جواب «لِمَ».

دست آورد: «إجلالاً» [در مثال یاد شده] مفعول لأجله است چون اجمال سببی را که سربازان به خاطر آن ایستاده اند روشن می‌کند. علامت مفعول لأجله، قرار گرفتن آن در جواب «لِمَ» است.

۱۸۳. □ إذا كان المفعول لأجله مجرداً من أل و الإضافة فالأكثر نصبه، نحو: «زَيَّنْتَ الْمَدِينَةَ إِكْرَاماً لِلْمَلِكِ».

۱۸۳. □ هرگاه مفعول لأجله بدون «ال» و «اضافه» [شدن به لفظی دیگر] باشد بیشتر نصب آن [در این نوع استعمال، شایع] است، مانند: «تزیین شد شهر بخاطر اکرام پادشاه».

و يُجَرُّ عَلَى قَلَّةٍ كَقَوْلِهِ:

مَنْ أَمَّكُمْ لِرَغْبَةٍ فِيكُمْ جُبْرٌ وَمَنْ تَكُونُوا نَاصِرِيهِ يَنْتَصِرُ

و [البته در مواردی] بسیار کم جر داده می‌شود، مانند قول شاعر:

کسی که قصد شما را کند بخاطر میلی که به شما دارد غالب شود/ و کسی که شما یاری‌گر او باشید، یاری شود.^۱

۱. أمّ / روکردن، عازم شدن، به دیدن کسی رفتن (ر. که آدرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ص ۲۵)

□ **وإن كان مقروناً بـ «أل» فالأكثر جرّه بالحرف، نحو: «أصْفَحُ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ.»** و ينصب على قلة كقوله: **«لا أقعد الجبن عن الهيجاء»** أي لجبني عن الهيجاء.

□ اگر [مفعول لأجله] همراه باشد با «ال» پس بیشتر جر آن با حرف جر [در این نوع استعمال، شایع] است، مانند: «به خاطر مهربانی به او از او در می‌گذرم.» و [البته در مواردی] بسیار کم منصوب می‌شود، مانند قول شاعر: «از جنگ دست بر نمی‌دارم به خاطر ترس» یعنی به خاطر ترسم از جنگ.

□ **و إن كان مضافاً جاز فيه الأمران على السواء، نحو: «تصدقت ابتغاء مرضاة الله»** أو «لابتغاء مرضاته».

□ و اگر [مفعول لأجله] مضاف باشد، هر دو حکم [مجرور و منصوب بودن] در آن [مفعول لأجله] به صورت مساوی جایز است، مانند: «صدقه دادم به امید [و قصد] خشنودی پروردگار» یا «به امید خشنودی او»^۱

فائدة: و لا بأس من جرّه مطلقاً بغير «اللام» من حروف التعليل، ك «الباء» و «من» و «في»، دست آورد: اشکالی نیست در جر دادن به مفعول لاجله مطلقاً [بدون «ال» و اضافه، با «ال»، به صورت مضاف] به غیر از [حرف] «لام» از حروف تعلیل، مثل «با» و «من» و «فی»،

نحو: «قتل الجاني بذنبه» أي بسبب ذنبه، و «ذبت من الشوق» أي بسبب الشوق، و «قتل كليب في ناقة» أي بسبب ناقة.

مانند: «کشته شد آدم کش به علت گناهش» یعنی به سبب گناهش، و «آب شدم از خوشحالی» یعنی به سبب خوشحالی، و «کشته شدند کلب به دلیل [کشتن] شتر ماده» یعنی به سبب [کشتن] شتر ماده.

۱۸۴. يشترط في المصدر حتى يصح نصبه مفعولاً لأجله أن يكون من أفعال القلوب، ۲ مفهياً علة، مشارکاً لعامله في الوقت و الفاعل و مخالفاً له في اللفظ، نحو: **«لا تقتلوا أولادكم خشية إملاق».**

۱۸۴. شرط شده است در مصدر برای اینکه منصوب شدنش به عنوان مفعول لأجله صحیح باشد اینکه: از افعال قلوب باشد،^۳ [و] علت را بفهماند، [و] با عاملش در زمان و فاعل مشارکت داشته باشد، و در لفظ با عاملش مخالف باشد، مانند: «فرزندانتان را به خاطر ترس از فقر نکشید»

فائدة: إن فات حكم من هذه الأحكام جرُّ بـ «حروف التعليل»، ك «من» و «اللام» فتقول: «لا تقتلوا أولادكم من إملاق»، لأنه ليس من أفعال القلوب. و «أنتيك حاجة»، لأن المجرور ليس مصدراً. دست‌آورد: اگر حکمی از این احکام [که برای منصوب شدن مصدر ذکر شد] نباشد [مصدر] مجرور می‌شود به «حروف تعلیل» مانند: «من» و «لام» پس می‌گویی تو: «فرزندانتان را به دلیل فقر نکشید» [و مصدر را به صورت مجرور به کار می‌بری] زیرا از افعال قلوب نیست. و «نزد تو آمدم برای نیاز» چون مجرور، مصدر نیست.

۱. [ابتغاء] به امید به قصد، (ر. ک. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ش، ص ۶۹)

۲. أي من أفعال النفس الباطنة.

۳. یعنی از افعال درونی باشد.

و «جئتُكَ اليومَ لِإِكرامِي إِيَّاكَ غداً»، لِأَنَّ المَصْدَرَ لَمْ يَقَعِ وَقْتُ وَقُوعِ عَامِلِهِ، وَ «أُكْرِمْتُهُ لِإِكرامِهِ إِيَّايَ». لِأَنَّ فاعِلَهُمَا لَيْسَ واحِداً. وَ «أَدَّبْتُكَ لِتَأْدِيبِ أَمْثالِكَ»، لِأَنَّهُ مِنْ لَفْظِهِ، أَيَّ مِنْ لَفْظِ عَامِلِهِ. وَ «امروز به دیدن تو آمدم برای اینکه فردا تو را گرامی بدارم» زیرا مصدر در زمان وقوع عاملش قرار نگرفته است. و «گرامی داشتم او را برای اینکه مرا گرامی داشت». برای اینکه فاعلشان [مصدر و عامل آن] یکی نیست. و «ادب کردم تو را برای ادب شدن امثال تو» چون [مصدر] از لفظ آن، یعنی از لفظ عاملش است.



چکیده

۱. مفعول له، مصدری است که برای بیان علت فعل بعد از فعل ذکر می‌شود.
۲. علامت مفعول لأجله، این است که در جواب «لِمَ» واقع می‌شود.
۲. اگر مفعول له با «ال» و «اضافه» باشد، اکثراً منصوب و گاهی به صورت مجرور استعمال می‌شود.
۳. اگر مفعول له با «ال» باشد، اکثراً مجرور و گاهی به صورت منصوب استعمال می‌شود.
۴. اگر مفعول له «اضافه» شود، استعمال آن به صورت مجرور یا منصوب، مساوی است.
۷. مفعول له با «لام» جاره مجرور می‌شود و مجرور نمودن آن با سایر حروف جری که معنای سببیت داشته باشد مانند: «با» و «فی» و «من» جایز است.
۸. شرط مفعول له واقع شدن مصدر و صحیح بودن نصب آن این است که:
 - از افعال قلوب باشد،
 - علت را بفهماند،
 - با عامل، یعنی فعل ماقبل خود در زمان و فاعل مشترک باشد،
 - در لفظ با عاملش مخالف باشد.
۹. در صورتی که مصدر شرایط یاد شده را نداشته باشد با حرف تعلیل «من» و «لام» مجرور می‌شود.



منابع

۱. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۶



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: مفعول فيه
- شماره درس: ۶
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳.....	فهرست
۵.....	مقدمه
۶.....	اهداف آموزشی
۷.....	متن درس
۸.....	مفعول فیه
۸.....	تعریف
۸.....	اعراب مفعول فیه
۸.....	در صورت داشتن معنی فی
۸.....	در صورت نداشتن معنای فی
۸.....	صلاحیت انواع ظرف زمان برای نصب بنابر ظرفیت
۹.....	اعراب مفعول فیه زمانی در صورت ظهور «فی»
۹.....	اعراب مفعول فیه زمانی در افعال تدریجی الحصول
۹.....	انواع اسم مکان منصوب
۹.....	اسم مکان مبهم
۹.....	اسم مکان ساخته شده از مصدر
۹.....	اعراب اسم مکان ساخته شده از مصدر
۱۰.....	نصب
۱۰.....	جر
۱۰.....	موارد استثناء
۱۰.....	مثال برای نزدیک



۱۰ مثال برای متوسط

۱۰ مثال برای دور

۱۱ نمودار

۱۲ ترجمه

۱۴ چکیده

۱۵ آزمون

۱۶ منابع



مقدمه

در جلسه گذشته به مفعول لأجله یا مفعول له پرداختیم آن را تعریف نموده، علامتهای آن را ذکر و استعمالات سه گانه آن را توضیح دادیم همچنین شرایط چهارگانه نصب مصدر به عنوان مفعول له را ذکر نمودیم. در این جلسه به مطالب مفعول فیه اشاره می‌کنیم. ابتدا آن را تعریف نموده سپس اعراب ظرف زمان را ذکر کرده به حالات مختلف اسم مکان اشاره می‌کنیم. در ادامه شرایط نصب اسم مکان و موارد استثناء و شاذ آن را مطرح خواهیم نمود. در جلسه آینده ادامه مطالب مربوط به مفعول فیه را طرح کرده، اعراب اسم مکان محدود بیان شده و نیز موارد سماعی اعراب اسم مکان محدود ذکر خواهد شد. و نیز اقسام ظرف، حالات ضمیری که به ظرف بر می‌گردد و مواردی که جانشین ظرف خواهد شد را بیان می‌کنیم.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود دانش پذیر پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. مفعول فیه یا ظرف را تعریف کند.
۲. اعراب اسم زمان و مکان اگر متضمن معنای فی نباشد را ذکر نماید.
۳. اعراب ظرف زمان را بیان کند.
۴. حالات اسم مکان را ذکر کند.
۵. شرایط نصب اسم مکان را بیان نماید.





متن درس

- ۳۴ -

المفعول فيه

۱۸۵. ما هو المفعول فيه؟

۱۸۶. أي نوع من أسماء الزمان ينصب على الظرفية؟

۱۸۷. أي نوع من أسماء المكان ينصب على الظرفية؟

۱۸۸. ما هو المكان المحدود؟

۱۸۹. ما الفرق بين الظرف المتصرف و غير المتصرف؟

۱۹۰. ماذا ينوب عن الظرف؟

۱۸۵. المفعول فيه أو الظرف هو اسم زمانٍ أو مكانٍ ضَمَّنَ معنى «في»، نحو: «صُمْتُ يوماً» و «مَشَيْتُ ميلاً».

فائدة: إذا كان اسماً الزمان و المكان لا يتضمنان معنى «في» كان حكمهما كحكم سائر الأسماء المتصرفة فيكونان مبتدأ و خيراً، نحو: «يوم الجمعة يوم مبارك». أو فاعلاً أو مفعولاً به، نحو: «عَذَّبَنِي يوم الحر».

۱۸۶. إنَّ ظرف الزمان مبهماً كان أم مختصاً أم معدوداً يصلح كُله للنصب على الظرفية بتقدير «في»، نحو: «زُرْتُكَ يوم الأحد صباحاً» أي في يوم الأحد.

فوائد: ۱. إذا ظهرت «في» جرَّ الظرف كباقي الأسماء، نحو: «أزورك في غد».

۲. إذا كان الفعل ممّا ينقضي شيئاً فشيئاً، فلا بُدَّ من إظهار «في» مع ظرف الزمان، نحو: «بنيت البيت في سنتين» و «نقحت الكتاب في أسبوعين».

۱۸۷. يُنصب على الظرفية من أسماء المكان نوعان:

* المبهم كأسماء «الجهات والمقادير»، نحو: «تلفتُ يميناً و يسرة» و «قطعتُ في الساعةِ ميلين».

* اسم المكان المصوغ من المصدر، نحو: «مجلس» و «مقعد».

فائدة: شرط نصبه أن يكون عامله من لفظه، نحو: «فعدتُ مقعدَ الأمير» و «حللتُ في قلبك محلَّ الحبيب». فإذا كان من غير لفظه تعيَّن جرُّه فيقال: «جلستُ في مرمى زيد». أما قولهم: «هو منِّي مقعد القابلة (في القرب)، مزجر الكلب (في التوسط) أو مناط الثريا (في البعد)» فشاذٌّ، إذا قدر عامله المقدر «استقر» أو «مستقر» لا «قعد» أو «زجر» أو «ناط».



مفعول فیه

یکی دیگر از مفاعیل مفعول فیه است که از منصوبات است و به آن ظرف نیز اطلاق می‌شود. در ادامه به بررسی مباحث آن در عناوین زیر می‌پردازیم:

تعریف

مفعول فیه اسمی است منصوب که دلالت بر مکان یا زمان وقوع فعل می‌نماید و در بردارنده معنای «فی - در» می‌باشد.

اعراب مفعول فیه

مفعول فیه دارای حالات اعرابی زیر است:

در صورت داشتن معنی فی

مفعول فیه در صورت داشتن معنای فی منصوب است، مانند: «صمت یوماً - در یک روز، روزه گرفتیم» در این مثال «یوماً» منصوب است بنا بر ظرفیت چون اسم زمانی است که در بر دارنده معنای «فی» است یعنی «فی یوم - در روز» و نیز مانند: «مشیتٌ میلاً - در یک مایل حرکت کردم» که در این مثال «میلاً» بنا بر ظرفیت منصوب است و متضمن معنای «فی» است یعنی «فی میلاً - در یک مایل»

در صورت نداشتن معنای فی

اسم مکان و زمان در صورتی که متضمن معنای «فی» نباشد حکم سایر اسماء متصرف را خواهند داشت و به دو صورت زیر می‌آید:

۱. مبتدا و خبر، مانند: «یوم الجمعة یوم مبارک - روز جمعه روز مبارکی است» در این مثال «یوم الجمعة» مبتدا و «یوم مبارک» خبر و مرفوع است که اسم زمان «یوم الجمعة» متضمن معنای «فی» نیست لذا مانند سایر اسماء متصرف آمده و بر اساس نقشی که دارد اعراب گرفته و منصوب نیست.

۲. فاعل یا مفعول به، مانند: «عذَّبَنِي يَوْمَ الْحَرِّ - اذیت کرد مرا روز گرم» در این مثال «یوم الحرّ» مرفوع است زیرا فاعل است و متضمن معنای فی نیست تا منصوب باشد لذا مانند سایر اسماء متصرف بر اساس نقشی که دارد اعراب گرفته است و فاعل واقع شده است.

صلاحیت انواع ظرف زمان برای نصب بنا بر ظرفیت

ظرف زمان دارای اقسامی است و به ظرف زمان مبهم، غیر مبهم، مختص و معدود تقسیم می‌شود. در همه این اقسام در صورتی که «فی» در تقدیر گرفته شود صلاحیت دارند بنا بر ظرفیت، منصوب باشند. مانند: «زُرْتُكَ يَوْمَ الْأَحَدِ صَبَاحاً - دیدار کردم با تو صبح روز یک شنبه» یعنی فی یوم الأحد - در روز یک شنبه که «فی» در تقدیر است و صلاحیت برای منصوب بودن را دارا است. بنابراین در این مثال «یوم» ظرف زمان مبهم و معدود است و منصوب استعمال می‌شود.





اعراب مفعول فیه زمانی در صورت ظهور «فی»

در مفعول فیه زمانی که معنای «فی» دارد، اگر «فی» ظاهر شود در این صورت ظرف مجرور می‌شود، مانند: «أزورک فی غدٍ - فردا با تو دیدار می‌کنم» در این مثال «غدٍ» مفعول فیه زمانی است و به این دلیل که «فی» ظاهر شده است به جای نصب، حرکت جر گرفته است.

اعراب مفعول فیه زمانی در افعال تدریجی الحصول

برخی افعال به صورت تدریجی ایجاد می‌شوند مثل ساختن خانه. حال اگر فعلی تدریجی الحصول بود، حرف «فی» باید در ظرف زمان آن فعل ظاهر شود و نمی‌توان «فی» را در این موارد در تقدیر گرفت. بنابراین بدیهی است که ظرف زمان مجرور خواهد بود، مانند: «بَنِيْتُ الْبَيْتَ فِي سَنَتَيْنِ - ساختم خانه را در دو سال» در این مثال ساخت خانه تدریجی است و لذا «فی» در آن اظهار شده و در نتیجه «سنتين» که ظرف زمان می‌باشد، مجرور شده است. هم‌چنین در مثال «نَقَّحْتُ الْكِتَابَ فِي أُسْبُوعَيْنِ - ویراستاری کردم کتاب را در دو هفته» ویراستاری کتاب تدریجی است و لذا «فی» در آن اظهار شده و در نتیجه «أسبوعين» که ظرف زمان می‌باشد، مجرور شده است.

انواع اسم مکان منصوب

دو نوع از اسماء مکان بنا بر ظرفیت منصوب می‌شود:

اسم مکان مبهم

اسم مکان اگر مبهم باشد مانند اسمائی که برای بیان جهات شش‌گانه یعنی بالا، پائین، راست، چپ، جلو و عقب و مقادیر یعنی اسمائی که برای بیان مقدار اشیاء از جهاتی مانند مسافت، وزن و ... به کار می‌روند، در این صورت بنا بر ظرفیت منصوب می‌شود، مانند: «تَلَفَّتْ يَمِينَةً وَ يَسْرَةً - به طرف راست و چپ توجه کردم» در این مثال «يَمِينَةً وَ يَسْرَةً» که از اسماء مکان مبهم و بیانگر جهت هستند، بنا بر ظرفیت منصوب شده‌اند. و «قَطَعْتُ فِي السَّاعَةِ مِيلِينَ - در یک ساعت دو مایل پیمودم». در این مثال «الساعة» که از اسماء مبهم و بیانگر مقدار، یعنی زمان است، بنا بر ظرفیت منصوب شده است.

اسم مکان ساخته شده از مصدر

اسم مکانی که از مصدر ساخته شود «مَجْلِسٌ» و «مَقْعَدٌ». مکان نشستن که از مصدر «الْجَلْسُ وَ الْقَعْدُ» که فاقد زمان هستند ساخته شده‌اند و از فعل ساخته نشده‌اند چراکه فعل دارای زمان است، بنا بر ظرفیت منصوب می‌شوند.

اعراب اسم مکان ساخته شده از مصدر

اعراب اسم مکانی که از مصدر ساخته شده است، با توجه به اشتراک یا عدم اشتراک در لفظ بین مصدر با فعلی که عامل آن می‌باشد، متفاوت است:

نصب

اگر ظرف از مصدری ساخته شده باشد که دلالت بر مکان دارد شرط منصوب شدن آن این است که با عامل خود، یعنی فعل ماقبلش از یک لفظ ساخته شده باشند، مانند: «قعدت مقعد الامیر - نشستم محل نشستن امیر» که در این مثال «مقعد» ظرفی است که از مصدری ساخته شده که دال بر مکان است و چون با عامل خودش یعنی «قعدت» از یک لفظ ساخته شده و در حروف اصلی «قعد» اشتراک دارند، به صورت منصوب به کار رفته است. و مانند: «حَلَلْتُ فِي قَلْبِكَ مَحَلَّ الْحَبِيبِ - در قلب تو در جایگاه دوست قرار گرفتم» در این مثال «محل» ظرفی است که از مصدری ساخته شده است که دال بر مکان است و چون با عامل خودش یعنی «حَلَلْتُ» از یک لفظ ساخته شده و در حروف اصلی یعنی «حلل» اشتراک لفظی دارند، به صورت منصوب به کار رفته است.

جر

اگر ظرف از مصدری ساخته شده باشد که دلالت بر مکان دارد اما از لفظ عامل خودش یعنی فعل ماقبلش ساخته نشده باشد، در این صورت واجب است مجرور شود، مانند: «جلست فی مرمی زید - نشستم در مکان تیر اندازی زید» در این مثال «مرمی» با عامل خود یعنی «جلست» از نظر لفظی مشترک نیستند، چرا که حروف اصلی «مرمی» از «رمی» تشکیل شده است، اما حروف اصلی «جلست» از «جلس» بنابر این طبق قاعده به صورت مجرور به کار رفته است.

موارد استثناء

در موارد نادری با اینکه مصدر با عامل خودش یعنی فعل ماقبلش هم لفظ نیست منصوب شده است، این امر در سه مورد است که برای بیان نزدیک بودن، مقدار فاصله و دور بودن به کار رفته‌اند و در صورت خاصی به صورت منصوب به کار می‌روند:

مثال برای بیان نزدیک بودن

«هو مَنِّي مَقْعَدُ الْقَابِلَةِ - نسبت او با من مانند محل نشستن قابله است.» در این مثال «مقعد» اسم مکان است. اگر عامل آن «استقر یا مستقر» در تقدیر گرفته شود با اینکه با عامل خود از یک لفظ ساخته نشده است ولی منصوب است، اما اگر عامل مقدر آن را «قعد» بگیریم که با آن هم لفظ است، منصوب نخواهد بود.

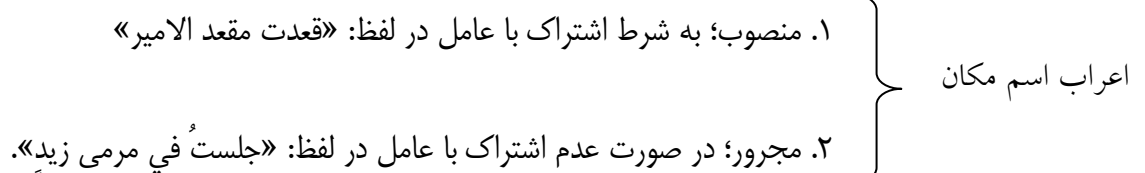
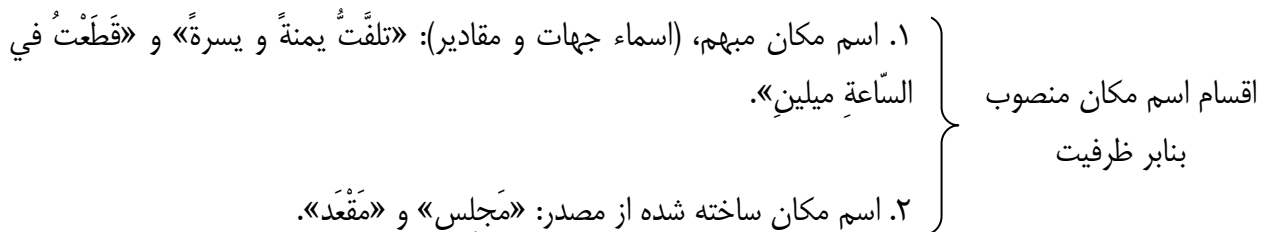
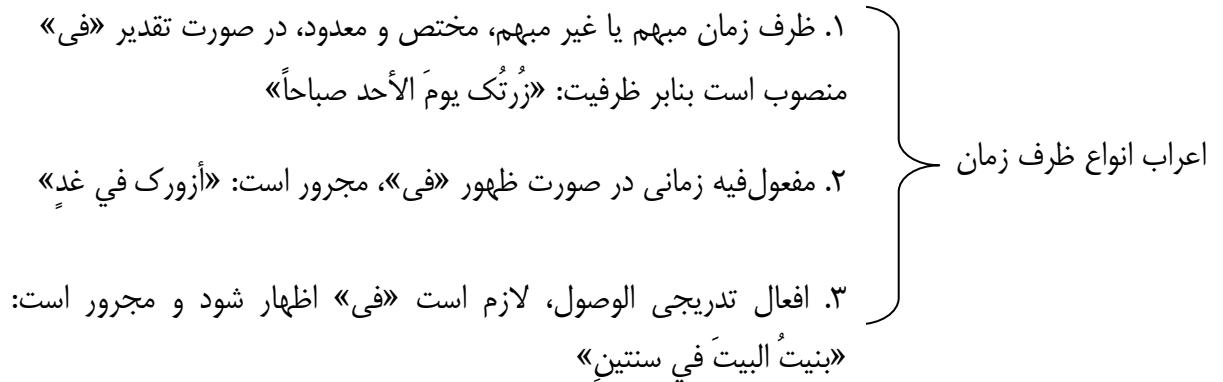
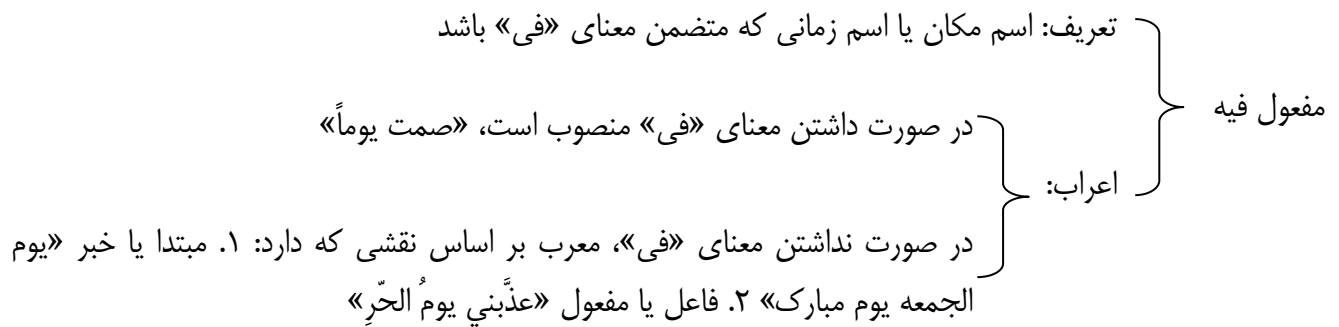
مثال برای بیان فاصله

«مَزَجَرَ الْكَلْبِ - فاصله با سگ» در این مثال «مزجر» اسم مکان است. اگر عامل آن «استقر» یا «مستقر» در تقدیر گرفته شود با اینکه با عامل خود از یک لفظ ساخته نشده است و باید مجرور باشد اما منصوب است. اما اگر عامل مقدر آن «زجر» باشد منصوب نخواهد بود.

مثال برای بیان دوری

«مِنَاطُ الثَّرِيَا - دوری ثریا» در این مثال «مناط» اسم مکان است. اگر عامل آن «استقر» یا «مستقر» در تقدیر گرفته شود با اینکه با عامل خود از یک لفظ ساخته نشده است و باید مجرور باشد اما منصوب است. اما اگر عامل مقدر آن «نات» باشد منصوب نخواهد بود.

نمودار





ترجمه

- ۳۴ -

المفعول فيه

مفعول فيه

۱۸۵. ما هو المفعول فيه؟

۱۸۵. مفعول فيه چیست؟

۱۸۶. أي نوع من أسماء الزمان ينصب على الظرفية؟

۱۸۶. چه نوعی از اسما زمان بنا بر ظرفیت منصوب می‌شود؟

۱۸۷. أي نوع من أسماء المكان ينصب على الظرفية؟

۱۸۷. چه نوعی از اسما مکان بنا بر ظرفیت منصوب می‌شود؟

۱۸۸. ما هو المكان المحدود؟

۱۸۸. مکان محدود چیست؟

۱۸۹. ما الفرق بين الظرف المتصرف و غير المتصرف؟

۱۸۹. تفاوت بین ظرف متصرف و غیر متصرف چیست؟

۱۹۰. ماذا ينوب عن الظرف؟

۱۹۰. چه چیزنی جانشین ظرف می‌شود؟

۱۸۵. المفعول فيه أو الظرف هو اسم زمان أو مكان ضَمَّنَ معنى «في»، نحو: «صُمْتُ يوماً» و «مَشَيْتُ ميلاً».

۱۸۵. مفعول فيه یا ظرف، اسم زمان یا اسم مکانی است که معنای «فی» را در بر داشته باشد، مانند: «در یک روز، روزه گرفتم» و «در یک مایل حرکت کردم»

فائدة: إذا كان اسماً الزمان و المكان لا يتضمنان معنى «في» كان حكمهما كحكم سائر الأسماء المتصرفة فيكونان مبتدأ و خبراً، نحو: «يوم الجمعة يوم مبارك». أو فاعلاً أو مفعولاً به، نحو: «عذبني يوم الحر».

دست آورد: هرگاه اسم زمان و مکان متضمن معنای «فی» نباشند حکم آن دو مانند سایر اسما متصرف است، بنابراین [یا] مبتدا و خبر قرار می‌باشند، مانند: «روز جمعه روز مبارکی است» یا فاعل یا مفعول به مانند: «اذیت کرد مرا روز گرم».

۱۸۶. إن ظرف الزمان مبهماً كان أم مختصاً أم معدوداً يصلح كُله للنصب على الظرفية بتقدير «في»، نحو: «زُرْتُكَ يوم الأحد صباحاً» أي في يوم الأحد.

۱۸۶. ظرف زمان، مبهم باشد یا مختص یا معدود، همه صلاحیت دارند برای منصوب شدن بنا بر ظرفیت به تقدیر [گرفتن حرف] «فی» مانند: «دیدار کردم با تو صبح روز یکشنبه» یعنی در [صبح] روز یکشنبه.



فوائد: ۱. إذا ظهرت «في» جرّ الظرف كباقي الأسماء، نحو: «أزورك في غد».

دست آوردها: ۱. اگر «فی» [در کلام] ظاهر شود، ظرف مانند سایر اسما مجرور می‌شود، مانند: «فردا با تو دیدار می‌کنم».

۲. إذا كان الفعل مما ينقضي شيئاً فشيئاً، فلا بُدَّ من إظهار «في» مع ظرف الزمان، نحو: «بنيت البيت في سنتين» و «نفتحت الكتاب في أسبوعين».

۲. اگر فعل از مواردی باشد که به تدریج خاتمه می‌یابد^۱ چاره‌ای نیست از ظاهر کردن کلمه «فی» به همراه ظرف زمان مانند: «ساختم خانه را در دو سال» و «ویراستاری کردم کتاب را در دو هفته».

۱۸۷. يُنصب على الظرفية من أسماء المكان نوعان:

۱۸۷. دو نوع از اسما مکان، بنا بر ظرفیت منصوب می‌شوند:

* المبهم كأسماء «الجهات والمقادير»، نحو: «تلقتُ يمنيةً و يسرةً» و «قطعتُ في الساعةِ ميلين»^۲.

* [اسم مکان] مبهم مانند اسما «جهت‌ها و مقدارها»، مانند: «به طرف راست و چپ توجه کردم» و «در یک ساعت دو مایل پی‌مودم»

* اسم المكان المصوغ من المصدر، نحو: «مجلس» و «مقعد».

* اسم مکانی که از مصدر ساخته شده باشد، مانند: «محل نشستن» و «محل نشستن»

فائدة: شرط نصبه أن يكون عامله من لفظه، نحو: «قعدتُ مقعدَ الأمير» و «حَلَلْتُ في قلبك محلَّ الحبيب». فإذا كان من غير لفظه تعيّن جرُّه فيقال: «جلستُ في مرمى زيد».

دست آورد: شرط نصب اسم مکان این است که عاملش از لفظ خودش باشد، مانند: «نشستم در محل نشستن امیر» و «در قلب تو در جایگاه دوست قرار گرفتم». پس اگر از لفظ فعل ماقبلش نباشد واجب می‌شود مجرور شدنش بنا بر این گفته می‌شود: «نشستم در مکان تیر اندازی زید»

أما قولهم: «هو مني مقعد القابلة (في القرب)، مزجر الكلب (في التوسط) أو مناط الثريا (في البعد) فشاذ، إذا قدر عامله المقدر «استقر» أو «مستقر» لا «قعد» أو «زجر» أو «ناط».

اما قول آنها [نحویین]: «[فاصله] او [نسبت به] من [مانند] محل نشستن قابله [است]» (در [رساندن مقدار] نزدیکی)، یا محل پرهیز [از] سگ (در [رساندن مقدار] فاصله) یا محل آویختن ثریا (در [بیان مقدار] دوری)» پس [نصب اسم مکان بنا بر مفعول فیه در این موارد] نادر است، [البته] هنگامی که عامل مقدر آن [به ترتیب مثالها] «استقر» یا «مستقر» در تقدیر گرفته شود، نه «قعد» یا «زجر» یا «ناط» [زیرا اگر این سه عامل در تقدیر گرفته شود، نصب آن صحیح نیست].

۱. نقض / از بین بردن، ینقضی / از بین می‌رود، (ر. که آذرتاش آذرنوش، فرهنگ عربی - فارسی معاصر، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ش، ص ۱۱۱۴)

۲. میل / ۴۰۰۰ زراع، میلین / دو مایل، (ر. که همان ص ۱۰۴۸)

چکیده

۱. مفعول فیه، اسم مکان یا اسم زمانی است که متضمن معنای «فی» باشد.
۲. مفعول فیه اگر متضمن معنای «فی» باشد منصوب و اگر متضمن معنای «فی» نباشد اعراب آن بر اساس نقشی که در جمله دارد؛ مبتدا و خبر، یا فاعل و یا مفعول خواهد بود.
۳. ظرف زمان چه مبهم، مختص یا معدود صلاحیت منصوب شدن بنابر ظرفیت به تقدیر «فی» را دارند.
۴. اگر در ظرف زمان «فی» ظاهر باشد ظرف مجرور است.
۵. اگر ظرف زمان از افعال تدریجی الحصول باشد در این صورت باید حرف «فی» با ظرف زمان اظهار شود.
۶. اسم مکان در صورتی که مبهم باشد یا از مصدر ساخته شده باشد بنابر ظرفیت منصوب است.
۷. شرط نصب اسم مکان این است که با عامل خود در لفظ مشترک باشد، و الا لازم است مجرور باشد.
۸. در موارد نادری اسم مکان با اینکه با عامل خود در لفظ مشترک نیست، اما منصوب می‌شود.





آزمون



منابع

۱. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ عربی - فارسی معاصر، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خوارزم

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۷



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادی العربیة، جلد ۴
- مبحث: مفعول فیه
- شماره درس: ۷
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

- ۳..... فهرست
- ۵..... مقدمه
- ۶..... اهداف آموزشی
- ۷..... متن درس
- ۸..... اعراب اسم مکان محدود
- ۸..... جر
- ۸..... نصب
- ۸..... همه اسماء مکان
- ۸..... اسم مکان محدود با فعل «دخل»
- ۸..... اسم مکان محدود با فعل «سکن»
- ۸..... اسم مکان محدود با فعل «نزل»
- ۹..... برخی اسماء مکان خاص
- ۹..... اسم مکان «الشام»
- ۹..... اسم مکان «مکه»
- ۹..... دلیل نصب اسم مکان محدود در موارد فوق
- ۹..... تقسیم ظروف
- ۹..... متصرف
- ۱۰..... غیر متصرف
- ۱۰..... حروف جر وارد بر ظروف
- ۱۰..... عند



۱۰ متی

۱۰ این

۱۱ شرایط بازگشت ضمیر به ظرف

۱۱ موارد نیابت از ظرف

۱۲ نمودار

۱۳ ترجمه

۱۵ چکیده

۱۶ آزمون

۱۷ منابع





مقدمه

در جلسه گذشته ضمن تعریف مفعول فیه به برخی مطالب در مورد آن پرداخته شد که ضمن بیان اعراب ظرف زمان، به حالات مختلف اسم مکان اشاره و شرایط نصب اسم مکان و موارد استثناء و شاذ آن مطرح گردید. در این جلسه ادامه مباحث مربوط به مفعول فیه را بیان کرده، توضیح می‌دهیم که اسم مکان محدود مجرور است اما در مواردی سماعاً منصوب است. نیز اقسام ظرف، حالات ضمیری که به ظرف برمی‌گردد و مواردی که جانشین ظرف خواهد شد را بیان می‌کنیم. در جلسه آینده مطالب مربوط به مفعول معه را بیان کرده و توضیح خواهیم داد که تعریف آن چیست، شرایط و عامل نصب آن را توضیح داده و به جایگاه آن در جمله خواهیم پرداخت و ذکر می‌شود که «واو» در سه جا عاطفه است و به معنایی «معیت» نخواهد بود.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فراگیر در پایان درس بتواند:

۱. عامل جر اسم مکان محدود را بیان کند.
۲. موارد سماعی نصب اسم مکان محدود و اقوال در عامل آن را ذکر نماید.
۳. اقسام ظرف متصرف و غیر متصرف را بیان نماید.
۴. موارد خروج ظرف از ظرفیت بوسیله حروف جر را ذکر کند.
۵. حالات بازگشت ضمیر به ظرف را بیان کند.
۶. مواردی که جانشین ظرف می‌شود را بیان نماید.





متن درس

۱۸۸. المكان المحدود يُجرُّ بـ «في» ظاهرةً، نحو: «صَلَّيتُ فِي الْمَسْجِدِ».
فائدة: سُمِعَ نَصَبُ كُلِّ مَكَانٍ مَحْدُودٍ مَعَ «دَخَلَ وَ سَكَنَ وَ نَزَلَ» وَ نَصَبُ «الشَّامِ» مَعَ «ذَهَبَ» وَ نَصَبُ «مَكَّةَ» مَعَ «تَوَجَّهَ». فتقول: «دَخَلْتُ الْبَيْتَ» وَ «سَكَنْتُ الدَّارَ» وَ «نَزَلْتُ الْمَدِينَةَ» وَ «ذَهَبْتُ الشَّامَ» وَ «تَوَجَّهْتُ مَكَّةَ». وقد اختلف النحويون في سبب نصبها و الأرجح أَنَّهَا مَنْصُوبَةٌ بِإِسْقَاطِ الْخَافِضِ. والأصلُ: «دَخَلْتُ فِي الْبَيْتِ» وَ «نَزَلْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ» إلخ. فحذف حرف الجرِّ فانصبَّ الاسم.

۱۸۹. □ إِنْ الظرف إذا كان لا يلزم الظرفية، نحو: «اليوم و الميل» قيل له: المتصرف، نحو: «حانَ يَوْمُ السَّفَرِ» وَ «بيني و بينك ميلٌ».

□ فَإِنْ كان لا يخرج عن الظرفية، مثل: «لَدَى» أو يخرج عنها إلى الجرِّ بالحرف، مثل: «عند، متى و أين» فهو غيرمتصرف.

فوائد: ۱. «عند» لا يدخل عليها من حروف الجرِّ غير «من» فقط، نحو: «جئتُ من عندك». و «متى» لا يدخل عليها سوى «إلى و حتى»، نحو: «إلى متى تلومني» و «حتى متى يسود البطل». و «أين» لا يدخل عليها غير «إلى و من»، نحو: «إلى أين متوجه أخوك» و «من أين جئت».

۲. إذا أضمِرَ الظرف وَجَبَ ذَكَرَ الحرف مع ضميره، نحو: «يوم الخميس صمْتُ فيه» لَأَنَّ الإِضْمَارَ يَرُدُّ الْأَشْيَاءَ إِلَى أَصُولِهَا. فَإِنْ لَمْ يَذَكَرِ الحرف، نحو: «يوم الخميس صمته» جُعِلَ الضمير مفعولاً به. و كلُّ ذلك لا يكون إلَّا في الظروف المتصرفة.

۱۹۰. ينوب عن الظرف فينصب بانتصابه ستة أشياء:

* المصدر، نحو: «جئتكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ» وَ «خيمَ العسكرُ قُرْبَ الْمَدِينَةِ».

* الوصف، نحو: «نمتُ طويلاً».

* العدد، نحو: «سرتُ خمسةَ أيامٍ».

* اسم الإشارة، نحو: «وقفتُ تلكَ الناحيةَ».

* ما دلَّ على كَلِيَّةٍ، نحو: «مشيتُ كلَّ النَّهَارِ».

* ما دلَّ على جَزْئِيَّةٍ، نحو: «مشيتُ نصفَ ميلٍ».



اعراب اسم مکان محدود

از موارد اسم مکان، اسم مکان محدود است یعنی اسم مکانی که ابهام ندارد و دارای حد بوده و مشخص است مانند: «مسجد». در ادامه به اعراب و مباحث مربوط به این نوع اسم مکان می‌پردازیم.

جر

اسم مکان هنگامی منصوب می‌شود که مبهم باشد. حال اگر مبهم نبود و محدود بود، منصوب نمی‌شود بلکه به وسیله «فی» مجرور می‌شود که البته باید «فی» در جمله ظاهر شود. این یک قانون کلی است و اعمال می‌شود. مانند: «صلیت فی المسجد - در مسجد نماز خواندم» در این مثال «المسجد» اسم مکان محدود است، لذا به وسیله «فی» مجرور شده است. بنابر این مثال: «صلیت المسجد - نماز خواندم مسجد را» که «مسجد» به صورت منصوب استعمال شده، غلط است.

نصب

اکثر قوانین زبان عربی استثنا دارد. قاعده مجرور بودن اسم مکان مبهم نیز استثنا دارد و در مواردی با اینکه محدود است اما از عرب شنیده شده است که منصوب است.

همه اسماء مکان

همه اسماء مکان محدود با افعال «دَخَلَ و سَكَنَ و نَزَلَ» منصوب می‌آید:

اسم مکان محدود با فعل «دخل»

در صورتی که اسم مکان محدود با فعل «دخل» بیاید منصوب است، مانند: «دخلتُ البیتَ - وارد شدم خانه را». در این مثال «البیت» اسم مکان محدود است که به دلیل وارد شدن فعل «دخل» بر آن، منصوب شده است.

اسم مکان محدود با فعل «سکن»

اگر اسم مکان محدود با فعل «سکن» بیاید منصوب است، مانند: «سكنتُ الدارَ - در خانه ساکن شدم» در این مثال «الدار» اسم مکان محدود است که به دلیل وارد شدن فعل «سکن» بر آن، منصوب شده است.

اسم مکان محدود با فعل «نزل»

و نیز اگر اسم مکان محدود با فعل «نزل» بیاید منصوب است، مانند: «نزلتُ المدینةَ - وارد مدینه شدم» در این مثال «المدینة» اسم مکان محدود است که به دلیل وارد شدن فعل «نزل» بر آن، منصوب شده است.



برخی اسماء مکان خاص

برخی اسماء مکان خاص نیز هستند که در صورتی به همراه برخی افعال بیایند منصوب می‌شوند:

اسم مکان «الشام»

در صورتی که «الشام» با فعل «ذهب» بیاید منصوب می‌شود مانند: «ذهب الشام - رفتم در شام».

اسم مکان «مکه»

در صورتی که اسم مکان محدود «مکه» با فعل «توجه» بیاید منصوب است، مانند: «توجهت مکه - به سمت مکه رفتم».

دلیل نصب اسم مکان محدود در موارد فوق

در دلیل نصب اسم مکان محدود در این مثالها اختلاف است و دو قول وجود دارد:

مفعول فیه واقع شدن

عده‌ای می‌گویند دلیل و عامل نصب اسم‌های مکان در این موارد این است که مفعول فیه واقع شده‌اند، به همین دلیل منصوب هستند.

منصوب به نزع خافض

عده‌ی دیگری می‌گویند اسامی مکان محدود در این موارد منصوب به نزع خافض است؛ یعنی حرف جری وجود داشته که حذف شده است و باعث شده این اسامی منصوب شوند. این قول نسبت به قول پیشین رجحان دارد. بنابراین، تقدیر هر یک از مثالها اینگونه خواهد بود:

«دخلت البيت» در اصل «دخلت في البيت - وارد در خانه شدم» بوده است.

«نزلت المدينة» در اصل «نزلت إلى المدينة - وارد در شهر شدم» بوده است.

«ذهب الشام» در اصل «ذهب في الشام - در شام رفتم» بوده است.

«توجهت مکه - به سمت مکه رفتم» در اصل «توجهت إلى مكة» بوده است.

تقسیم ظروف

ظرف زمان و مکان بر اساس اینکه لازمه آن ظرفیت باشد یا نباشد به دو قسم تقسیم می‌شود:

متصرف

ظرف اگر از معنای ظرفیت خارج شود و لازمه آن ظرفیت نباشد، متصرف نامیده می‌شود. به این معنا که مبنی نیست و بر اساس نقشی که در جمله دارد اعراب می‌پذیرد، مانند مثال «حان يوم السفر - نزدیک شد روز [و زمان] سفر» که در آن کلمه «یوم» غیر از ظرفیت نقشهای دیگر را نیز در جمله می‌پذیرد و منحصر در ظرفیت نیست، لذا متصرف است.





و مانند: «بینی و بینک میل - میان من و شما [یک] میل [فاصله] است» که در آن کلمه «میل» غیر از ظرفیت نقشهای دیگر را نیز در جمله می‌پذیرد و منحصر در ظرفیت نیست، لذا متصرف است.

غیر متصرف

ظروف غیر متصرف یعنی ظروفی که مبنی هستند و اعراب آنها بر اساس نقش در جمله تغییر نمی‌کند، که بر دو قسم هستند:

۱. برخی ظروف که از معنای ظرفیت خارج نمی‌شوند، مانند: «لَدَى» که از معنای ظرفیت خارج نمی‌شود یعنی همیشه مبنی است و نقش اعرابی نمی‌پذیرد و غیر متصرف است.
۲. ظروفی، مانند: «عند - نزد، متی - کی، این - کجا» که بوسیله حروف جر از معنای ظرفیت خارج می‌شوند، و مجرور به حرف جر می‌شوند، اما با این حال غیر متصرف اند.

حروف جر وارد بر ظروف

بر سر هر کدام از ظروف «عند، متی و این» برخی حروف جر خاص وارد می‌شود، و آنها را از معنای ظرفیت خارج می‌کند، و در عین حال غیر متصرف هستند:

عند

بر سر «عند» فقط حرف جر «من» داخل می‌شود و آن را از معنای ظرفیت خارج می‌کند مانند: «جئتُ من عندك - آمدم از نزد تو» در این مثال «عند» که از ظروف است حرف جر «من» بر سر آن آمده و آن را از معنای ظرفیت خارج کرده است. و به معنای «نزد» به کار رفته که نه اسم زمان است و نه اسم مکان و اگر حرف «من» نبود به معنای «جنب» یا «هنگام» بود، که از معنای ظرفیت است.

متی

بر سر «متی» فقط حروف جر «إلی و حتی»، داخل می‌شود و آن را از معنای ظرفیت خارج می‌کند، مانند: «إلی متی تلومنی - تاکی سرزنش می‌کنی مرا» در این مثال «متی» که ظرف است بر سر آن حرف جر «إلی» آمده است و آن را از معنای ظرف زمان بودن، به معنای «چه وقت» خارج کرده و به عنوان ادات پرسش به کار رفته است. و «حتی متی یسود البطل» - تا کی باطل حاکم است» در این مثال نیز حرف جر «حتی» بر سر «متی» که ظرف است آمده و آن را از معنای ظرفیت خارج کرده است و به معنای ادات پرسش به کار رفته است.

این

بر سر «این» صرفاً حروف جر «إلی و من»، داخل می‌شود و آن را از معنای ظرفیت خارج می‌کند، مانند: «إلی این متوجه أخوک - بسوی کجا برادرت توجه دارد» در این مثال «این» ظرف است و حرف جر «إلی» بر سر آن آمده و از معنای ظرفیت که اسم «مکان» است خارج شده است و به عنوان ادات پرسش به کار رفته است. و «من این جئت» - از کجا آمدی؟» در این مثال بر سر «این» که ظرف است حرف جر «من» آمده و آن را از معنای ظرفیت که اسم «مکان» است خارج کرده، به عنوان ادات پرسش به کار رفته است.





شرایط بازگشت ضمیر به ظرف

اگر ضمیری بخواهد به ظرف برگردد. یعنی مرجع ضمیر ظرف باشد، و از ظرف ضمیر آورده شود این ضمیر باید با حرف جر «فی» باشد تا معنای مفعول فیه را برساند، مانند: «یوم الخمیس صمت فیه - در روز پنج شنبه روزه گرفتم در آن روز» در این مثال ضمیری که به ظرف یعنی «یوم الخمیس» بر می‌گردد همراه با حرف جر «فی» است و معنای مفعول فیه را می‌رساند، چون آوردن ضمیر هر چیزی را به اصل خودش بر می‌گرداند. ولی اگر حرف جر «فی» نیاید دیگر مفعول فیه نیست بلکه مفعول به است، مانند: «یوم الخمیس صمته - روز پنج شنبه را روزه گرفتم» در این مثال ضمیری که به ظرف بر می‌گردد بدون «فی» آمده بنابر این «یوم الخمیس» که ظرف است مفعول به است و مفعول فیه نیست. البته همه این موارد مربوط به ظروف متصرف است و در ظروف غیر متصرف جریان ندارد.

موارد نیابت از ظرف

شش مورد، یعنی: مصدر، وصف، عدد، اسم اشاره، کلمه‌ای که دال بر کلیت یا دال بر جزئیت باشد، نیابت از مفعول فیه می‌کند. همه این موارد اعراب ظرف را دارند و منصوب هستند یعنی به همان دلیل که ظرف نصب گرفته است این موارد نیز منصوب می‌شوند. در ادامه مثالهایی برای هر کدام از این موارد ارائه می‌شود:

۱. مصدر، مانند: «جئتک طُلوعَ الشمس - به هنگام طلوع خورشید پیش تو آمدم» در این مثال «طلوع» مصدر است و نیابت از ظرف می‌کند لذا منصوب است. و «خیمَ العسکرُ قُربَ المدینة - لشکر نزدیک شهر خیمه زد» در این مثال «قرب» مصدر است و نایب از ظرف می‌باشد، لذا منصوب است.

۲. وصف، مانند: «نمتُ طویلاً - مدت طولانی خوابیدم» در این مثال «طویلاً» وصف است و جانشین ظرف شده و منصوب است.

۳. عدد، مانند: «سرتُ خمسةَ أيامٍ - پنج روز پیمودم» در این مثال «خمسةَ أيام» عدد است و جانشین ظرف واقع شده و منصوب است.

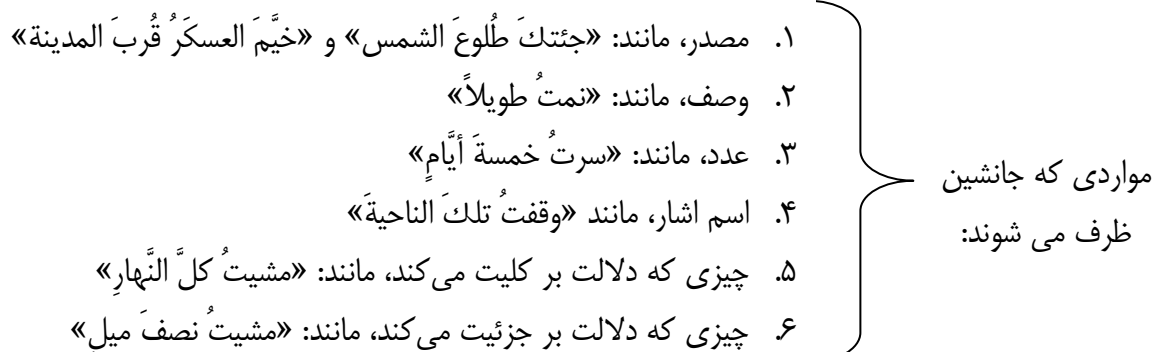
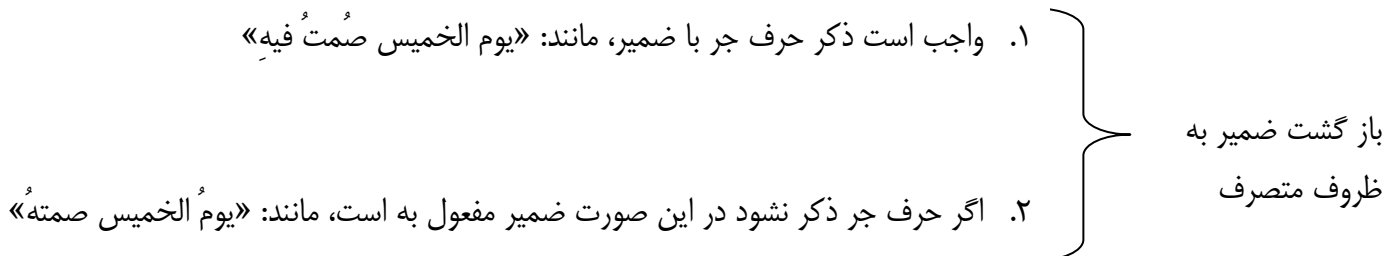
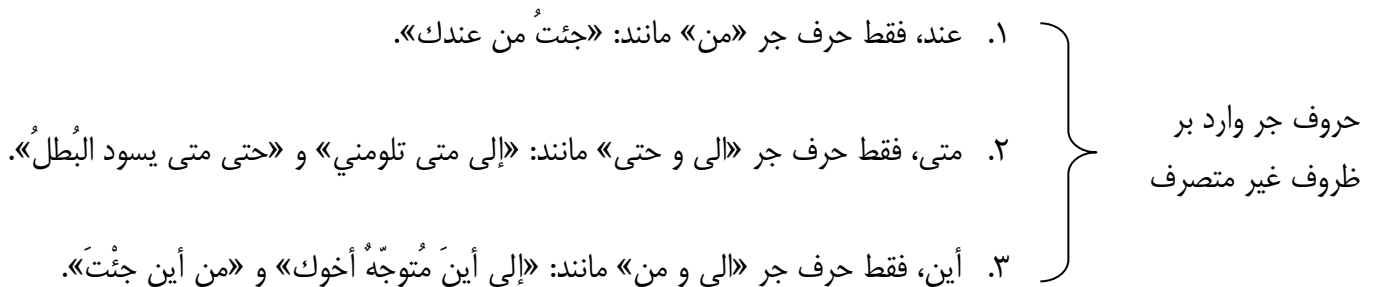
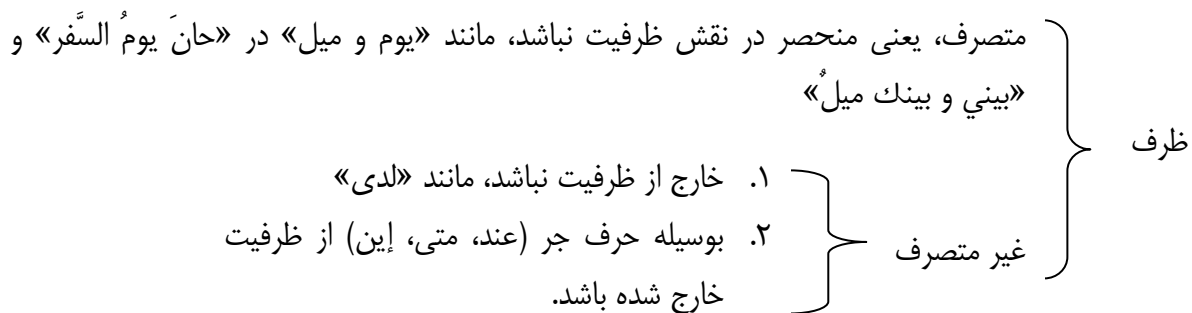
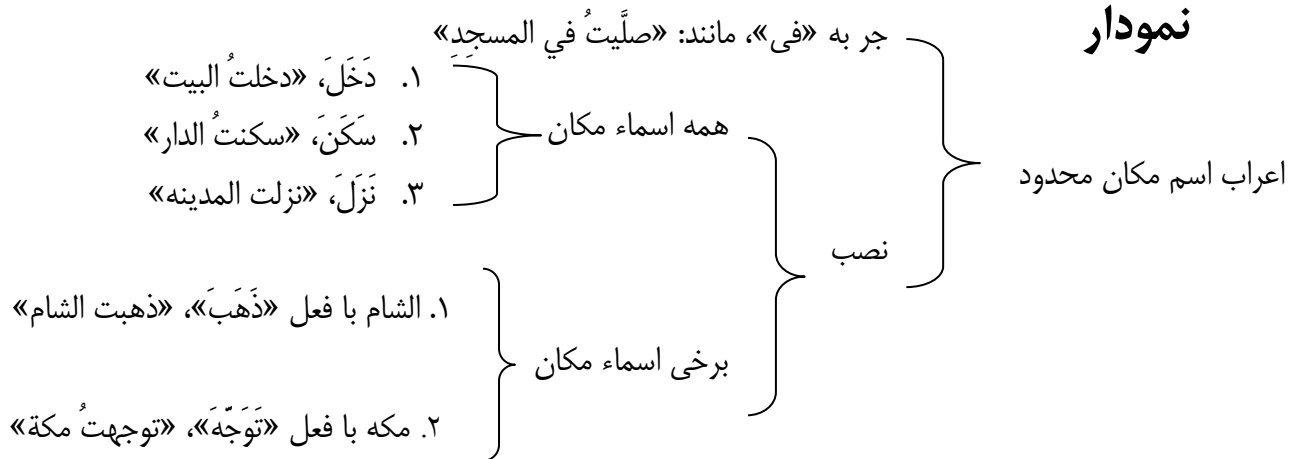
۴. اسم اشاره، مانند: «وقفْتُ تلكَ الناحيةَ - در آن ناحیه ایستادم» در این مثال «تلك» اسم اشاره است و جانشین ظرف واقع شده و منصوب است.

۵. آنچه که دلالت بر کلیت دارد، مانند: «مشیتُ کلَّ النهار - حرکت کردم در تمام روز» در این مثال «کلُّ» دلالت بر کلیت دارد و جانشین ظرف واقع شده و منصوب است.

۶. آنچه که دلالت بر جزئیت دارد، مانند: «مشیتُ نصفَ میلٍ - نصف مایل را پیمودم» در این مثال «نصفَ میل» دلالت بر جزئیت دارد و جانشین ظرف قرار گرفته و منصوب است.



نمودار





ترجمه

۱۸۸. المكان المحدود يُجْرُبُ «في» ظاهرةً، نحو: «صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ».

۱۸۸. اسم مکان محدود با «فی» در حالیکه ظاهر شده است، مجرور می‌شود مانند: «در مسجد نماز خواندم»
فائدة: سَمِعَ نَصْبَ كُلِّ مَكَانٍ مَحْدُودٍ مَعَ «دَخَلَ وَ سَكَنَ وَ نَزَلَ» وَ نَصْبَ «الشَّامِ» مَعَ «ذَهَبَ» وَ نَصْبَ «مَكَّةَ» مَعَ «تَوَجَّهَ».

دست‌آورد: شنیده شده است [سماعی است] منصوب شدن هر اسم مکان محدودی با [سه فعل] «دخَلَ و سَكَنَ و نَزَلَ» و نصب [کلمه] «شام» با [فعل] «ذهب» و نصب [کلمه] «مکه» با [فعل] «توجه»
فتقول: «دَخَلْتُ الْبَيْتَ» وَ «سَكَنْتُ الدَّارَ» وَ «نَزَلْتُ الْمَدِينَةَ» وَ «ذَهَبْتُ الشَّامَ» وَ «تَوَجَّهْتُ مَكَّةَ».
بنابر این [در استعمال این موارد] می‌گویی: «داخل در خانه شدم» و «در خانه ساکن شدم» و «در شهر فرود آمدم» و «رفتیم در شام» و «به سمت مکه رفتیم».

وقد اختلف النحويون في سبب نصبها و الأرجح أنَّها منصوبةٌ بإسقاط الخافض. والأصل: «دَخَلْتُ فِي الْبَيْتِ» وَ «نَزَلْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ» إلخ. فحُذِفَ حَرْفُ الْجَرِّ فَانْتَصَبَ الْأِسْمُ.

در علت نصب این موارد نحویون اختلاف دارند و قول بهتر این است که این کلمات منصوب هستند به سبب افتادن حرف جر. و در اصل [این مثالها اینگونه بوده است] «داخل شدم در خانه» و «فرود آمدم به سوی شهر» تا آخر [بقیه مثالها]، بنابراین حرف جر حذف شده و در نتیجه اسم نصب داده شده است

۱۸۹. □ إِنَّ الظرف إذا كان لا يلزم الظرفية، نحو: «اليوم و الميل» قيل له: المتصرف، نحو: «حان يوم السفر»^۱ و «بيني و بينك ميل»^۲.

۱۸۹. □ هرگاه ظرف منحصر به نقش ظرفیت نباشد، به آن متصرف گفته می‌شود مانند: «اليوم و الميل» [در] مانند [مثال]: «نزدیک شد روز سفر» و «میان من و شما [یک] میل [فاصله] است»

□ فَإِنَّ كَانَ لَا يَخْرُجُ عَنِ الظرفية، مثل: «لدى» أو يخرج عنها إلى الجر بالحرف، مثل: «عند، متى و أين» فهو غير متصرف.

□ اما اگر از معنای ظرفیت خارج نشود مثل کلمه «لدى» و یا اگر از ظرفیت خارج شود بسوی مجرور شدن به حرف، مثل «عند، متى و أين» پس آن [ظرف] غیر متصرف [است].

۱. حان / نزدیک شد، فرا رسید. ر. که آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش. ص ۲۴۰.

۲. میل / علاقه / دل بستگی، ر. که همان ص ۱۰۴۷.

فوائد: ۱. «عند» لا یدخل علیها من حروف الجر غیر «من» فقط، نحو: «جئتُ من عندك» و «متی» لا یدخل علیها سوی «إلی و حتی»، نحو: «إلی متی تلومنی» و «حتی متی یسود البطل». و «أین» لا یدخل علیها غیر «إلی و من»، نحو: «إلی أین متوجه أخوك» و «من أین جئت».

دست آورد: ۱. بر «عند» داخل نمی‌شود از حروف جر غیر [از] «من» فقط، مانند: «آمدم از نزد تو». و بر «متی» داخل نمی‌شود مگر [حرف] «الی و حتی»، مانند: «تاکی سرزنش می‌کنی مرا» و «تا کی باطل حاکم است». و بر سر [حرف] «أین» مگر [حرف] «الی و من» می‌آید، مانند: «بسوی کجا برادرت توجه دارد» و «از کجا می‌آیی».

۲. إذا أضمر الظرف وجب ذکر الحرف مع ضمیره، نحو: «یوم الخمیس صمتُ فیهِ» لأنَّ الإضمار یردُّ الأشياءَ إلی أصولها. فإن لم یذكر الحرف، نحو: «یوم الخمیس صمته» جعل الضمیر مفعولاً به. و کلُّ ذلك لا یكون إلاً فی الظروف المتصرفة.

۲. هرگا از ظرف ضمیر آورده شود واجب است ذکر حرف جر با ضمیر، مانند: «در روز جمعه روزه گرفتیم» چون آوردن ضمیر هر چیزی را به اصلش بر می‌گرداند [که ظرف بود]. اما اگر حرف [جر «فی»] ذکر نشود، مانند: «روز پنجشنبه روزه گرفتیم آن را» ضمیر مفعول به قرار داده می‌شود. و همه این [قواعد] فقط مربوط به ظروف متصرف است.

۱۹۰. ینوب عن الظرف فینصب بانتصابه ستة أشياء:

۱۹۰. شش چیز از ظرف نیابت می‌کند بنابراین منصوب می‌شوند به [دلیل] نصب گرفتن آن [ظرف]:

* المصدر، نحو: «جتک طلوع الشمس» و «خیم العسکر قرب المدينة».

* مصدر، مانند: «به هنگام طلوع خورشید پیش تو آمدم» و «لشکر نزدیک شهر خیمه زد»

* الوصف، نحو: «نمت طویلاً».

* وصف، مانند: «مدت طولانی خوابیدم»

* العدد، نحو: «سرت خمسة أيام».

* عدد، مانند: «پنج روز بیمودم»

* اسم الإشارة، نحو: «وقفتُ تلك الناحية».

* اسم اشاره، مانند «در آن ناحیه ایستادم»

* ما دلّ علی کلیة، نحو: «مشیتُ کلَّ النهار».

* چیزی که دلالت بر کلیت کند، مانند: «حرکت کردم در تمام روز»

* ما دلّ علی جزئیة، نحو: «مشیتُ نصفَ میل».

* چیزی که دلالت بر جزئیت کند، مانند: «مقداری از روز حرکت کردم»

چکیده

۱. اسم مکان محدود به وسیله حرف جر «فی» در حالیکه در کلام ذکر شده است، مجرور می‌شود.
۲. نصب اسم مکان محدود در همه موارد با سه فعل «نزل، سکن، دخل» و در برخی اسامی خاص مانند: «کلمه الشام با فعل ذَهَبَ، و کلمه مکه با فعل تَوَجَّهَ» از عرب شنیده شده است.
۳. ظرف اگر منحصر به نقش ظرفیت نباشد، مانند: «یوم و میل» متصرف نامیده می‌شود.
۴. اگر ظرف از معنای ظرفیت خارج نشود مانند: «لدی»، و یا به وسیله حرف جر از معنای ظرفیت خارج شود مانند «عند، متی، این» غیر متصرف نامیده می‌شود.
۵. بر سر «عند» فقط حرف جر «مِن» بر سر «متی» فقط حروف جری «إلی و حتی» و بر سر «این» فقط حروف جر «إلی و مِن» داخل می‌شود.
۶. در صورتی که از ظرف ضمیر آورده شود، واجب است حرف جر با ضمیر ذکر شود. در اینصورت اگر حرف جر ذکر نشود، ضمیر از معنای «مفعول فیه» خارج شده و «مفعول به» می‌شود.
۷. مصدر، عدد، وصف، اسم اشاره، چیزی که دال بر کلیت است و چیزی که دال بر جزئیت است شش موردی هستند که جانشین ظرف می‌شوند و منصوب هستند بنابر آنچه که ظرف به دلیل آن منصوب است.



آزمون



منابع

۱. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ش





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمی خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۸



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادی العربیة، جلد ۴
- مبحث: مفعول معه
- شماره درس: ۸
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۴	مقدمه
۵	اهداف آموزشی
۶	متن درس
۷	مفعول معه
۷	شرایط مفعول معه
۷	آنچه باید قبل از مفعول معه واقع شود
۷	قیاسی
۷	سماعی
۸	عامل مفعول معه
۸	عدم تقدم مفعول مفعول معه بر عاملش
۸	موارد تعیین عاطفه بودن «واو»
۸	نداشتن معنای معیت
۸	نیاز فعل ماقبل واو به دوطرف
۸	مقدم نبودن جمله دارای فعل یا شبه فعل، بر واو
۹	نمودار
۱۰	ترجمه
۱۳	چکیده
۱۴	آزمون
۱۵	منابع



مقدمه

در جلسه گذشته مباحث مربوط به مفعول فیه بیان و توضیح داده شد که اسم مکان محدود، مجرور است اما در مواردی سماعاً به صورت منصوب به کار رفته است. و نیز اقسام ظرف، حالات استعمال ظرف به صورت ضمیر و مواردی که جانشین ظرف می شوند، بیان گردید. در این جلسه مباحث مربوط به مفعول معه را بیان کرده و توضیح خواهیم داد که تعریف آن چیست، و در ادامه به شرایط آن و عامل نصب آن و جایگاه آن در جمله خواهیم پرداخت و ذکر خواهیم نمود که «واو» در سه جا عاطفه است و نمی تواند به معنای «معیت» باشد. در جلسه آینده موارد امتناع عطف به واو، و نیز ممتنع بودن نصب بر عطف در صورتی که مشارکت معطوفین در فعل منتفی باشد را بررسی خواهیم نمود.





اهداف آموزشی

مورد انتظار است دانش پذیر در پایان این درس بتواند:

۱. مفعول معه را تعریف کند.
۲. شرایط مفعول معه را بیان کند.
۳. عامل نصب مفعول معه را ذکر نماید.
۴. بیان نماید که مفعول معه مطلقاً مقدم نمی‌شود.
۵. موارد اختصاص «واو» به عطف و عدم امکان داشتن معنای معیت را بیان نماید.





متن درس

المفعول معه

۱۹۱. ماهو المفعول معه؟

۱۹۲. متى تتعین «الواو» للعطف فيمتنع النصب؟

۱۹۳. متى يمتنع العطف بـ «الواو» فيتحتّم النصب؟

۱۹۱. المفعول معه هو اسم منصوب بعد «واو» بمعنى «مع»، نحو: «سِرْتُ والجبلَ»^۱.

فوائد: ۱. يشترط في المفعول معه ثلاثة أمور:

* أن يكون فضلة.

* أن تتقدمه جملة.

* أن تكون «الواو» نصاً في المعية بحيث لا يصح العطف بها.

۲. حق المفعول معه أن يسبقه فعل أو شبهه، نحو: «اسم الفاعل» و غيره من المشتقات العاملة عمل فعلها. غير أنه سُمع من بعض العرب نصبه بعد «ما» و «كيف» الاستفهاميتين من غير أن يُلفظ بفعل، نحو: «ما أنتَ و الطبَّ» و «كيفَ أنتَ و درسَ النحو». فخرجه النحويون «تكون»؛ والتقدير: «ما تكون و الطبَّ» و «كيفَ تكون و درسَ النحو».

۳. ينصب المفعول معه بالفعل المتقدم عليه أو بشبهه لا بـ «واو» المعية.^۲

۴. إنَّ المفعول معه يمتنع تقديمه مطلقاً فلا يجوز أن يُقدّم على عامله بالإجماع و لا على مُصاحبه في الصّحيح فلا يقال: «و الجبلَ سِرْتُ» و لا «سارَ و النيلَ زيدٌ» لأنَّ هذه «الواو» أصلها للعطف ثم استعملت للمُصاحبة. و العاطفة لا يجوز فيها شيءٌ من ذلك.

۱۹۲. تتعین الواو للعطف في ثلاثة مواضع:

* إذا لم تكن بمعنى «مع»، نحو: «جاء زيدٌ و عمروٌ بعده»^۳.

* إذا وقعت بعد ما لا يتأتى وقوعه إلّا من متعدّد، نحو: «تخاصم زيدٌ و عمروٌ». لأنَّ التخاصم لا يكون إلّا بين اثنين فما فوق.

* إذا لم يتقدمها جملة مشتملة على فعل أو شبهه، نحو: «كلُّ رجلٍ و مهنتُهُ».

^۱ أي بمصاحبته غير حائد عنه.

^۲ لأنَّ كلَّ حرف اختص بالاسم و لم يكن كالجزء منه، لم يعمل إلّا الجر كحروف الجرّ، وإنّما قيل «كالجزء منه» احترازاً عن «الالف و اللام» فإنّها اختصت بالاسم و لم تعمل فيه شيئاً لكونها كالجزء منه بدليل تخطئ العامل لها، نحو: «مررت بالغلام»؛ راجع: ابن عقيل، المبحث مفعول معه.

^۳ أي جاء زيدٌ و جاء عمروٌ بعده.



مفعول معه

مفعول معه اسم منصوبی است که بعد از «واو» به معنای «مع» ذکر می‌شود که در بردارنده معنی مصاحبت و همراهی است، مانند: «سرت و الجبل - حرکت کردم با کوه». در این مثال «الجبل» اسم منصوبی است که بعد از «واو» به معنای مع ذکر شده، و مفعول معه می‌باشد.

شرایط مفعول معه

اسمی که می‌خواهد مفعول معه واقع شود باید دارای شرایط زیر باشد و اگر هر یک از این شرایط را نداشته باشد نمی‌تواند مفعول معه واقع شود:

۱. در کلام فضله باشد، یعنی زائد بر کلام بوده و جزء ارکان کلام نباشد.
۲. قبل از آن جمله واقع شده باشد، بنابراین اگر ماقبل آن مفرد باشد، نمی‌تواند مفعول معه باشد.
۳. واوی که قبل از آن وجود دارد نص در «معیت» باشد، به گونه‌ای که عطف به وسیله آن صحیح نباشد و امکان عاطفه بودن آن وجود نداشته باشد.

آنچه باید قبل از مفعول معه واقع شود

قیاسی

قاعده در مفعول معه این است که بعد از فعل یا شبه فعل مثل اسم فاعل و غیر از اسم فاعل از مشتقاتی که عمل فعلشان را می‌کنند، مانند: اسم مفعول و صفت مشبیه، واقع شود زیرا مفعول معه نیاز به عامل دارد و این موارد می‌توانند عامل در آن باشند.

سماعی

بر خلاف قاعده از بعضی اعراب، نصب مفعول معه بعد از حروف «ما و کیف» استفهامیه بدون اینکه فعلی تلفظ شود شنیده شده است، مانند: «ما انت و الطب - تو را با طب چه کار» در این مثال «الطب» مفعول معه است، قبل از آن فعل و شبه فعل نیست بلکه «ما» استفهامیه است و در عین حال منصوب تلفظ شده است. و «کیف انت و درس النحو - تو با درس نحو چگونه‌ای» در این مثال «درس النحو» مفعول معه است، قبل از آن فعل و شبه فعل نیست بلکه «کیف» استفهامیه است و منصوب شده است. در این دو مثال قبل از مفعول معه «ما و کیف» است، ولی در واقع فعلی بوده که تلفظ نشده و آن فعل توسط نحو یون به «تکون» تفسیر شده است. بنابراین تقدیر مثال اول این بوده است: «ما تکون و الطب - تو را با طب چه کار می‌باشد» و تقدیر مثال دوم نیز چنین است: «کیف تکون و درس النحو - چه گونه می‌باشد درس نحو» که در هر دو مثال «تکون» حذف شده است.



عامل مفعول معه

عامل نصب مفعول معه فعل یا شبه فعل قبل از آن است، نه «واو» معیت. زیرا هر حرفی که اختصاص به اسمی دارد، اما مانند جزء آن نمی‌باشد، فقط عمل جر را انجام می‌دهد و در واقع مانند حروف جر است. «واو» نیز به همین دلیل نمی‌تواند عامل نصب مفعول معه باشد. هر چند عده‌ای «واو» معیت را عامل نصب آن می‌دانند.

عدم تقدم مفعول معه بر عاملش

مقدم شدن مفعول معه مطلقاً یعنی بر عامل و معمول عاملش ممتنع است. عدم تقدیم آن بر عامل خود اجماعی است و مقدم نشدن آن بر همراه عاملش یعنی معمول عامل، بنابر نظریه صحیح‌تر ممکن نیست. بنابراین صحیح نیست مفعول معه مقدم بر عامل خود شود و گفته شود: «والجبلُ سرتُ - و کوه را سیر کردم»، در این مثال «والجبلُ» بر عاملش یعنی «سرتُ» مقدم شده است و صحیح نیست. و «سارَ و النیلَ زیدُ - پیمود نیل را زید». در این مثال نیز «والنیلُ» بر معمول «سارَ» یعنی «زید» مقدم شده است که صحیح نیست. زیرا اصل «واو» در این دو مثال برای عطف است و بعداً برای مصاحبت استعمال شده است، و در «واو» عاطفه هیچ کدام از احکام «واو» معیت جاری نیست.

موارد تعیین عاطفه بودن «واو»

در سه صورت معنای عطف برای «واو» متعین است، بنابراین در این موارد «واو» عاطفه است و معنای معیت ندارد:

نداشتن معنای معیت

اگر «واو» معنای «معیت» نداشته باشد متعین است «عاطفه» باشد، مانند: «جاء زید و عمرو بعده - آمد زید و بعدش عمر آمد». در این مثال «واو» معنای معیت ندارد چون عمرو همراه زید نیامده، بلکه بعد از او آمده است، بنابراین اگر معنای معیت داشته باشد موجب تغییر در معنای جمله می‌شود، لذا حتماً باید عاطفه باشد.

نیاز فعل ماقبل واو به دوطرف

اگر فعل ماقبل «واو» از مواردی باشد که دو طرف نیاز دارد، یعنی طرفینی باشد، مانند باب تفاعل، در این صورت نیز حتماً باید عاطفه باشد، مثل: «تخاصم زید و عمرو - زید و عمرو درگیر شدند». در این مثال «تخاصم» از باب تفاعل است که طرفینی است، یعنی باید دو طرف وجود داشته باشد تا درگیری و زد و خورد شکل بگیرد. لذا متعین است که «واو» عاطفه باشد و اگر به معنای معیت باشد، موجب تغییر در معنای جمله می‌شود.

مقدم نبودن جمله دارای فعل یا شبه فعل، بر واو

اگر در جمله ماقبل «واو» فعل یا شبهه فعل به کار نرفته باشد قطعاً واو عاطفه است، مانند: «کلُّ رجلٍ و مهنتُهُ - هر مردی با حرفه‌اش است». در این مثال «واو» قطعاً عاطفه است چون در جمله قبل از آن یعنی: «کل رجل» فعل یا شبهه فعل وجود ندارد. البته روشن است که اگر در جمله ماقبل «واو» فعل یا شبهه فعل به کار رفته باشد، «واو» معیت خواهد بود، زیرا از شرایط آن این بود که قبل از آن فعل یا شبهه فعل واقع شده باشد.



نمودار

تعریف: اسم منصوبی است که بعد از واو به معنای معیت می‌آید، مانند: «سِرْتُ وَالْجِبَلَ»

مفعول معه

شرائط

۱. فضله باشد
۲. جمله بر آن مقدم باشد.
۳. «واو» نص در معیت باشد و عطف بوسیله آن صحیح نباشد.

آنچه باید قبل از مفعول معه واقع شود:

۱. قیاسی

۱. فعل،
۲. شبه فعل،

۲. سماعی، ما و کیف استفهامیه «ما أنتَ و الطَّبَّ» و «کیفَ أنتَ و درسَ النحو». البته این موارد، به تقدیر فعل «تکون» توجیه شده اند.

عامل مفعول معه و احکام آن

۱. عامل نصب مفعول معه فعل یا شبه فعل مقدم بر آن است، نه واو معیت.

۲. مفعول معه مطلقاً مقدم نمی‌شود،

۱. بر عاملش، اجماعاً.
۲. بر معمول عاملش، بنا بر قول اصح.

موارد تعیین عاطفه بودن «واو»:

۱. نداشتن معنای معیت «جاء زید و عمرو بعده»
۲. نیاز فعل ماقبل واو به دو طرف، مانند: باب تفاعل: «تخاصم زید و عمروا»
۳. نبودن جمله دارای فعل یا شبه فعل ماقبل واو مانند: «کلُّ رجلٍ و مهنتُهُ»





ترجمه

المفعول معه

مفعول معه

۱۹۱. ماهو المفعول معه؟

۱۹۱. مفعول معه چیست؟

۱۹۲. متى تتعين «الواو» للعطف فيمتنع النصب؟

۱۹۲. کجا واجب می‌شود «واو» عاطفه باشد، تا در نتیجه نصب ممتنع باشد؟

۱۹۳. متى يمتنع العطف بـ «الواو» فيتحتم النصب؟

۱۹۳. کجا عطف به واو ممتنع است، تا در نتیجه نصب حتمی باشد؟

۱۹۱. المفعول معه هو اسم منصوب بعد «واو» بمعنى «مع»، نحو: «سِرْتُ وَالْجَبَلَ»^۱.۱۹۱. مفعول معه اسم منصوبی است که بعد از واو به معنای معیت است، مانند: «و کوه را سیر کردم»^۱.

۱. فوائد: ۱. يشترط في المفعول معه ثلاثة أمور:

دست آوردها: ۱. در مفعول معه سه چیز شرط شده است:

* أن يكون فصلة.

* اینکه [در جمله] فاصله [زائد، و غیر از ارکان جمله] باشد.

* أن تتقدمه جملة.

* اینکه جمله بر آن مقدم شده باشد.

* أن تكون «الواو» نصاً في المعية بحيث لا يصح العطف بها.

* اینکه «واو» [قبل از مفعول معه] نص در معیت باشد به گونه‌ای که عطف کردن به آن [واو] صحیح نباشد.

۲. حق المفعول معه أن يسبقه فعلٌ أو شبهه، نحو: «اسم الفاعل» و غيره من المشتقات العاملة عمل فعلها.

۲. حق در مفعول معه این است که بر آن فعل یا شبه فعل مقدم شده باشد، مانند: «اسم فاعل» و غیر [اسم فاعل] از مشتقاتی که عمل فعلشان را می‌کنند.

۱. أي بمصاحبه غير حائد عنه.

۱. یعنی همراه آن و دور نبودن از او (ر. ک، آذر تاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش. ص ۲۳۸).

غیر آنه سُمع من بعض العرب نصبه بعد «ما» و «کیف» الاستفهامیتین من غیر آن یلفظ بفعال، نحو: «ما أنت و الطب» و «کیف أنت و درس النحو». فخرجه النحویون «تکون» و التقدير: «ما تکون و الطب» و «کیف تکون و درس النحو».

هرچند که از برخی عربها شنیده شده است نصب مفعول معه بعد از «ما» و «کیف» استفهامیه بدون اینکه فعلی [به همراه آنها] تلفظ شود، مانند: «تو را با پزشکی چه کار» و «تو با درس نحو چه می کنی». نحویون [آن را به تقدیر فعل] «تکون» تفسیر کرده اند که تقدیر آن [مثالها این است]: «تو را با طب چه می باشد» و «با درس نحو چگونه ای».

ینصب المفعول معه بالفعل المتقدم علیه أو بشبهه لا بـ «واو» المعیة.^۲

مفعول معه منصوب می شود به واسطه فعل یا شبه فعلی که بر آن مقدم شده است، نه به وسیله واو معیت.^۱

۳. إن المفعول معه یمتنع تقدیمه مطلقاً فلا یجوز أن یقدم علی عامله بالإجماع و لا علی صاحبیه فی الصحیح فلا یقال: «و الجبل سرت» و لا «سار و النیل زید».

۳. بدرستی که مقدم شدن مفعول معه مطلقاً ممتنع است. بنابراین جایز نیست [مفعول معه] بر عاملش مقدم شود اجماعاً و نه [مقدم شود] بر همراه عاملش [یعنی معمول عاملش] بنا بر قول صحیح، پس [کسی] نمی تواند بگوید: «و کوه را سیر کردم». و نه «بیمود نیل را زید».

لأن هذه «الواو» أصلها للعطف ثم استعملت للمصاحبة. و العاطفة لا یجوز فیها شیء من ذلك.

چون این «واو» اصل آن برای عطف بوده است سپس برای همراهی استعمال شده است. در حالیکه [واو] عاطفه هیچ یک از آنها [تقدم بر عامل یا معمول عامل] در آن جایز نیست.

۱۹۲. تتعین الواو للعطف فی ثلاثة مواضع:

۱۹۲. واو در سه جا برای عطف تعیین شده است:

* إذا لم تکن بمعنی «مع»، نحو: «جاء زید و عمرو بعده»^۴.

* هرگاه واو به معنای «مع» نباشد، مانند: «آمد زید و بعدش عمر آمد»^۲.

۱. غیر این/ هرچند که/ مگر اینکه، (ر. ک. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش، ص ۷۷۰).

۲. لأن کل حرف اختص بالاسم و لم یکن کالجزء منه، لم یعمل إلا الجر کحروف الجر، وإنما قیل «کالجزء منه» احترازاً عن «الالف و اللام» فإنها اختصت بالاسم و لم تعمل فیها شیئاً لكونها کالجزء منه بدلیل تخطی العامل لها، نحو: «مررت بالغلام»؛ راجع: ابن عقیل، المبحث مفعول معه.

۱. زیرا هر حرفی که اختصاص به اسم دارد در حالیکه مانند جزء آن نمی باشد، فقط مانند حروف جر عمل جر را انجام می دهد، و [دلیل] اینکه گفته شده است «مانند جزء آن» برای خارج کردن «الف و لام» است، چون «الف و لام» اختصاص به اسم دارد در حالیکه عملی در آن [اسم] انجام نمی دهد، برای اینکه به دلیل تخطی عامل بر آن، مانند جزء اسم می باشد، مانند: «گذشتم بر غلام» رجوع شود: ابن عقیل، بحث مفعول معه.

۳. و لا یقال.. / نمی تواند بگوید، همان ص ۸۸۷.

۴. أي جاء زید و جاء عمرو بعده.

۲. یعنی آمد زید و آمد عمرو بعد از او.



* إذا وقعت بعد ما لا يتأتى وقوعه إلا من متعدد، نحو: «تخاصم زيد و عمرو». لأن التخاصم لا يكون إلا بين اثنين فما فوق.

* هرگاه واقع شود [واو] بعد از فعلی که وقوع آن فعل نشأت نمی‌گیرد مگر از [افراد] متعدد، مانند: «زید و عمرو درگیر شدند» زیرا درگیری نمی‌باشد مگر بین دو نفر و بیشتر.

* إذا لم يتقدمها جملة مشتملة على فعل أو شبهه، نحو: «كلُّ رجلٍ و مهنته».

* هرگاه مقدم نشود بر واو جمله‌ای که دارای فعل یا شبه فعل باشد، مانند: «هر مردی با حرفه‌اش است».



چکیده

۱. مفعول معه اسم منصوبی است که بعد از «واو» به معنای «مع» می‌آید.
۲. شرط مفعول معه این است که: فضله باشد، جمله بر آن مقدم شده باشد و «واو» در آن نص در معیت باشد.
۳. در مفعول معه معتبر است که فعل یا شبه فعل بر آن مقدم شود.
۴. از بعضی اعراب شنیده شده است که «ما و کیف» استفهامیه بر مفعول معه مقدم شده اند و آن را نصب داده اند، بدون اینکه فعلی در کلام به کار رفته باشد. البته این موارد به تقدیر فعل «تکون» تفسیر شده است.
۵. عامل نصب مفعول معه فعل یا شبه فعل مقدم بر آن است نه «واو» معیت.
۶. مفعول معه مطلقاً مقدم نمی‌شود، مقدم نشدن آن بر عامل خود اجماعی و بر همراه عامل خود، بنابر قول صحیح است.
۷. در سه جا متعین است که «واو» عاطفه باشد:
 - هرگاه «واو» به معنای «مع» نباشد.
 - بعد از فعلی واقع شود که از متعدد صادر می‌شود.
 - قبل از آن جمله‌ای که دارای فعل یا شبهه فعل است، نیامده باشد.



آزمون



منابع

۱. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۹



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: مفعول معه
- شماره درس: ۹
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۴.....	مقدمه
۵.....	اهداف آموزشی
۶.....	متن درس
۷.....	موارد امتناع عطف به «واو»
۷.....	ایجاد مشکل معنوی
۷.....	وقوع ضمیر متصل غیر مؤکد به ضمیر منفصل قبل از «واو»
Error! Bookmark not defined.	عدم امکان عطف
Error! Bookmark not defined.	امکان عطف
۷.....	وقوع بعد از ضمیر جر
۸.....	امتناع نصب بنا بر عطف
۸.....	امکان نصب بنا بر عطف
۹.....	نمودار
۱۰.....	ترجمه
۱۱.....	چکیده
۱۲.....	آزمون
۱۳.....	منابع



مقدمه

تعریف مفعول معه، شرایط آن و عامل نصب آن در جلسه گذشته توضیح داده شد و به جایگاه آن در جمله پرداخته شد و ذکر گردید که «واو» در سه جا واجب است عاطفه باشد و به معنای «معیت» نیست. در این جلسه ادامه مباحث مربوط به مفعول معه را مد نظر قرار داده و موارد سه گانه امتناع عطف به واو، و نیز ممتنع بودن نصب بر عطف در صورتی که مشارکت معطوفین در فعل منتفی باشد را بررسی خواهیم نمود. در جلسه آینده به موارد دو وجهی بودن «واو» و ترجیح نصب، اختیار نصب با صحت عطف، و ترجیح عطف در مواردی که واو هم می‌تواند هم به معنای معیت و هم عاطفه باشد ذکر خواهد شد.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود دانش‌پذیر در پایان این جلسه بتواند:

۱. مواضع سه گانه ممنوعیت عطف به «واو» به همراه دلیل هر یک را بیان نماید.
۲. صورت ممنوع بودن نصب به واسطه عطف و دلیل آن را تشریح نماید.



متن درس

۱۹۳. یمتنع العطف بـ «الواو» في ثلاثة مواضع:

* إذا تقدّم «الواو» فعلٌ أو شبهه مما لا يصلح أن يشترك فيه ما بعدها، نحو: «سافرَ أخوكَ و الصُّبحَ» و «هو مسافرٌ و اللَّيْلَ» لانه لا يمكن أن ينسب السفر إلى الصبح و الليل.

* إذا وقعت إثر ضمير متصل غير مؤكّد بالضمير المنفصل، نحو: «سافرتُ و أخاك» و «جئنا وإيَّاهُ»، لأنّ العطف على الضمير المرفوع المتصل لا يجوز في الأصحّ إلّا مع الفصل فتقول عندئذٍ «سافرتُ أنا و أخوكَ» و «سافرتُ يومَ الأحد و أخوكَ».

* إذا وقعت إثر ضمير جرّ، نحو: «سَلِّمتُ عليه و إخوته» لأنّ العطف على ضمير الجرّ لا يجوز بدون إعادة الجارّ و لو فصل بينهما.

فوائد: ۱. يمتنع النصب على العطف إذا انتفت المشاركة بين المعطوفين في الفعل كقوله: «علّفتها تبناً و ماءً بارداً» لانه يقال: «علّفتُ الدّابةَ تبناً» و لا يقال: «علّفتها ماءً»، فمأءاً منصوبٌ على المعية أو على إضمار فعلٍ يليق به و التقدير: «علّفتها تبناً و سقيتها ماءً». نعم إذا ضمن «علّفتها» معنى «أنلتها» أو «قدمت لها» فيصح النصب على العطف أيضاً.

موارد امتناع عطف به «واو»

در سه مورد واجب است «واو» معیت باشد و عاطفه بودنش نادرست است:

ایجاد مشکل معنوی

در صورتی که بر «واو» فعل یا شبه فعل یعنی اسم فاعل، اسم مفعول و یا صفت مشبه مقدم شود، و از مواردی باشد که صلاحیت ندارد آنچه بعد از «واو» واقع شده است، در آن فعل یا شبه فعل شریک باشد، در این صورت «واو» نمی‌تواند عاطفه باشد و باید معیت باشد، مانند: «سافر أخوک و الصبح - مسافرت کرد برادرت با صبح». در این مثال اگر «واو» عاطفه باشد معطوف یعنی «صبح»، حکم معطوف علیه یعنی «أخوک» را دارد، و از آنجا که نمی‌توان صبح را با أخوک شریک دانست و سفر را به صبح نسبت داد، چرا که موجب اشتباه در معنای جمله می‌شود، بنابراین آنچه متعین است، در نظر گرفتن معنای معیت برای واو می‌باشد. باتوجه به توضیح ارائه شده، در مثال: «هو مسافر و اللیل - او مسافر است با شب» نیز عاطفه بودن «واو» موجب بروز اشتباه در معنای جمله می‌شود، چراکه مانند مثال قبل امکان نسبت دادن مسافرت به شب وجود ندارد، بنابراین آنچه متعین است، در نظر گرفتن معنای معیت برای «واو» می‌باشد.

وقوع «واو» بعد از ضمیر متصل غیر مؤکد به ضمیر منفصل

اگر قبل از «واو» ضمیر متصلی باشد که بوسیله ضمیر منفصل تأکید نشده باشد در این صورت بنا بر قول صحیح عطف به ضمیر مرفوع متصل بوسیله «واو» جایز نیست، مانند: «سافرتُ و أخاک - سفر کردم من با برادرت» در این مثال «واو» نمی‌تواند عاطفه باشد و بعد از خودش را به ضمیر متصل قبل از خودش عطف نماید، زیرا با ضمیر منفصل تأکید نشده است. بنا بر این «واو» برای معیت است و عاطفه نیست. و مانند: «جِئنا و إیّاهُ - ما به همراه او، آمدیم»، در این مثال «واو» قطعاً برای معیت است چرا که عطف بر ضمیر متصل جایز نیست، بنابراین «واو» معیت است و عاطفه نیست.

اما اگر ضمیر متصل با ضمیر منفصل تأکید شود و یا بین ضمیر متصل و منفصل فاصله ایجاد شود در این صورت امکان عطف وجود دارد، مانند: «سافرتُ أنا و أخوک - سفر کردم من و برادرت» در این مثال ضمیر متصل «ت» با ضمیر منفصل «أنا» تأکید شده است و بین ضمیر متصل و چیزی که می‌خواهد بر آن عطف شود فاصله ایجاد شده است بنابراین «واو» می‌تواند عاطفه باشد. و مانند: «سافرتُ یومَ الأحد و أخوک - روز یکشنبه سفر کردم من و برادرت» در این مثال بین ضمیر متصل «ت» در سافرت و چیزی که می‌خواهد بر آن عطف شود بوسیله «یوم‌الأحد» فاصله ایجاد شده است بنا بر این «واو» می‌تواند عاطفه باشد.

وقوع «واو» بعد از ضمیر جر

مورد دیگری که عطف به «واو» ممتنع است در جایی است که قبل از «واو» ضمیر مجروری باشد در این صورت عاطفه بودن «واو» بدون تکرار حرف جر در معطوف‌الیه اگر چه بینشان فاصله ایجاد شود جایز نیست، مانند: «سلمت علیه و اخوته - سلام کردم من بر او با برادران او»، در این مثال قبل از «واو» ضمیر مجروری «علیه» واقع شده است و در کلمه بعد از «واو» حرف جر تکرار نشده است بنا بر این «واو» نمی‌تواند عاطفه باشد و معیت است.

امتناع نصب بنابر عطف

اگر مشارکت بین معطوف و معطوف‌علیه در فعل منتفی باشد یعنی فعل متناسب با هر دو نباشد و فقط عامل در یکی باشد، نصب معطوف بنابر عاطفه بودن «واو» ممتنع است چون از نظر معنوی مشکل ایجاد می‌شود، زیرا اگر «واو» عاطفه باشد به معطوف و معطوف‌علیه نیاز دارد و این دو نمی‌توانند در فعل ما قبل «واو» مشارکت داشته باشند بنابراین نصب معطوف بنابر عاطفه بودن «واو» صحیح نیست، مانند: «علفتها تبنأ و ماء باردا - کاه و آب سرد دادم آن [چارپا] را»، در این مثال اگر «واو» عاطفه گرفته شود و آب و کاه با فعل «علفت» به کار رود معنای آن درست نیست و تکلف ایجاد می‌شود چون نیاز به تقدیر است و باید یک جمله در تقدیر گرفت. لذا برای جلوگیری از این تکلف، «واو» معیت در نظر گرفته می‌شود. بنابراین «ماء» منصوب است یا بنابر مفعول معه بودن، و یا بنابر مقدر بودن فعلی که با آن تناسب دارد که در اینجا فعل «سقیته» می‌باشد، بنابراین تقدیر این جمله این است که «علفتها تبنأ و سقیته ماء - به آن [چارپا] کاه خوراندم و آب نوشاندم».

امکان نصب بنابر عطف

اگر در مثال «علفتها تبنأ و ماء باردا - کاه و آب سرد دادم آن [چارپا] را»، «علفتها» متضمن معنای فعل «أنلتها - رساندم به او» یا «قدمت لها - فراهم کردم برای او» باشد، نصب بنابر عطف صحیح است که در این صورت «ماء» بوسیله فعل ماقبل که متضمن معنای فعل دیگر است منصوب شده است. این قاعده تضمین در حروف جر نیز جریان دارد، و در مواردی برخی از حروف جر متضمن معنای حرف دیگر می‌باشند.

نمودار

۱. بر «واو» فعل یا شبه فعل که کلمه بعد از «واو» صلاحیت مشارکت در انجام آن فعل را نداشته باشد مقدم شود، مانند: «سافرَ أَخُوكَ وَ الصُّبْحَ» و «هُوَ مَسَافِرٌ وَ اللَّيْلَ».
۲. قبل از «واو» ضمیر متصل غیر مؤکد به ضمیر منفصل باشد، مانند: «سافرتُ وَ اخَاكَ» و «جِئْنَا وَإِيَّاهُ».
۳. اگر قبل از واو ضمیر مجروری باشد، مانند: «سلمت علیه و اخوته». زیرا عطف بر ضمیر جر، بدون تکرار حرف جر جایز نیست، هر چند بینشان فاصله ایجاد شود.

موارد منع عاطفه بودن «واو»

۱. ممتنع است: در صورتی که مشارکت در فعل بین معطوف و معطوف علیه منتفی باشد، مانند: «عَلَفْتَهَا تَبْنًا وَ مَاءً بَارِدًا»
۲. ممتنع نیست: در صورتی که فعل متضمن معنای مناسب باشد، مانند: «عَلَفْتَهَا تَبْنًا وَ مَاءً بَارِدًا» اگر «عَلَفْتَهَا» متضمن معنای «أَنْلَتْهَا» یا «قَدَمْتُ لَهَا» باشد.

نصب معطوف بنا بر عاطفه بودن «واو»

ترجمه

۱۹۳. یمتنع العطف بـ «الواو» في ثلاثة مواضع:

۱۹۳. ممتنع می‌باشد عطف به وسیله «واو» در سه جا:

* إذا تقدّم «الواو» فعلٌ أو شبهه مما لا يصلح أن يشترك فيه ما بعدها، نحو: «سافرَ أخوكَ و الصُّبحُ» و «هو مسافرٌ و اللَّيْلُ» لَأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَنْسَبَ السَّفَرُ إِلَى الصَّبْحِ وَ اللَّيْلِ.

* هرگاه مقدم شود بر «واو» فعل یا شبه فعل، از مواردی که کلمه بعد از «واو» صلاحیت مشارکت با «واو» را در [عمل] فعل یا شبه فعل نداشته باشد، مانند: «سفر کرد برادرت با صبح» و «او مسافرت با شب» به این دلیل که ممکن نیست سفر به صبح و شب نسبت داده شود.

* إذا وقعت إثر ضمير متصل غير مؤكّد بالضمير المنفصل، نحو: «سافرتُ و أخاك» و «جِئنا وإيَّاهُ»، لَأَنَّ العطفَ على الضمير المرفوع المتصل لا يجوز في الأصحّ إلّا مع الفصل فتقول حينئذٍ «سافرتُ أنا و أخوكَ» و «سافرتُ يومَ الأحد و أخوكَ».

* هرگاه [واو] واقع شود بعد از ضمیر متصلی که بواسطه ضمیر منفصل تأکید نشده است، مانند: «سفر کردم من با برادرت» و «آمدیم به همراه او» چون عطف بر ضمیر مرفوع متصل در نظر صحیح تر جایز نیست مگر اینکه فاصله بیافتد، بنابراین در این هنگام می‌گویی: «سفر کردم من با برادرت» و «سفر کردم روز یکشنبه با برادرت»

* إذا وقعت إثر ضمير جر، نحو: «سَلَّمْتُ عَلَيْهِ و إِخْوَتَهُ» لَأَنَّ العطفَ على ضمير الجرّ لا يجوز بدون إعادة الجارّ و لو فصل بينهما.

* هرگاه واقع شود واو بعد از ضمیر مجرور، مانند: «سلام کردم بر او با برادران او» چون عطف بر ضمیر مجرور بدون تکرار حرف جر جایز نیست، اگر چه بین آن دو [«واو» و ضمیر مجرور] فاصله شده باشد.

فوائد: ۱. یمتنع النصب على العطف إذا انتفت المشاركة بين المعطوفين في الفعل كقوله: «عَلَفْتَهَا تَبْنًا و ماءً باردًا» لَأَنَّهُ يُقَالُ: «عَلَفْتُ الدَّابَّةَ تَبْنًا» و لَا يُقَالُ: «عَلَفْتُهَا ماءً»،

دست آورد: ۱. ممتنع است منصوب شدن [معطوف «واو»] بنا بر عطف هنگامی که منتفی باشد مشارکت بین معطوف و معطوف‌علیه در فعل، مانند: گفته او: «کاه و آب سرد دادم آن [چارپا] را» زیرا [در چنین موردی] گفته می‌شود «خوراندم چار پا را کاه» ولی «خوراندم آب» گفته نمی‌شود.

فَمَاءٌ مَنْصُوبٌ عَلَى الْمَعْيَةِ أَوْ عَلَى إِضْمَارِ فِعْلِ يَلِيقُ بِهِ وَ التَّقْدِيرُ: «عَلَفْتُهَا تَبْنًا و سَقَيْتَهَا ماءً». نَعَمْ إِذَا ضَمِنَ «عَلَفْتُهَا» مَعْنَى «أَنْلَيْتَهَا»^۱ أَوْ «قَدِمْتُ لَهَا» فَيَصِحُّ النَّصْبُ عَلَى الْعُطْفِ أَيْضًا.

بنابر این «ماء» منصوب است بنا بر [در نظر گرفتن معنای] معیت [برای «واو»]، یا بنا بر در تقدیر گرفتن فعلی که با «ماء» تناسب دارد که تقدیر [آن] می‌شود: «کاه به آن [چارپا] خوراندم و آب به آن [چارپا] نوشاندم» بلکه اگر «عَلَفْتُهَا» معنای [فعل] «رساندم به او» یا «فراهم کردم برای او» را دربر داشته باشد، در نتیجه نصب بنا بر عطف نیز صحیح است.

۱. به معنای: رساندم به او (ر. ک. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ش، ص ۱۱۴۰)

چکیده

۱. در موارد زیر عطف به واو ممتنع است:
 - اگر بر «واو» فعل یا شبه فعلی مقدم شود که کلمه بعد از «واو» صلاحیت مشارکت در آن فعل را نداشته باشد.
 - هرگاه «واو» بعد از ضمیر متصلی واقع شده باشد که بوسیله ضمیر منفصل تأکید نشده باشد.
 - اگر «واو» بعد از ضمیر جر واقع شود.
۲. اگر مشارکت بین معطوف و معطوف‌علیه در فعل منتفی باشد نصب بنابر عاطفه بودن «واو» منتفی است
۳. در صورتی که مشارکت بین معطوف و معطوف‌علیه در فعلی منتفی باشد ولی فعل متضمن معنایی باشد که متناسب با معطوف باشد، نصب آن بنابر عاطفه بودن «واو» صحیح است.





آزمون



منابع

۱. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خوارزم

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۰



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: مفعول معه
- شماره درس: ۱۰
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳.....	فهرست
۴.....	مقدمه
۵.....	اهداف آموزشی
۶.....	متن درس
۷.....	تعیین نوع «واو» در موارد دو وجهی بودن آن
۷.....	رجحان نصب
۷.....	اختیار نصب با صحت عطف
۷.....	اولویت عطف
۸.....	نمودار
۹.....	ترجمه
۱۰.....	چکیده
۱۱.....	آزمون
۱۲.....	منابع





مقدمه

در جلسه پیشین بیان شد که استعمال مفعول معه کمتر از سایر مفاعیل است، اما با اهمیت بوده و در زبان عربی کاربرد دارد. سپس به تعریف آن پرداخته، واو معیت را توضیح داده و عمل نصب مفعول معه را بیان کردیم در ادامه به شرایط مفعول معه پرداختیم، مواردی ذکر شد که واو حتما باید عاطفه باشد و مواردی که صد در صد باید به معنای معیت باشد. در این جلسه به موارد دو وجهی بودن «واو» و ترجیح نصب، اختیار نصب با صحت عطف، و ترجیح عطف در مواردی که واو هم می‌تواند مفعول معه باشد و هم عاطفه را ذکر نموده، این مبحث پایان می‌یابد. و در جلسه آینده به مبحث حال پرداخته و ضمن تعریف آن، ارکان حال و اقسام ذوالحال را ذکر نموده و بررسی می‌شود که آیا مبتدا می‌تواند ذوالحال واقع شود یا نه.





اهداف آموزشی

در پایان این جلسه انتظار می‌رود دانش‌پذیر بتواند با توجه به موارد دو وجهی بودن «واو»:

۱. مورد ترجیح نصب بر عطف را بیان کند.
۲. مورد اختیار نصب بر عطف، در صورت صحت عطف را بیان کند.
۳. مورد اولویت عطف بر نصب و دلیل آن را بیان کند.





متن درس

۲. یترجح النصب متى كان العطفُ ضعيفاً من جهة المعنى و ذلك كأن تقول: «كن أنت و الصديق كالأخ» أي كن معه مثل الأخ. فلو قلت: «كن أنت و الصديق كالأخ» عاطفاً الصديق على الضمير لكان الصديق مأموراً بأن يكون أيضاً كالأخ مع من تخاطبه و أنت لا تريد أن تأمره بذلك بل تريد أن تأمر مخاطبك.
۳. يُختار النصب على العطف مع صحته متى اقتضى تكلفاً من جهة اللفظ كما في قولهم: «لو تُرکتِ الناقةُ و فصيلها لرضعها» فإن العطف يقتضي أن يكون تقديرُ العبارة: «لو تُرکتِ الناقةُ تُرضعُ فصيلها و تُرك فصيلها يرضع منها لرضعها». و هذا التكلف لا يُحتاج إلى شيء منه في النصب.
۴. متى أمكن العطف بغير ضعف كان أولى بالنصب لأنه الأصل في هذه «الواو».





تعیین نوع «واو» در موارد دو وجهی بودن آن

در ادامه بررسی حالات «واو»، نوبت به ذکر مواردی می‌رسد که «واو» دو وجهی است؛ یعنی هم به معنای معیت و هم عاطفه بودن آن، هر دو جایز است، اما با این حال در برخی موارد بهتر است عاطفه باشد و در برخی موارد به معنای معیت یعنی مفعول‌معه بودن و نصب اسمی که بعد از «واو» واقع شده است، بهتر می‌باشد:

رجحان نصب

اگر عطف از جهت معنا ضعیف باشد یعنی معنای مورد نظر بوسیله واو عاطفه تأمین نشود بهتر است که «واو» معیت باشد، یعنی نصب اسم واقع شده بعد از آن به عنوان مفعول‌معه ترجیح دارد. به عنوان مثال در «کن انت و الصدیق کالاخ - تو با دوستت مثل برادر باش» که متکلم اراده کرده با دوستت مثل برادر باش؛ و صرفاً امر به یک نفر کرده است در این صورت «واو» معیت گرفته می‌شود. زیرا در صورتی که «واو» عاطفه باشد، جمله از جهت معنا دچار ضعف می‌شود، چراکه با اراده متکلم سازگار نیست و در مثال یاد شده، امر به مثل برادر بودن با دوست، هم شامل مخاطب می‌شود و هم دوست او، در حالی که مراد متکلم تعلق امر به مخاطب خود است نه هر دو. در نتیجه برای جلوگیری از ایجاد این ضعف در کلام، ترجیح با این است که واو معیت باشد، نه عاطفه.

اختیار نصب، با صحت عطف

در برخی موارد «واو» می‌تواند هم معیت باشد هم عاطفه، اما با این که عطف گرفتن «واو» هم صحیح است، ولی آنچه اختیار می‌شود، معیت یعنی مفعول‌معه و منصوب بودن اسم بعد از آن است. زیرا اگر عطف گرفته شود از نظر لفظی موجب تکلف است، چرا که نیاز به تقدیر در عبارت دارد. به عنوان نمونه در مثال: «لو تُرَكَّتِ النَّاقَةُ وَ فِصِيلُهَا لَرَضَعَهَا - اگر شتر ماده با بچه‌اش رها شود حتماً بچه از شیر مادرش می‌خورد» اگر «واو» عاطفه باشد ناچار به تقدیر هستیم و در واقع تقدیر عبارت می‌شود: «لو تُرَكَّتِ النَّاقَةُ تُرَضَعُ فِصِيلُهَا وَ تُرَكُّ فِصِيلُهَا يَرْضَعُ مِنْهَا لَرَضَعَهَا - اگر شتر ماده که بچه‌اش را شیر می‌دهد رها شود، و بچه شتر که از آن ناقه شیر می‌خورد رها شود، حتماً از شیر ناقه می‌خورد». اما اگر در همین مثال «واو» به معنای معیت گرفته شود، نیازی به این تکلف نخواهد بود، بنابراین آنچه اختیار می‌شود معیت و نصب اسم مابعد «واو» است.

اولویت عطف

اگر عطف بوسیله «واو» بدون ضعف از نظر لفظ و معنا ممکن باشد، به گونه‌ای که موجب تکلف نشود و یا ناسازگار با اراده متکلم نباشد، از نصب یعنی معنای معیت برای «واو» و نصب اسم بعد از آن به عنوان مفعول‌معه بهتر است. دلیل این امر نیز این می‌باشد که اصل در «واو» این است که برای عطف باشد.



نمودار

- حالات دو وجهی بودن «واو»
۱. ترجیح نصب: هرگاه عطف از حیث معنی ضعیف باشد، مانند: «کنْ أَنْتَ وَ الصَّدِيقُ كَالْأَخِ»
 ۲. اختیار نصب: در صورتی که اگر عاطفه باشد در لفظ تکلف ایجاد شود، مانند: «لَوْ تَرَكْتَ النَّاقَةَ وَ فَصِيلَهَا لَرَضَعَهَا»
 ۳. اولویت عطف: در صورتی که عطف بدون ضعف ممکن باشد چون اصل در «واو» عطف است.





ترجمه

۲. يترجَّحُ النصب متى كان العطفُ ضعيفاً من جهة المعنى و ذلك كأن تقول: «كن أنت و الصديق كالأخ» أي كن معه مثل الأخ.

۲. ترجیح دارد نصب [مفعول معه گرفتن] هرگاه عطف از حیث معنا ضعیف باشد. و آن مثل این است که بگویی: «کن أنت و الصديق كالأخ» یعنی با دوستت مثل برادر باش.

فلو قلت: «كن أنت و الصديق كالأخ» عاطفاً الصديق على الضمير لكان الصديق مأموراً بأن يكون أيضاً كالأخ مع من تخاطبه و أنت لا تُريد أن تأمره بذلك بل تُريد أن تأمر مخاطبَكَ.

چنانکه بگویی: «کن أنت و الصديق كالأخ» در حالی که عطف کنی صديق را بر ضمير [أنت]، [در این صورت] قطعاً صديق امر شده است، به اینکه او نیز با کسی که تو او را مخاطب قرار داده‌ای مانند برادر باشد، و حال آنکه تو اراده نکرده‌ای که او را امر کنی به آن [مثل برادر باشد] بلکه اراده کرده‌ای مخاطب خودت [را به آن] امر کنی.

۳. يُختار النصب على العطف مع صحته متى اقتضى تكلفاً من جهة اللفظ كما في قولهم: «لو تركت الناقة و فصيلها لرضعها»

۳. اختیار می‌شود نصب [یعنی مفعول معه گرفتن] بر عطف، با اینکه عاطفه گرفتن [نیز] صحیح است هر وقت [عاطفه گرفتن واو] از جهت لفظی، اقتضای تکلف داشته باشد، همانطور که در کلام عربها [نصب بر عطف مقدم شده] است: «اگر شتر ماده با بچه‌اش رها شود حتماً بچه از شیر مادرش می‌خورد»

فإن العطف يقتضي أن يكون تقدير العبارة: «لو تركت الناقة تُرضعُ فصيلها و تُرك فصيلها يرضع منها لرضعها». و هذا التكلف لا يُحتاج إلى شيء منه في النصب.

چراکه عطف اقتضا می‌کند که تقدیر عبارت این‌گونه باشد: «اگر شتر ماده که بچه‌اش را شیر می‌دهد رها شود، و بچه شتر که از آن ناقه شیر می‌خورد رها شود، حتماً از شیر ناقه می‌خورد». در حالیکه در نصب [در صورتی که معنای معیت در نظر گرفته شود] نیازی به هیچ چیز [از الفاظ در نظر گرفته شده برای جمله] از تکلف [یاد شده] نیست.

۴. متى أمكن العطف بغير ضعف كان أولى بالنصب لأنه الأصل في هذه «الواو».

۴. هرگاه عطف بدون ضعف [یعنی تکلف یا ناسازگاری با مراد متکلم] ممکن باشد از نصب بهتر است، زیرا اصل در این «واو» [عطف] است.





چکیده

۱. «واو» در مواردی، هم می‌تواند عطف باشد و هم مفعول معه، که سه صورت دارد:
 - هرگاه عطف از حیث معنی ضعیف باشد، نصب بر عطف ترجیح دارد.
 - در صورتی که عطف موجب تکلف در لفظ باشد، «واو» به معنای معیت اختیار می‌شود.
 - اگر عطف بدون ضعف ممکن باشد، از نصب بهتر است، چون اصل در «واو» عطف است.



آزمون



منابع

.....





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۱



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: حال
- شماره درس: ۱۱
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۵	مقدمه
۶	اهداف آموزشی
۷	متن درس
۸	حال
۸	ارکان حال
۸	تعریف حال
۸	جایگاه حال
۸	اقسام صاحب‌الحال
۸	فاعل
۹	مفعول
۹	مجرور
۹	عدم فرق بین فاعل و مفعول لفظی و معنوی، یا معنوی بودن صاحب‌الحال
۹	فاعل
۹	مفعول
۱۰	صاحب‌الحال واقع شدن مفاعیل پنج‌گانه
۱۰	اقوال در صاحب‌الحال مبتدا
۱۰	قول جمهور
۱۰	قول مقابل جمهور
۱۱	نمودار



۱۴ چکیده

۱۵ آزمون

۱۶ منابع





مقدمه

در جلسه گذشته باقی مانده مباحث مربوط به مفعول معه از جمله ترجیح نصب در صورت ضعف عطف از جهت معنا و اختیار نصب و اولویت عطف بوسیله واو را طرح و آن را به پایان رساندیم. در این جلسه به بحث حال پرداخته، آن را تعریف نموده، ارکان آن، مراد از وقوع حال بعد از اتمام کلام، اقسام ذوالحال و اینکه آیا مبتدا ذوالحال واقع می‌شود یا خیر؟ مورد مذاقه و بررسی قرار خواهد گرفت و سایر مباحث مربوط به حال از جمله عدم فرق بین اقسام مجرور در ذوالحال واقع شدن، معرفه بودن ذوالحال و نیز اینکه اصل در حال نکره بودن آن است را در جلسه آینده دنبال خواهیم نمود.





اهداف آموزشی

در پایان این درس انتظار می‌رود دانش‌پذیر بتواند:

۱. حال را تعریف نماید.
۲. ارکان حال را ذکر کند.
۳. مراد از وقوع حال بعد از اتمام کلام را ذکر کند.
۴. مواردی که می‌تواند ذوالحال واقع شود را بیان کند.
۵. بیان نماید فاعل و مفعول چه لفظاً و معنا و چه معنا فقط می‌تواند ذوالحال واقع شود.
۶. در ذوالحال واقع شدن مفعول تفاوتی بین مفاعیل پنج‌گانه نیست.
۷. اقوال در خصوص ذوالحال واقع شدن مبتدا را ذکر نماید.





متن درس

- ۳۶ -

الحال

۱۹۴. ما هي الحال؟

۱۹۸. هل تأتي الحال جامدة؟

۱۹۵. ماذا يكون صاحب الحال؟

۱۹۹. في كم موضعاً يأتي الجامد المؤول بالمشتق حالاً؟

۱۹۶. هل يأتي صاحب الحال نكرة؟

۲۰۰. في كم موضعاً يأتي الجامد غير المؤول بالمشتق

۱۹۷. هل تأتي الحال معرفة؟

حالاً؟

۱۹۴. الحال وصف نكرة منصوبة مشتقة واقعة بعد تمام الكلام تُبين هيئة صاحبها عند صدور الفعل، نحو: «عاد القائد من الحرب ظافراً».

فائدة: المراد بوقوع الحال بعد تمام الكلام ورودها بعد جملة مستغنية عنها من جهة تركيب الكلام لا من جهة المعنى إذ كثيراً ما تكون الحال لازمة لإتمام معنى الجملة. ف «ظافراً» في المثال حال لأنها وقعت بعد أن تم تركيب الجملة الفعلية ولا يستغنى عنها من جهة المعنى وهي نكرة مشتقة مبيّنة الهيئة التي كان عليها صاحب الحال أي القائد في حال عودته من الحرب.

۱۹۵. صاحب الحال لا يكون إلا فاعلاً أو مفعولاً أو مجروراً، نحو: «وقف العالم خاطباً في القوم» و «شربت الماء صافياً» و «سرتني قدوم الصديق غانماً» و «يلد لي صوغ الكلام فصيحاً».

فوائد: ۱. لا فرق بين أن يكون صاحب الحال فاعلاً أو مفعولاً لفظاً و معنىً أو معنىً فقط «فاعالم» في المثال الأول فاعل في اللفظ و المعنى. و «الماء» في المثال الثاني مفعول لفظاً و معنىً. و «الصديق» في المثال الثالث فاعل معنىً لا لفظاً. و «الكلام» في المثال الرابع مفعول معنىً لا لفظاً.

۲. لا فرق بين أن يكون المفعول مفعولاً به، نحو: «اجتنب الريح شمالية». أو مفعولاً مطلقاً، نحو: «ضربت الضرب شديداً» أو مفعولاً له، نحو: «هربت للخوف مجرداً» أو مفعولاً فيه، نحو: «صمت الشهر كاملاً». أو مفعولاً معه، نحو: «سرت و النيل فائضاً».

۳. ذهب الجمهور إلى أنه لا تأتي الحال عن المبتدأ. و أمّا نحو قوله تعالى «هذا بعلی شیخاً» فيخرّجونه على أن صاحب الحال هو اسم الإشارة باعتبار المعنى على تأويل «أشير إليه» و ذهب سيبويه إلى جواز مجيء الحال من المبتدأ و اختاره ابن عقيل.



حال

در ادامه بحث منصوبات به یکی دیگر از منصوبات یعنی حال پرداخته می‌شود که در کلام عرب پر کاربرد و دارای احکام زیادی است که تحت عناوین زیر استعمالات و احکام آن را تشریح خواهیم کرد.

ارکان حال

حال دارای ارکان زیر است:

۱. حال: وصفی منصوب و نکره که بعد از اتمام کلام واقع می‌شود و حالت صاحبش را هنگام صدور فعل بیان می‌کند.
۲. صاحب‌الحال: کلمه‌ای که حال برای آن آورده می‌شود.
۳. عامل حال: کلمه‌ای که در حال عمل می‌کند.

تعریف حال

حال، وصفی نکره، منصوب و مشتق است که بعد از اتمام کلام واقع می‌شود و حالت صاحب‌الحال را هنگام صدور فعل بیان می‌کند. مراد از وصف؛ یعنی معنای وصفی دارد، و مراد از مشتق؛ یعنی جامد نیست و شامل مواردی مانند اسم فاعل، مفعول و ... است. و منظور از اینکه بعد از اتمام کلام واقع می‌شود یعنی اینکه بعد از تمام شدن نقشه‌های اصلی جمله یعنی فعل و فاعل یا مبتدا و خبر، که کلام از حیث لفظی کامل است، واقع می‌شود. مانند: «عاد القاعد من الحرب ظافراً - برگشت رهبر از جنگ در حالی که پیروز بود» در این مثال «ظافراً» حال و «القاعد» صاحب‌الحال است. که «ظافراً» اسمی است که معنای وصفی دارد، نکره و مشتق است و بعد از اتمام کلام واقع شده است و بیان کیفیت ذوالحال که «القاعد» است را می‌کند.

جایگاه حال

همانطور که بیان شد، حال بعد از اتمام کلام واقع می‌شود. مراد از اینکه حال بعد از اتمام کلام واقع می‌شود این است که: از حیث ترکیبی هرکلامی نیازهای اسنادی و لفظی و معنوی دارد، و حال بعد از تمامیت لفظی و اسنادی کلام یعنی بعد از فعل و فاعل و مفعول یا مبتدا و خبر می‌آید. کلام از جهت ساختار ظاهری به حال محتاج نیست، اما در بسیار از مواقع برای تکمیل معنای جمله آوردن حال لازم است و بدون آن از حیث معنوی کلام تام نیست. مثلاً: «عاد القاعد من الحرب ظافراً - برگشت رهبر از جنگ در حالی که پیروز بود» در این مثال «ظافراً» از نظر لفظی ارتباطی به کلام ندارد زیرا ارکان کلام بدون آن کامل است، اما از حیث معنوی کلام با آن کامل می‌شود. چراکه چگونگی برگشتن رهبر از جنگ را «ظافراً» بیان می‌کند و بدون ذکر آن معنای کلام ناقص است.

اقسام صاحب‌الحال

آنچه که می‌توان در کلام برای آن حال آورد، منحصر در سه مورد است:

فاعل



یکی از مواردی که صاحب‌الحال واقع می‌شود و برای بیان حالت آن حال آورده می‌شود فاعل است، مانند: «وقف العالم خاطباً فی القوم - ایستاد عالم در حالی که سخن می‌گفت با مردم». در این مثال «خاطباً» حال برای «العالم» است که فاعل می‌باشد، و برای بیان حالت عالم در هنگامی که نزد قوم ایستاده بود، به کار رفته است.

مفعول

دومین موردی که صاحب‌الحال واقع می‌شود و برای بیان حالت آن، حال آورده می‌شود مفعول است، مانند: «شربتُ الماءِ صافياً - آب را نوشیدم در حالی که زلال بود». در این مثال «صافياً» حال برای «الماء» است که مفعول می‌باشد و برای بیان حالت آب، در هنگام نوشیدن به کار رفته است.

مجرور

مورد دیگری که صاحب‌الحال واقع می‌شود و برای بیان حالت آن، حال آورده می‌شود مجرور است، مانند: «سرتی قُدومُ الصّدیقِ غانماً - آمدن دوست مرا خوشحال نمود در حالی که غنیمت گرفته بود». در این مثال کلمه «غانماً» حال برای «الصّدیق» است که به دلیل مضاف الیه بودن مجرور می‌باشد، و برای بیان حالت دوست در هنگام آمدن به کار رفته است.

عدم فرق بین فاعل و مفعول لفظی و معنوی، یا معنوی بودن صاحب‌الحال

تفاوتی ندارد صاحب‌الحال یعنی چیزی که از آن حال آورده می‌شود، هم در لفظ و هم در معنی فاعل یا مفعول باشد، یا فقط فاعل و مفعول در معنا باشد و از حیث لفظی فاعل یا مفعول نباشد.

فاعل

فاعل لفظی و معنوی، مانند: «وقف العالم خاطباً فی القوم - ایستاد عالم در حالی که سخن می‌گفت با مردم». در این مثال «العالم» هم لفظاً و هم معنا فاعل است که صاحب‌الحال واقع شده و «خاطباً» به عنوان حال، بیانگر حالت او در هنگام ایستادن نزد قوم می‌باشد.

فاعل معنوی، مانند: «سرتی قُدومُ الصّدیقِ غانماً - آمدن دوست مرا خوشحال نمود در حالی که غنیمت گرفته بود». در این مثال «الصّدیق» از جهت لفظی فاعل نیست، اما از جهت معنی فاعل است که صاحب‌الحال واقع شده و «غانماً» به عنوان حال، بیانگر حالت او در هنگام آمدن می‌باشد.

مفعول

مفعول لفظی و معنوی، مانند: «شربتُ الماءِ صافياً - آب را نوشیدم در حالی که زلال بود». در این مثال «الماء» هم لفظاً و هم معنا مفعول است که صاحب‌الحال واقع شده و کلمه «صافياً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام نوشیده شدن می‌باشد.

مفعول معنوی، مانند: «یلدُ لی صوغُ الکلامِ فصیحاً - کلام برای من لذت بخش است در حالی که فصیح باشد». در این مثال «الکلام» از نظر لفظی مفعول نیست، اما در معنی مفعول است که صاحب‌الحال واقع شده و «فصیحاً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام ایجاد کلام می‌باشد.





صاحب‌الحال واقع شدن مفاعیل پنج‌گانه

مفاعیل پنج‌گانه یعنی مفعول‌به، مفعول مطلق، مفعول‌فیه، مفعول‌له و مفعول‌معه صاحب‌الحال واقع می‌شود و بین آنها در ذوالحال واقع شدن، تفاوتی نیست.

مفعول‌به، مانند: «اجتنبَ الریحَ شمالیَّةً - دوری کن از باد در حالی که شمالی باشد». در این مثال «الریح» مفعول‌به است که صاحب‌الحال واقع شده و «شمالیَّةً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام وزش می‌باشد.

مفعول مطلق، مانند: «ضربتُ الضربَ شدیداً - زدم زدنی که شدید بود». در این مثال «الضرب» مفعول مطلق است که صاحب‌الحال واقع شده و «شدیداً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام زدن می‌باشد.

مفعول‌له، مانند: «هربتُ للخوفِ مجرداً - به خاطر ترس گریختم در حالی که تنها بودم». در این مثال «للخوف» مفعول‌له است که صاحب‌الحال واقع شده و «مجرداً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام ترس می‌باشد.

مفعول‌فیه، مانند: «صُمتُ الشهرَ کاملاً - روزه گرفتم یکماه در حالی که کامل بودم». در این مثال «الشهر» مفعول‌فیه است که صاحب‌الحال واقع شده و «کاملاً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام روزه گرفتن است.

مفعول‌معه، مانند: «سرتُ و النیلَ فائضاً - حرکت کردم با رود نیل در حالی که لبریز بود». در این مثال «النیل» مفعول‌معه است که صاحب‌الحال واقع شده و «فائضاً» به عنوان حال، بیانگر حالت آن در هنگام حرکت است.

اقوال در صاحب‌الحال بودن مبتدا

در اینکه آیا مبتدا هم می‌تواند صاحب‌حال باشد یا خیر، به این معنی که از آن حال آورده شود اختلاف وجود دارد. در اینجا به اقوال نحویون در این زمینه پرداخته می‌شود:

قول جمهور

اکثر نحویون معتقدند که از مبتدا حال آورده نمی‌شود و مبتدا نمی‌تواند صاحب‌الحال باشد. بنابراین اگر موردی هم باشد که برای مبتدا حال آورده شده، باید توجیه شود. مثلاً برخی ادعا کرده‌اند که در آیه: «هَذَا بَعْلَى شَيْخًا - این همسر من می‌باشد، در حالیکه پیر است»، کلمه «شیخاً» حال است و برای بیان حالت «هَذَا بَعْلَى» که مبتدا می‌باشد به کار رفته است. در حالیکه طبق بیان جمهور، «شیخاً» حال از مبتدا نیست، بلکه صاحب‌حال اسم اشاره یعنی «هَذَا» است. البته به این اعتبار که این اسم اشاره در معنی به تأویل فعل «اشیر الیه» می‌رود. در اینصورت معنای مثال این است که «اشیر الی بعلی شیخاً - اشاره می‌کنم به همسر من در حالیکه پیر است».

قول مقابل جمهور

برخی نحویون از جمله سیبویه صاحب‌حال واقع شدن مبتدا را جایز می‌دانند. و ابن‌عقیل نیز صاحب‌حال واقع شدن مبتدا را اختیار کرده، به این معنی که آن را پذیرفته و معتقد است که مبتدا صاحب‌حال واقع می‌شود.



نمودار

۱. تعریف: وصفی است نکره، منصوب، مشتق که بعد از اتمام کلام واقع می‌شود و حالت صاحب حال را در هنگام انجام فعل بیان می‌کند.
- حال
۲. ارکان
- ۱. حال
 - ۲. صاحب حال
 - ۳. عامل حال
۳. جایگاه؛ بعد از کامل شدن لفظی و اسنادی کلام می‌آید، و در بیشتر موارد کلام از جهت معنوی بوسیله حال کامل می‌شود.

۱. فاعل
- ۱. لفظاً و معنا، «وقف العالم خاطباً في القوم»
 - ۲. معنا فقط، «سرّني قدومُ الصّدیقِ غانماً»
۲. مفعول
- ۱. لفظاً و معنا، «شربتُ الماءِ صافياً»
 - ۲. معنا فقط، «يلدُّ لي صوغُ الكلامِ فصيحاً»
 - ۳. مجرور، «سرّني قدومُ الصّدیقِ غانماً»
- اقسام صاحب‌الحال

- صاحب‌الحال واقع شدن
مفاعیل پنج‌گانه
- ۱. مفعول به، «اجتنبِ الریحَ شماليّةً».
 - ۲. مفعول مطلق، «ضربتُ الضربَ شديداً»
 - ۳. مفعول له، «هربتُ للخوفِ مجرداً»
 - ۴. مفعول فيه، «صُمتَ الشهرَ كاملاً»
 - ۵. مفعول معه، «سرتُ و النيلُ فائضاً».

- اقوال در صاحب‌الحال
واقع شدن مبتدا
- ۱. جمهور نحویون، صاحب‌الحال واقع نمی‌شود.
 - ۲. سیبویه، جایز است صاحب‌الحال واقع شود.
 - ۳. ابن عقیل، صاحب‌الحال واقع می‌شود.





ترجمه

- ۳۶ -

الحال

حال

۱۹۴. ما هي الحال؟

۱۹۴. حال چیست؟

۱۹۵. ماذا يكون صاحب الحال؟

۱۹۵. چه چیزی صاحب حال میباشد؟

۱۹۶. هل يأتي صاحب الحال نكرة؟

۱۹۶. آیا ذوالحال نکره می‌آید؟

۱۹۷. هل تأتي الحال معرفة؟

۱۹۷. آیا حال معرفه می‌آید؟

۱۹۸. هل تأتي الحال جامدة؟

۱۹۸. آیا حال جامد می‌آید؟

۱۹۹. في كم موضعاً يأتي الجامد المؤول بالمشقق حالاً؟

۱۹۹. در چند جا جامد مؤول به مشتق، حال واقع می‌شود؟

۲۰۰. في كم موضعاً يأتي الجامد غير المؤول بالمشقق حالاً؟

۲۰۰. در چند جا جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود، حال واقع می‌شود؟

۱۹۴. الحال وصف نكرة منصوبة مشتقة واقعة بعد تمام الكلام تُبين هيئة صاحبها عند صدور الفعل، نحو: «عاد القائد من الحرب ظافراً».

۱۹۴. حال وصفی است [معنای وصفی دارد] نکره، منصوب، مشتق و بعد از اتمام کلام [بعد از نیازهای لفظی و اسنادی کلام] واقع می‌شود و حالت صاحب حال را در هنگام انجام فعل بیان می‌کند، مانند: «برگشت رهبر از جنگ در حالی که پیروز بود».

فائدة: المراد بوقوع الحال بعد تمام الكلام ورودها بعد جملة مستغنية عنها من جهة تركيب الكلام لا من جهة المعنى إذ كثيراً ما تكون الحال لازمة لإتمام معنى الجملة.

دست آورد: منظور از واقع شدن حال بعد از اتمام کلام، ورود حال بعد از جمله‌ای [است] که بی نیاز است از حال از جهت ترکیب کلام [از نظر اسنادی و لفظی] نه از جهت معنی، زیرا در موارد زیادی [آوردن] حال برای کامل کردن معنای جمله لازم می‌باشد.

فـ «ظافراً» في المثل حالٌ لأنَّها وقعت بعد أن تمَّ تركيب الجملة الفعلية و لا يستغنى عنها من جهة المعنى و هي نكرة مُشتقة مبيِّنة الهيئة التي كان عليها صاحبُ الحال أي القائد في حال عودته من الحرب.

در نتیجه «ظافراً» در مثال حال است زیرا آن [ظافراً] بعد از اینکه ترکیب جمله فعلیه کامل شده، واقع شده است و کلام از حیث معنا از آن بی نیاز نیست، و آن [کلمه ظافراً] نکره‌ای است مشتق [اسم فاعل است] که بیان کننده حالتی است که صاحب حال یعنی رهبر، در حال بازگشتش از جنگ، بر آن حالت بود.

۱۹۵. صاحب الحال لا يكون إلا فاعلاً أو مفعولاً أو مجروراً، نحو: «وقف العالم خاطباً في القوم» و «شربت الماء صافياً» و «سرنی قدوم الصديق غانماً» و «يلذ لي صوغ الكلام فصيحاً»،
 ۱۹۵. ذوالحال نمی باشد مگر فاعل یا مفعول یا مجرور، مانند: «ایستاد عالم در حالی که سخن می گفت با مردم» و «آب را نوشیدم در حالی که زلال بود» و «آمدن دوست مرا خوشحال نمود در حالی که غنیمت گرفته بود» و «ساختن کلام برای من لذت بخش است در حالی که فصیح باشد»^۱.

فوائد: ۱. لا فرق بين أن يكون صاحب الحال فاعلاً أو مفعولاً لفظاً و معنى أو معنى فقط «فالعالم» في المثال الأول فاعل في اللفظ و المعنى.

دست آوردها: ۱. فرقی نیست بین اینکه ذوالحال، هم لفظاً و هم معنا فاعل یا مفعول باشد، یا فقط معنا [فاعل یا مفعول باشد]. [بنابر این] «عالم» در مثال اول، در لفظ و معنا فاعل است.

و «الماء» في المثال الثاني مفعول لفظاً و معنى. و «الصديق» في المثال الثالث فاعل معنى لا لفظاً. و «الكلام» في المثال الرابع مفعول معنى لا لفظاً.

و «الماء» در مثال دوم، لفظاً و معنا مفعول است. و «الصديق» در مثال سوم فاعل است در معنا نه از نظر لفظ. و «الكلام» در مثال چهارم مفعول است در معنا نه از نظر لفظ.

۲. لا فرق بين أن يكون المفعول مفعولاً به، نحو: «اجتنب الريح شمالية». أو مفعولاً مطلقاً، نحو: «ضربت الضرب شديداً» أو مفعولاً له، نحو: «هربت للخوف مجرداً»^۲.

۲. [در صاحب حال واقع شدن مفعول] فرقی نیست بین اینکه مفعول، مفعول به باشد، مانند: «دوری نمودم باد را در حالی که شمالی بود» یا مفعول مطلق، مانند: «زدم زدن که شدید بود» یا مفعول له، مانند: «به خاطر ترس گریختم در حالی که تنها بودم»

أو مفعولاً فيه، نحو: «صمت الشهر كاملاً». أو مفعولاً معه، نحو: «سرت و النيل فائضاً».

یا مفعول فيه، مانند: «روزه گرفتم یکماه در حالی که کامل بود» یا مفعول معه، مانند: «حرکت کردم با رود نیل در حالی که لبریز بود».

۴. ذهب الجمهور إلى أنه لا تأتي الحال عن المبتدأ. و أما نحو قوله تعالى «هذا بعلی شیخاً» فيخرجونه على أن صاحب الحال هو اسم الإشارة باعتبار المعنى على تأويل «أشير إليه»

۳. جمهور [اکثر نحویون] اعتقاد دارند که برای مبتدا حال آورده نمی شود اما مانند این قول خداوند: «این شوهرم می باشد، در حالی که پیر است» پس آن را تفسیر می کنند^۲ بنابر اینکه صاحب الحال اسم اشاره [هذا] است، به اعتبار معنا [ی آیه] بنابر تأویل [اسم اشاره «هذا» به فعل] [اشاره الیه - اشاره می کنم بسوی او].

و ذهب سيبويه إلى جواز مجيء الحال من المبتدأ و اختاره ابن عقيل.

و سيبويه قائل به جایز بودن آمدن حال از مبتدا [شده است] و آن [یعنی آمدن حال از مبتدا] را ابن عقیل برگزیده است.

۱. صوغ / ساختن، جعل کردن، ریختن. (ر. ک. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش، ص ۵۸۵).

۲. خرج: ... شرح دادن، تفسیر کردن، روشن ساختن (چیزی را). همان ص ۲۵۰.



چکیده

۱. حال وصفی است نکره، منصوب و مشتق که بعد از اتمام کلام واقع می‌شود و حالت صاحب حال را در هنگام انجام فعل بیان می‌کند.
۲. مراد از واقع شدن حال بعد از اتمام کلام یعنی کلام از حیث لفظی به آن نیازمند نیست ولی از جهت معنا در بیشتر موارد، ذکر آن لازم است.
۳. فقط فاعل و مفعول و مجرور ذوالحال واقع می‌شوند.
۴. ذوالحال فاعال و مفعول تفاوتی ندارد که لفظاً و معنا فاعل و مفعول باشند یا فقط معنا.
۵. مفاعیل پنج گانه یعنی مفعول مطلق، مفعول به، مفعول فیه، مفعول له و مفعول معه صاحب حال واقع می‌شوند.
۶. مبتدا بنابر نظر اکثر نحویون صاحب حال واقع نمی‌شود، بخلاف سیبویه که آن را جایز می‌داند و ابن عقیل که قائل است مبتدا صاحب الحال واقع می‌شود.





آزمون



منابع

۱. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خوارزم

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۲



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: حال
- شماره درس: ۱۲
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۵	مقدمه
۶	اهداف آموزشی
۷	متن درس
۸	صاحب‌الحال
۸	اقسام صاحب‌الحال مجرور
۸	مجرور به حرف جر
۸	مجرور به اضافه
Error! Bookmark not defined.	مصدر یا شبه فعل
۸	مصدر
۹	شبه فعل
Error! Bookmark not defined.	غیر مصدر یا شبه فعل
۹	جزء مضاف‌الیه بودن مضاف
۹	مانند جزء مضاف‌الیه بودن مضاف
۹	لزوم معرفه بودن صاحب‌الحال
۱۰	موارد استثناء
۱۰	لزوم نکره و مشتق بودن حال
۱۰	لزوم تأویل به نکره مشتق در صورت معرفه یا جامد بودن حال
۱۰	جواز معرفه بودن حال نزد کوفیین
۱۱	نمودار
۱۲	ترجمه
۱۴	چکیده



۱۵ آزمون

۱۶ منابع

...





مقدمه

در جلسه گذشته بحث حال آغاز شد و ضمن تعریف حال، ارکان آن، مراد از وقوع حال بعد از تمامیت کلام، اقسام ذوالحال و اینکه آیا مبتدا ذوالحال واقع می‌شود یا خیر؟ مورد مذاقه و بررسی قرار گرفت. در این جلسه به ادامه مباحث حال از جمله: عدم فرق بین ذوالحال واقع شدن مجرور به حرف یا مجرور به اضافه، شرط معرفه بودن ذوالحال و نیز اینکه اصل در حال نکره بودن آن است را بررسی می‌کنیم. و در جلسه آینده مواردی که صحیح است جامد حال واقع شود، و نیز موارد پنج گانه حال واقع شدن جامدی که به تأویل مشتق می‌رود، و همچنین حال واقع شدن جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود و مصدرهای منصوبی که ترجیح دارد حال باشند و به تأویل صفت بروند و نیز صورتی که حال بر خلاف حکمش لازم می‌آید، بررسی خواهد شد.





اهداف آموزشی

با مطالعه این درس انتظار می‌رود فراگیر بتواند:

۱. اقسام ذوالحال مجرور را ذکر نماید.
۲. شرایط ذوالحال مجرور به اضافه را بیان کند.
۳. شرایط ذوالحال از جهت تعریف و تنکیر را بیان نماید.
۴. شرط معرفه بودن ذوالحال و مواردی که ذوالحال نکره می‌آید را ذکر کند.
۵. شرط معرفه بودن حال و موارد تأویل حال به نکره مشتق را بیان نماید.
۶. شرط معرفه بودن حال نزد کوفیون را بیان نماید.





متن درس

۴. و لا فرقَ بینَ أنْ یكونَ صاحبَ الحالِ مجروراً بالحرفِ، نحو: «مررتُ بزیدٍ راکباً جواداً» أو بالمضاف؛ غیرَ أنْ الحالِ لا تأتي عن المضافِ إليه إلا إذا كان المضافُ مصدرًا أو وصفاً عاملاً عَمَلَ الفِعْلِ لیکونَ صاحبَ الحالِ فاعلاً أو مفعولاً في المعنى، نحو: «فرحتُ بدرسِ أخیکَ مجتهداً» و «هذا مُؤدَّبُ التلمیذِ مُذنباً». «فأخیکَ» هنا فاعلٌ في المعنى لأنَّهُ الدَّارِسُ. و «التلمیذُ» مفعولٌ لأنَّهُ وقعَ علیه التَّأدیبُ. فإنْ لم یکنْ كذلكِ امتنعتِ المسأَلَةُ ما لم یکنِ المضافُ جزءاً من المضافِ إليه، نحو: «و نَزَعْنَا ما فی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً». أو كجزءٍ منه في صحة الاستغناء بالمضافِ إليه عنه، نحو: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَیْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً».

۱۹۶. یُشترطُ في صاحبِ الحالِ أنْ یكونَ معرفةً لأنَّهُ محكومٌ علیه و المحكومُ علیه یجبُ أنْ یكونَ معلوماً لیکونَ من الحکمِ فائدةً.

فائدة: و قد یأتي نكرة لمسوغات هي مسوغات الابتداء بالنكرة نفسها فكما تقول: «في الدار رجلٌ» تقول: «جاءني راكباً رجلٌ». و كما تقول: «رجلٌ كريمٌ في الدار» تقول: «أتى رجلٌ كريمٌ مبتسماً».

۱۹۷. الأصل في الحال أن تكون نكرة مشتقة وإذا وردت معرفة أو جامدة أولت بالنكرة المشتقة، نحو: «جاء الرسولٌ وحده» أي منفرداً و «طلب الدارس العلمَ جهده» أي مجتهداً و «كَلَّمْتَهُ فَاهُ إِلَى فِيٍّ» أي مُتَشَافِهِيْنِ.

فائدة: يجوز عند الكوفيِّين تعريفُ الحال متى تضمَّنت معنى الشرط، نحو: «زیدُ الراکبِ أحسنُ منه الماشي» أي هو إذا ركب أحسنُ منه إذا مشى.



صاحب‌الحال

در درس گذشته ذکر شد که از سه چیز می‌توان حال آورد: فاعل، مفعول و مجرور، هر کدام از این سه قسم در قالب مثال توضیح داده شد.^۱ در خصوص صاحب‌الحال مجرور نکاتی باقی مانده است که به آن اشاره می‌شود.

اقسام صاحب‌الحال مجرور

با توجه به اینکه دو قسم مجرور داریم، مجرور به حرف جر و مجرور به اضافه؛ یعنی مضاف و مضاف‌الیه، هر دو صاحب‌الحال واقع می‌شوند و تفاوتی بین این دو قسم در حال واقع شدن نیست که هر دو قسم را مورد اشاره قرار می‌دهیم:

مجرور به حرف جر

از مجرور به حرف حال آورده می‌شود، مانند: «مررت بزید راکبا جواداً - برخورد کردم به زید در حالی که سوار بر اسب بود»، در این مثال «بزید» مجرور به حرف جر «باء» است که صاحب‌الحال واقع شده است و «راکباً» حال از آن می‌باشد.

مجرور به اضافه

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد، آوردن حال از مضاف‌الیه است که دارای شرایطی می‌باشد:

در صورت مصدر یا شبه فعل بودن مضاف

وقتی از مضاف‌الیه حال آورده می‌شود که مضاف، مصدر یا شبه فعل باشد. دلیل اینکه مضاف باید مصدر یا شبه فعل باشد این است که در اینصورت مضاف‌الیه در معنا فاعل یا مفعول می‌باشد. زیرا همانطور که در مباحث حال ذکر شد، از شرایط صاحب‌الحال این است که فاعل یا مفعول باشد^۲:

مصدر بودن مضاف

در صورتی که مضاف، مصدر باشد از مضاف‌الیه آن حال آورده می‌شود، مانند: «فرحت بدرس أخیك مجتهداً - درس خواندن برادرت در حالی که کوشا بود خوشحالم کرد» در این مثال «مجتهداً» حال از «أخیك» است که مضاف‌الیه و مضاف آن «بدرس» است که مصدر می‌باشد. و نیز «أخیك» فاعل معنوی و به معنای «دارس» است که درس خواندن توسط او انجام می‌شود.

^۱ ر.ک. درس شماره ۱۱ ص ۹

^۲ ر.ک. همان ص ۸-۹.



**شبه فعل بودن مضاف**

هر گاه مضاف، شبه فعل باشد؛ یعنی جزو مشتقاتی مانند اسم فاعل، اسم مفعول و ... باشد از مضاف‌الیه آن حال آورده می‌شود، مانند: «هذا مؤدب التلميذ مذنباً» در این مثال «تلميذ» مضاف‌الیه است و مضاف آن «مؤدب» میباشد که به صورت مشتق یعنی اسم فاعل آمده است، لذا «مذنباً» حال از آن آمده است. «تلميذ» در معنی مفعول است زیرا تأدیب بر او واقع شده است.

در صورت مصدر یا شبه فعل نبودن مضاف

در صورت خلاف قاعده، و مصدر یا شبه فعل نبودن مضاف، در دو صورت امکان آوردن حال از مضاف‌الیه وجود دارد:

جزء مضاف‌الیه بودن مضاف

در صورتی که رابطه مضاف و مضاف‌الیه جزء و کل باشد، یعنی مضاف جزئی از مضاف‌الیه باشد مضاف‌الیه صاحب‌الحال واقع می‌شود، مانند: «يعجبنى وجه سیدی متبسما - مرا به تعجب وا داشت صورت آقایم در حالی که متبسّم بود»، در این مثال «وجه» مضاف و «سیدی» مضاف‌الیه است که مضاف «وجه» جزئی از مضاف‌الیه «سیدی» است، لذا «متبسما» حال از «سیدی» آمده است. و نیز «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا - و کینه‌توزی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم در حال برادرای» در این مثال «صدر» مضاف‌الیه است و «هم - انسان‌ها» رابطه جزء و کل دارد و «صدر» جزئی از انسان است، لذا «اخواناً» حال از مضاف‌الیه آمده است.

شبه جزء مضاف‌الیه بودن مضاف

در صورتی که رابطه مضاف و مضاف‌الیه شبه جزء باشد یعنی جزء نیست اما شبیه به جزء است، به گونه‌ای که بشود مضاف را برداشت و مضاف‌الیه را به جای آن قرار داد مضاف‌الیه ذوالحال واقع می‌شود، مانند: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا - آنگاه به تو وحی کردیم که آئین معتدل ابراهیم را در حالی که از مشرکان نبود پیروی کن»، در این مثال «ابراهیم» مضاف‌الیه و «ملة» مضاف است که جزء حقیقی برای «ابراهیم» نیست و شبه جزء است و اگر برداشته شود خللی در کلام وارد نمی‌شود و ابراهیم بجای آن قرار می‌گیرد. در این صورت جایز است از «ابراهیم» حال آورد، لذا «ابراهیم» صاحب‌الحال واقع شده و «حنيفاً» حال از آن آمده است.

لزوم معرفه بودن صاحب‌الحال

شرط صاحب‌الحال این است که باید معرفه باشد. دلیل این امر این است که در واقع «صاحب‌الحال» محکوم‌علیه است یعنی حکم بر آن واقع شده است و «حال» حکم است، و بدیهی است که وقتی می‌توان راجع به موضوعی حکم کرد که شناخته شده باشد. بنابر این صاحب‌الحال باید معرفه و شناخته شده باشد، تا حکم نمودن نسبت به آن مفید فایده باشد.



موارد استثناء

بر خلاف شرط یاد شده در برخی موارد صاحب‌الحال نکره واقع می‌شود، به دلیل وجود مجوزهایی که همان مسوغات ابتدا به نکره می‌باشد. بنابراین همانطور که مبتدا اگر دارای مجوز باشد با اینکه باید معرفه باشد می‌تواند نکره واقع شود، صاحب‌الحال هم اگر مسوغ داشته باشد می‌تواند نکره واقع شود. لذا نکره محض که این مسوغات را ندارد، هیچ‌گاه صاحب‌الحال قرار نمی‌گیرد.

با این بیان همانطور که در مثال: «فی الدار رجلٌ - در خانه مردی است»، به دلیل مقدم شدن «فی الدار» که خبر است، «رجلٌ» که مبتدای مؤخر است به صورت نکره آمده‌است، در مثال: «جاءني ركباً رجلٌ - آمد مرا مردی درحالی که سواره بود» نیز «راكباً» حال از «رجلٌ» آمده که نکره است و مجوز آن همان تقدم است که بر صاحب‌الحال مقدم شده است.

و همانطور که در مثال «رجلٌ كريمٌ في الدار - مرد بخشنده‌ای در خانه است»، «رجلٌ» که نکره است به دلیل مجوز ذکر صفت برای آن و موصوف واقع شدن، مبتدا واقع شده است در مثال: «أتى رجلٌ كريمٌ مبتسماً - آمد مردی بخشنده درحالی که متبسم بود» نیز «مبتسماً» حال از «رجلٌ كريمٌ» است که به دلیل ذکر صفت برای آن و موصوف واقع شدن، «مبتسماً» حال از آن آمده است.

لزوم نکره و مشتق بودن حال

اصل در حال این است باید نکره و مشتق باشد.

لزوم تأویل به نکره مشتق، در صورت معرفه یا جامد بودن حال

با توجه به اینکه اصل در حال این است که باید نکره و مشتق باشد، اگر حال معرفه و یا جامد باشد، به تأویل مشتق می‌رود، مانند «جاء الرسولٌ وحدهً - آمد رسول در حالی که تنها بود» در این مثال «وحدهً» حال و جامد است لذا به تأویل مشتق می‌رود یعنی «منفرداً». و مانند: «طلب الدارس العلمَ جهدهً - خواست دانش آموز دانش را در حالی که تلاش می‌کرد او» که «جهدهً» جامد است و حال واقع شده است لذا به تأویل مشتق می‌رود و می‌شود «مجتهداً». و مانند: «كلمته فاهٌ إلى فيٍّ - با او در حال دهان به دهان صحبت کردم» در این مثال «فیٍّ» حال و جامد است لذا به تأویل مشتق می‌رود، یعنی «متشافهین - رو در رو».

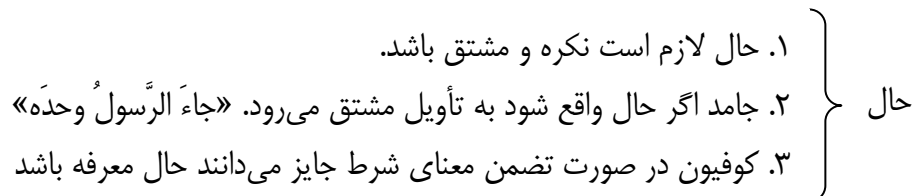
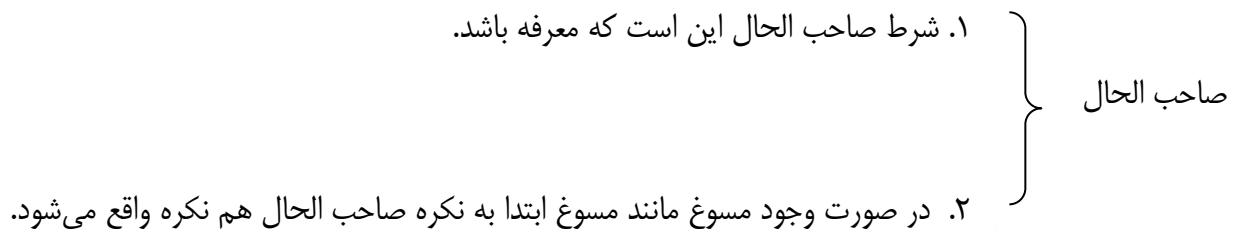
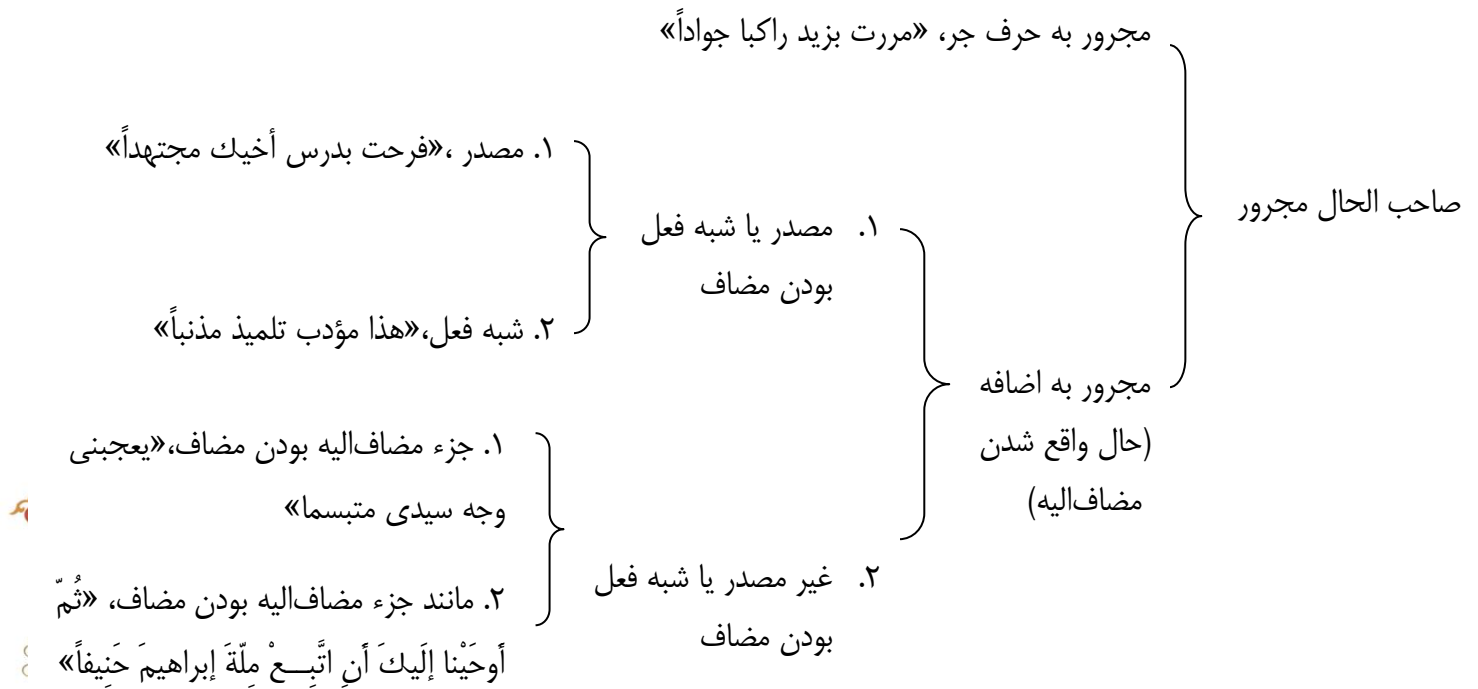
جواز معرفه بودن حال نزد کوفیین

بر خلاف قاعده، کوفیون قائل به جواز معرفه بودن حال شده‌اند و معتقدند هرگاه حال در بردارنده معنای شرط باشد جایز است معرفه باشد، مانند: «زيدُ الراكبِ أحسنُ منه الماشي - هرگاه زید سوار بشود بهتر است از هنگامی که پیاده بیاید» یعنی زید در حالیکه سوار است بهتر است از او زمانی که پیاده رود. در این مثال «الراكب» معرفه است و چون متضمن معنایی شرط است یعنی در واقع بوده «هو اذا ركب أحسن أدا مشي - او اگر سوار باشد بهتر است اگر پیاده باشد» از نظر کوفیین جایز است حال واقع شود.





نمودار



ترجمه

و لا فرقَ بينَ أن يكون صاحب الحال مجروراً بالحرف، نحو: «مررتُ بزیدِ راکباً جواداً» أو بالمضاف؛ غير أن الحال لا تأتي عن المضاف إليه إلا إذا كان المضاف مصدراً أو وصفاً عاملاً عملاً الفعل ليكون صاحب الحال فاعلاً أو مفعولاً في المعنى،

فرقی نیست بین اینکه صاحب‌الحال مجرور به حرف باشد، مانند: «برخورد کردم به زید در حالی که سوار بر اسب بود» یا [مجرور] به مضاف [بودن، باشد]، الا اینکه حال از مضاف‌الیه آورده نمی‌شود مگر اینکه مضاف مصدر یا وصفی باشد که عمل فعل را انجام دهد [یعنی شبه فعل باشد] تا صاحب حال، در معنا فاعل یا مفعول شود.

نحو: «فرحت بدرس أخيك مجتهداً» و «هذا مؤدبُ التلميذِ مُذنباً». «فأخيك» هنا فاعل في المعنى لأنه الدارس. و «التلميذ» مفعول لأنه وقع عليه التأديب.

مانند: «درس خواندن برادرت در حالی که کوشا بود خوشحالم کرد» و «این ادب کننده دانش آموز است در حالی که گناه کار است» بنابراین «أخیک» اینجا [در مثال] در معنا فاعل است زیرا اوست که درس را خوانده است و «تلميذ» مفعول است چون او [است که] تأدیب بر او واقع شده است.

فإن لم يكن كذلك امتنعت المسألة ما لم يكن المضاف جزءاً من المضاف إليه، نحو: «و نزعنا ما في صدورهم من غلٍ إخواناً».

بنابراین اگر چنین نبود [مضاف مصدر یا شبه فعل نبود] مسأله [حال آوردن] ممتنع می‌شود، اگر مضاف جزئی از مضاف‌الیه نباشد، مانند: «هرگونه غل [حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها بر می‌کنیم و [روحشان را پاک می‌سازیم] در حالی که همه برابرد»

أو كجزء منه في صحة الاستغناء بالمضاف إليه عنه، نحو: «ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفاً».

یا [مضاف] مانند جزئی از آن [مضاف‌الیه] باشد در صحت بی نیازی از آن با [وجود] مضاف‌الیه، مانند: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم - که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود- پیروی کن»

۱۹۶. يُشترط في صاحب الحال أن يكون معرفة لأنه محكوم عليه و المحكوم عليه يجب أن يكون معلوماً ليكون من الحكم فائدة.

۱۹۶. در صاحب‌الحال شرط است که معرفه باشد، چون صاحب‌الحال محکوم علیه است [یعنی بر آن حکم می‌شود] و محکوم علیه هم باید معلوم باشد برای اینکه حکم فایده داشته باشد.

فائدة: و قد يأتي نكرة لمسوغات هي مسوغات الابتداء بالنكرة نفسها فكما تقول: «في الدار رجل» تقول: «جاءني ركباً رجلاً». و كما تقول: «رجل كريم في الدار» تقول: «أتى رجل كريم مبتسماً».

دست آورد: گاهی اوقات [صاحب‌الحال] نکره می‌آید به خاطر وجود مسوغات [مجوزهایی] که همان مسوغات ابتدا به [اسم] نکره است، پس هم‌چنانکه [در ابتدا به نکره] می‌گویی: «در خانه مردی است» [در اینجا هم] می‌گویی: «آمد مرا در حال سواره مردی» و چنانکه می‌گویی: «مردی بخشنده در خانه است» می‌گویی: «آمد مردی بخشنده در حال تبسم».

۱۹۷. الأصل في الحال أن تكون نكرة مشتقة وإذا وردت معرفة أو جامدة أولت بالنكرة المشتقة، نحو: «جاء الرسول وحده» أي منفرداً و «طلب الدارس العلم جهده» أي مجتهداً و «كلمته فاه إلى في» أي متشافهين.

۱۹۷. اصل در حال این است که نکره مشتق باشد، و اگر حال [به صورت] معرفه یا جامد استعمال شد به تأویل نکره مشتق برده می‌شود، مانند: «آمد رسول در حالی که تنها بود» یعنی به تنهایی، و «خواست دانش آموز دانش را در حالی که تلاش می‌کرد او» یعنی تلاش کننده، و «با او در حال دهان به دهان صحبت کردم» یعنی رو در رو. فائدة: يجوز عند الكوفيين تعريف الحال متى تضمنت معنى الشرط، نحو: «زيدُ الراكب أحسنُ منه الماشي» أي هو إذا ركب أحسنُ منه إذا مشى.

دست آورد: جایز است نزد کوفیین معرفه بودن حال هرگاه معنای شرط در بر داشته باشد، مانند: «هرگاه زید سوار بشود بهتر است از او هنگامی که پیاده بیاید» یعنی او [زید] اگر سوار شد بهتر است از او زمانی که پیاده رود.



چکیده

۱. فرقی ندارد که صاحب الحال مجرور به حرف جر باشد، و یا مجرور به اضافه باشد.
۲. در صورتی که مضاف، مصدر یا شبه فعل باشد، از مضاف‌الیه حال آورده می‌شود.
۳. در صورتی که مضاف غیر مصدر یا شبه فعل باشد، اگر مضاف جزء یا شبه جزء برای مضاف‌الیه باشد، از مضاف‌الیه حال آورده می‌شود.
۴. شرط صاحب‌الحال این است که باید معرفه باشد، زیرا محکوم‌علیه است و محکوم‌علیه باید شناخته شده باشد.
۵. اگر صاحب‌الحال دارای مسوغات ابتداء به نکره باشد، می‌تواند به صورت نکره آورده‌شود.
۶. اصل در حال این است که نکره مشتق باشد.
۷. در صورتی که حال جامد یا معرفه باشد، به تأویل نکره مشتق می‌رود.
۸. معرفه بودن حال در صورتی که متضمن معنای شرط باشد، نزد کوفیین جایز است.





آزمون



منابع





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۳



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: حال
- شماره درس: ۱۳
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزش‌شمار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه‌آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳	فهرست
۵	مقدمه
۶	اهداف آموزشی
۷	متن درس
۸	احکام حال
۸	حال واقع شدن اسم جامد
۸	اسم جامد دال بر هیئت
۸	اسم جامد مؤول به مشتق
۸	اسم جامد غیر مؤول به مشتق
۸	اسم جامد مؤول به مشتق
۸	اسم جامد دال بر تشبیه
۸	اسم جامد دال بر مشارکت
۹	اسم جامد دال بر ترتیب
۹	اسم جامد دال بر تفصیل
۹	اسم جامد دال بر قیمت گذاری
۹	اسم جامد غیر مؤول به مشتق
۹	حال موصوفه
۹	حال دال بر عدد
۱۰	حال دال بر نوع صاحب الحال
۱۰	حال فرع از صاحب الحال
۱۰	حال دال بر اصالت



۱۰ حال دال بر تفضیل
۱۰ موارد ترجیح حال واقع شدن برخی مصادر منصوب
۱۰ مصدر «رکضاً»
۱۰ مصدر «بغۀ»
۱۱ مصدر «صبراً»
۱۱ مصدر «شجاعۀ»
۱۱ حال لازمه
۱۱ جامد غیر مؤول به مشتق
۱۱ حال مؤکد عامل یا مؤکد مضمون جمله قبل
۱۱ دلالت عامل حال بر تجدد صاحب‌الحال
۱۲ نمودار
۱۴ ترجمه
۱۶ چکیده
 آزمون
 منابع



مقدمه

در جلسه قبل مباحث حال از جمله: عدم فرق بین اقسام مجرور در صاحب‌الحال واقع شدن، لزوم معرفه بودن صاحب‌الحال و نیز اینکه اصل در حال نکره بودن آن است بررسی شد. در این جلسه مواردی که صحیح است جامد حال واقع شود، و نیز موارد پنج‌گانه حال واقع شدن جامدی که به تأویل مشتق می‌رود، و همچنین حال واقع شدن جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود و مصدرهای منصوبی که ترجیح دارد حال باشند و به تأویل صفت بروند و نیز صورتی که حال بر خلاف حکمش به صورت حال لازمه می‌آید بررسی خواهد شد. در جلسه آینده به اینکه اصل در حال چیست و در چه صورتی حال جمله و شبه جمله واقع می‌شود و همچنین رابط در این موارد، و نیز اعراب جمله حالیه و صورت بی‌نیازی از رابط ضمیر بررسی می‌شود.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فراگیر با مطالعه این درس بتواند بیان نماید که:

۱. در چه صورتی صحیح است اسم جامد حال واقع شود.
۲. در چه مواردی، جامدی که به تأویل مشتق می‌رود حال واقع می‌شود.
۳. در چند موضع جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود حال واقع می‌شود.
۴. در چه صورتی حال بر خلاف حکمش به صورت حال لازمه می‌آید.





متن درس

۱۹۸. إذا دلَّ الجامد على هيئة صحَّ أن يقع حالاً، و لا فرقَ بينَ أن يكون مؤوَّلاً بالمشتق، مثل: «كُرَّ زيدٌ أسداً» أي شجاعاً. أو غير مؤوَّل، نحو: «لبست خاتمي ذهباً».

۱۹۹. إنَّ الجامد المؤوَّل بالمشتق يأتي حالاً في خمسة مواضع:
- * إذا دلَّ على تشبيهه، نحو: «رأيتهم في الوغى أسداً» أي شجاعاناً.
 - * على مفاعلة، نحو: «سرتُ معه جنباً إلى جنب» أي متساندين.
 - * على ترتيب، نحو: «أدخلوا رجلاً رجلاً» أي مترتبين.
 - * على تفصيل، نحو: «علَّمته النحوَ باباً باباً» أي مفصلاً.
 - * على تسعير، نحو: «بعته الجوخَ ذراعاً بدينار» أي مُسعراً.

۲۰۰. إنَّ الجامد غير المؤوَّل بالمشتق يأتي حالاً في ستة مواضع:
- * إذا كانت الحال موصوفة، نحو: «فتمثَّل لها بشراً سوياً».
 - * إذا دلَّت على عدد، نحو: «جاء وقتُ الأُنسِ أربعةَ أيامٍ».
 - * إذا كانت نوعاً لصاحبها، نحو: «اشتريتُ السَّاعةَ فضةً».

- * إذا كانت فرعاً له، نحو: «تصوغونَ الحديدَ سيوفاً و تقطعونَ الأشجارَ أخشاباً».
- * إذا دلَّت على أصالة، نحو: «تعبدونَ منْ نُحِتَ رُخاماً» أي الذي أصله من رخام.
- * إذا دلَّت على حالة فيها تفضيل، نحو: «زيدٌ فتىٌ أحسنُ منه غلاماً».

فوائد: ۱. إنَّ المصادر المنصوبة في قولك: «جاءَ العدوُّ ركضاً» و «طلعَ بغتةً» و «قتلته صبراً» و «زيدٌ عنتره شجاعاً» يُرَجَّحُ أنَّها أحوالٌ مؤوَّلةٌ بالصفة أي راکضاً و باغتاً و صابراً و شجاعاً.

۲. تأتي الحال لازمة على خلاف حكمها و ذلك يكون في الجامدة التي لا تؤوَّل بالمشتق، نحو: «تَنحِتُونَ الجبالَ بيوتاً» و «هذا ثوبُك ديباجاً». أو إذا كانت مؤكَّدةً لعاملها أو لمضمون الجملة التي قبلها، نحو: «ولَّى زيدٌ مُدبراً» و «هذا أخوك عطوفاً». أو إذا كان عاملها يدلُّ على تجدد صاحبها، نحو: «خُلِقَ الإنسانُ ضعيفاً».





احکام حال

از احکام حال این بود که باید مشتق باشد و اگر جامد حال واقع شد به تأویل مشتق می‌رود.^۱ در ادامه بیان احکام حال به چگونگی حال واقع شدن اسم جامد می‌پردازیم:

حال واقع شدن اسم جامد

اسم جامدی که می‌تواند حال واقع شود دارای اقسامی است که در ادامه مورد اشاره قرار می‌گیرند:

اسم جامد دال بر هیئت

اسم جامدی که دلالت بر هیأت صاحب‌الحال نماید و در واقع کیفیت و حالت آن را بیان کند حال واقع می‌شود و در آن فرقی ندارد که مؤول به مشتق باشد یا نباشد،

اسم جامد مؤول به مشتق

اسم جامدی که به تأویل مشتق می‌رود و حال واقع شده است، مانند: «کرَّ زیدُ اسداً - حمله کرد زید در حالی که شیر بود»، در این مثال اسم جامد «اسد» حال واقع شده که به تأویل مشتق می‌رود و می‌شود «شجاعا».

اسم جامد غیر مؤول به مشتق

اسم جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود و حال واقع شده است، مانند: «لبستُ خاتمی ذهباً - انگشترم را بدست کردم در حالی که طلا بود» که «ذهبا» اسم جامد است و حال واقع شده و به تأویل مشتق هم نمی‌رود.

اسم جامد مؤول به مشتق

اسم جامدی که به تأویل مشتق می‌رود در پنج مورد حال واقع می‌شود:

اسم جامد دال بر تشبیه

اگر اسم جامد دلالت بر تشبیه نماید حال واقع می‌شود و به تأویل مشتق می‌رود، مانند: «رأيتهم في الوغى أسداً - دیدم آنها را در کارزار در حالی که مانند شیرها بودند»^۲، در این مثال «اسد» جامد است و دلالت بر تشبیه دارد که حال واقع شده است و به تأویل مشتق می‌رود، یعنی «شجعانا».

اسم جامد دال بر مشارکت

اگر اسم جامد دلالت بر مشارکت داشته باشد و از باب مفاعله باشد یعنی طرفینی باشد حال واقع می‌شود به تأویل مشتق می‌رود، مانند: «سرتُ معه جنباً إلى جنب - با او حرکت کردم در حال پهلو به پهلو» در این مثال «جنباً إلى

^۱ ر. که درس شماره ۱۲ ص ۸.

^۲ الوغى / نبرد / کارزار، (ر. که آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ش، ص ۱۲۲۴)

جنب»، اسم جامد است که دلالت بر مشارکت دارد که حال واقع شده است و به تأویل مشتق می‌رود، یعنی «متساندین^۱ - در حال یآوری همدیگر».

اسم جامد دال بر ترتیب

اگر اسم جامد دلالت بر ترتیب نماید حال واقع می‌شود و به تأویل مشتق می‌رود، مانند: «ادخلوا رجلاً رجلاً - داخل شوید مرد، مرد»، در این مثال «رجلاً رجلاً» اسم جامد که دلالت بر ترتیب دارد که حال واقع شده و به تأویل مشتق می‌رود، یعنی «مرتباً - به ترتیب».

اسم جامد دال بر تفصیل

اگر اسم جامد دلالت بر تفصیل - یعنی فصل فصل کردن - نماید، حال واقع می‌شود و به تأویل مشتق می‌رود، مانند: ««عَلَّمْتَهُ النَّحْوَ بَاباً بَاباً - یاد دادم به او نحو را باب به باب»، در این مثال «بَاباً بَاباً» اسم جامد است که حال واقع شده است و به تأویل مشتق می‌رود، یعنی «مفصلاً - فصل به فصل».

اسم جامد دال بر قیمت گذاری

اگر اسم جامد دلالت بر معنای قیمت گذاری کند، حال واقع می‌شود و به تأویل مشتق می‌رود، مانند: «بعته الجوخ^۲ ذراعاً بدینار - یک ذراع پارچه پشمی را به یک دینار به او فروختم» ای مُسْعَرًا، یعنی. در این مثال «ذراعاً» اسم جامد است که حال واقع شده است و به تأویل مشتق می‌رود، یعنی «مسعراً - در حالی که قیمت گذاری شده بود».

اسم جامد غیر مؤول به مشتق

اسم جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود در شش جا حال واقع می‌شود:

حال موصوفه

اگر برای اسم جامد صفت آورده شود حال واقع می‌شود، مانند: «فتمثل لها بشراً سوياً - و او در شکل انسان بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد»، در این مثال «بشراً» جامد است که برای او صفت «سوياً - بی عیب و نقص» آمده است، بنابراین این حال از فاعل «تمثل» واقع شده است.

حال دال بر عدد

هرگاه اسم جامد دلالت بر عدد کند، حال واقع می‌شود، مانند: «جاء وقت الأُنس أربعة أيامٍ - زمان الفت فرار رسیده در حالی که چهار روز است»، در این مثال «أربعة أيام» اسم جامد است که دلالت بر عدد دارد، بنابراین این حال از «وقت الأُنس» واقع شده است.

۱. متساندین / تساند / همدیگر را یاری کردن (ر. که همان ص ۴۷۸)

۲. الجوخ / ماهوت / پارچه پشمی (ر. که همان، ص ۱۵۷)

حال دال بر نوع صاحب الحال

هرگاه اسم جامد دلالت بر نوع صاحب الحال کند، حال واقع می‌شود، مانند: «اَشْتَرَيْتُ السَّاعَةَ فِضَّةً - خریدم ساعت را در حالی که نوع ساعت فِضه بود» در این مثال «فضه» اسم جامد است که دلالت بر نوع صاحب الحال «الساعة» دارد، لذا حال واقع شده‌است.

حال فرع از صاحب الحال

هرگاه اسم جامد یکی از فروع صاحب الحال باشد، حال واقع می‌شود. یعنی صاحب الحال کلی است و دارای یکسری مصداق است و حال یکی از مصداق آن است، مثلاً آهن یک کلی است که مصداق مختلفی دارد و یکی از مصداق آن شمشیر است، و یا درخت که مصداق مختلفی دارد که یکی از مصداق آن الوار است، مانند: «تَصَوَّغُونَ الْحَدِيدَ سِیُوفًا وَ تَقْطَعُونَ الْأَشْجَارَ أَخْشَابًا - آهن را می‌سازید در حالی [و صورتی] که شمشیر هستند، و درختان را قطع می‌کنید در حالی [و صورتی] که الوار هستند» که در این مثال «سیوفا» و «أخشابا» به ترتیب یک از مصداق صاحب الحال خود یعنی «حدید» و «أشجار» هستند، لذا حال واقع شده‌اند.

حال دال بر اصالت

هرگاه اسم جامد، بر اصل و ریشه یک چیزی دلالت نماید، حال واقع می‌شود، مانند: «تَعْبُدُونَ مَنْ نُحِتَ رُخَامًا - عبادت می‌کنید بتی را که تراشیده شده در حالی که سنگ مرمر است» در این مثال «رخاماً» دلالت بر اصل و آنچه صاحب الحال از آن ساخته شده می‌کند، لذا حال واقع شده‌است.

حال دال بر تفضیل

هرگاه اسم جامد در مقام بیان حالتی باشد که دلالت بر تفضیل و برتری دارد، حال واقع می‌شود، مانند: «زَيْدٌ فَتَى أَحْسَنُ مِنْهُ غَلَامًا - زید در حالی که جوان است بهتر است در حالی که پسر بچه است» در این مثال «غلاماً» در مقام بیان حالت «فتی - جوانی» است که دلالت بر تفضیل دارد، لذا حال واقع شده‌است.

موارد ترجیح حال واقع شدن برخی مصادر منصوب

مصادر منصوب در برخی موارد بهتر است حالی باشند که به تأویل صفت می‌روند. زیرا مصادر جامد هستند و در صورتی که حال واقع شوند بهتر است که به تأویل مشتق برود چون اصل در حال مشتق است،

مصدر «رکضاً»

«جَاءَ الْعَدُوُّ رِکْضًا - دشمن آمد تازنده»، در این مثال مصدر «رکضاً» منصوب است و بهتر است به تأویل صفت یعنی «راکضاً - در حالی که می‌تازید» رود تا حال واقع شدنش صحیح باشد.

مصدر «بغتةً»

در مثال «طَلَعَ بَغْتَةً - طلوع کرد ناگهانی»، در این مثال «بغتةً» مصدر منصوب است و بهتر است به تأویل صفت یعنی «باغتاً - در حال ناگهانی» رود تا حال واقع شدنش صحیح باشد

مصدر «صبراً»

و نیز در مثال «قتلتُهُ صبراً» - کشته شد با صبر» که «صبراً» مصدر منصوب است و بهتر است به تأویل صفت یعنی «صابراً» - در حال صبر» برود تا حال واقع شدن آن صحیح باشد.

مصدر «شجاعاً»

و همچنین در مثال «زیدٌ عنترَةٌ شجاعاً» - زید پهلوانی است شجاع» که «شجاعاً» مصدر است و منصوب و جامد که بهتر است به تأویل صفت یعنی «شجاعاً» - در حال شجاعت» برود تا مشتق باشد و حال واقع شدنش صحیح باشد.

حال لازمه

حال بیان کیفیت می‌کند و کیفیت یعنی یک حالت ناپایدار، و حکم آن این است که باید دلالت بر معنای غیر دائمی نماید و در جمله زیادی باشد، یعنی دارای نقش اصلی در جمله نباشد. اما گاهی اوقات دلالت بر معنای دائمی در صاحب الحال می‌کند که به آن حال لازمه گفته می‌شود. لازمه یعنی معنایی که در جمله به آن نیازمندیم و بدون آن جمله ناقص می‌شود، که شامل موارد زیر است:

جامد غیر مؤول به مشتق

اگر حال جامدی باشد که مؤول به مشتق نیست، اما دلالت بر حالتی پایدار در صاحب‌الحال دارد و دارای نقش اصلی در جمله است و در صورت حذف آن کلام ناقص می‌شود، به صورت حال لازمه به کار می‌رود، مانند: «تَنَحْتُونَ الْجِبَالَ بِيوتاً» - و در کوه‌ها برای خود خانه‌ها می‌تراشید» در این مثال «بیوتاً» تأویل مشتق نمی‌رود، اما از آنجا که دلالت بر حالتی پایدار در صاحب‌الحال دارد، به صورت حال لازمه به کار رفته است. و مانند: «هَذَا ثوبُكَ دِيباجاً» - این لباس تو حریر است». در این مثال نیز «دیباجاً» تأویل به مشتق نمی‌رود، اما از آنجا که دلالت بر حالتی پایدار در صاحب‌الحال دارد، به صورت حال لازمه به کار رفته است.

حال مؤکد عامل یا مؤکد مضمون جمله قبل

اگر حال کارش تأکید باشد، چه تأکید عامل، چه تأکید کل جمله ماقبل، در این صورت نیز به صورت حال لازمه به کار می‌رود، مانند: «وَلَيْ زَيْدٌ مُدْبِرًا» - زید فرار کرد درحالی که پشت کرده بود» در این مثال «مدبراً» حال است و تأکید عامل خود «ولی» را می‌کند، لذا به صورت حال لازمه به کار رفته است. و مانند: «هَذَا أَخوكَ عَطوفاً» - و این برادر توست در حالی که مهربان است» در این مثال «عطوفاً» حال است که مجموع جمله «هَذَا أَخوكَ» را تأکید می‌کند، لذا به صورت حال لازمه به کار رفته است.

دلالت عامل حال بر تجدد صاحب‌الحال

اگر عامل حال دلالت بر تجدد صاحب‌الحال داشته باشد، یعنی دال بر به وجود آمدن آن از نو، و ایجاد آن باشد، به صورت حال لازمه به کار می‌رود، مانند: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» - و انسان ضعیف آفریده شده» در این مثال «ضعیفاً» دلالت بر تجدد و خلقت انسان می‌کند، لذا به صورت حال لازمه به کار رفته است.

نمودار

۱. مؤول به مشتق، «کر زیدُ اسداً» ای شجاعاً
 ۲. غیر مؤول به مشتق، «لبستُ خاتمی ذهباً»

۱. اسم جامد دال بر هیأت

۱. اسم جامد دال بر تشبیه، «رأیتهم فی الوغی أسداً» ای شجاعاناً.
 ۲. اسم جامد دال بر مشارکت، «سرتُ معه جنباً إلی جنب» متساندین.
 ۳. اسم جامد دال بر ترتیب، «أدخلوا رجلاً رجلاً» مترتبین.
 ۴. اسم جامد دال بر تفصیل، «علّمته النّحو باباً باباً» ای مفصلاً.
 ۵. اسم جامد دال بر تسعیر، «بعته الجوخ ذراعاً بدینار» ای مسعراً.

۲. مؤول به مشتق

حال واقع شدن اسم جامد

۱. حال موصوفة، «فتمثل لها بشراً سوياً».
 ۲. حال دال بر عدد، «جاء وقتُ الأّنس أربعة أيام».
 ۳. حال دال بر نوع صاحب الحال، «اشتریت الساعة فضة».
 ۴. حال فرع از صاحب الحال، «تصوغون الحديد سیوفاً و تقطعون الأشجار أخشاباً».
 ۵. حال دال بر اصالت، «تعبدون من نحت رخاماً» ای الذي أصله من رخام.
 ۶. حال دال بر تفضیل، «زیدُ فتی أحسن منه غلاماً».

۳. غیر مؤول به مشتق



۱. «جاءَ العدوُّ ركضاً» ای: «راكضاً»
۲. «طلع بغتةً» ای: «باغتاً»
۳. «قتلته صبراً» ای: «صبراً»
۴. «زیدُ عنترهٌ شجاعهٌ» ای: «شجاعاً»

موارد ترجیح حال
واقع شدن مصادر
منصوب

۱. جامد غیر مؤول به مشتق، «تَنَحْتونَ الجبالَ بیوتاً»
۲. حال مؤکد عامل یا مؤکد مضمون جمله قبل، «وَلَّى زیدٌ مُدْبِرًا»
۳. دلالت عامل حال بر تجدد، «خُلِقَ الإنسانُ ضعیفاً»

حال لازمه



ترجمه

۱۹۸. إذا دلَّ الجامد على هيئة صحَّ أن يقع حالاً، و لا فرقَ بين أن يكون مؤوَّلاً بالمشتق، مثل: «كَرَّ زيدٌ أسداً» أي شجاعاً. أو غير مؤوَّل، نحو: «لبست خاتمي ذهباً».

هرگاه اسم جامد بر بیان حالتی دلالت کند، صحیح است که حال واقع شود، و فرقی ندارد که مؤول به مشتق [یعنی به تأویل مشتق رفته] باشد، مانند: «حمله کرد زید در حالی که شیر بود» یعنی شجاع [بود] یا غیر مؤول [به مشتق] باشد، مانند: «نگشترم را بدست کردم در حالی که طلا بود»

۱۹۹. إنَّ الجامد المؤوَّل بالمشتق يأتي حالاً في خمسة مواضع:

۱۹۹. همانا جامدی که به تأویل مشتق می‌رود در پنج مورد [به عنوان] حال می‌آید:

* إذا دلَّ على تشبيهه، نحو: «رأيتهم في الوغى أسداً» أي شجاعاً.

* هنگامی که دلالت بر تشبیه کند، مانند: «آنها را دیدم در مبارزه در حالی که شیرهایی بودند» یعنی شجاعانی [بودند].

* على مفاعلة، نحو: «سرتُ معه جنباً إلى جنب» أي متساندين.

* [هنگامی که دلالت] بر مفاعله [معنای مشارکت] کند، مانند: «با او حرکت کردم پهلو به پهلو» یعنی در حالی که یاریگر هم بودیم.

* على ترتيب، نحو: «أدخلوا رجلاً رجلاً» أي مترتبين.

* [هنگامی که دلالت] بر ترتیب کند، مانند: «داخل شوید مرد، مرد» یعنی در حال ترتیب.

* على تفصيل، نحو: «علَّمته النحوَ باباً باباً» أي مفصلاً.

* [هنگامی که دلالت] بر تفصیل [و بیان به صورت جزء به جزء] کند، مانند: «آموزش دادم به او نحو را [به صورت] باب [به] باب» یعنی به صورت تفصیل داده شده.

* على تسعير، نحو: «بعته الجوخ ذراعاً بدینار» أي مسعراً.

* [هنگامی که دلالت] بر قیمت گذاری کند، مانند: «یک زراع پارچه پشمی را به یک دینار فروختم»، یعنی در حالی که قیمت گذاری شده بود [به او فروختم].

۲۰۰. إنَّ الجامد غير المؤوَّل بالمشتق يأتي حالاً في ستة مواضع:

۲۰۰. جامدی که به تأویل مشتق برده می‌شود در شش مورد [به عنوان] حال می‌آید:

* إذا كانت الحال موصوفة، نحو: «فتمثل لها بشراً سوياً».

* هرگاه حال موصوف باشد، مانند: «او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد»

* إذا دلت على عدد، نحو: «جاء وقت الأُنس أربعة أيام».

* هرگاه حال دلالت بر عدد کند، مانند: «زمان الفت فرارسیده در حالی که چهار روز است»

* إذا كانت نوعاً لصاحبها، نحو: «اشتریت الساعةَ فضةً».

* هرگاه حال دلالت کند بر بیان نوع [جنس] صاحب‌الحال، مانند: «خریدم ساعت را در حالی که نقره بود».

* إذا كانت فرعاً له، نحو: «تصوغون الحديدَ سيوفاً و تقطعون الأشجارَ أخشاباً».

* هرگاه حال فرع [مصدق] برای صاحب‌الحال باشد، مانند: «آهن را می‌سازید در حالی [و صورتی] که شمشیر هستند، و درختان را قطع می‌کنید در حالی [و صورتی] که الوار هستند»

* إذا دلت على أصالة، نحو: «تعبدون من نحت رخاماً» أي الذي أصله من رخام.

* هرگاه حال بر اصالت [اصل ذوالحال] دلالت کند، مانند: «عبادت می‌کنید بتی را که تراشیده شده در حالی که سنگ مرمر است» یعنی چیزی که اصل آن از مرمر است.

* إذا دلت على حالة فيها تفضيل، نحو: «زيدٌ فتى أحسن منه غلاماً».

* هرگاه دلالت کند بر حالتی که در آن [حالت] برتری است، مانند: «زيد در حالی که جوان است بهتر است در حالی که پسر بچه است».

فوائد: ۱. إن المصادر المنصوبة في قولك: «جاء العدو ركضاً» و «طلع بغتة» و «قتلته صبراً» و «زيدٌ عنتره شجاعاً» يُرجح أنها أحوالٌ مؤولة بالصفة أي راکضاً و باغتاً و صابراً و شجاعاً.

دست آوردها: ۱. همانا مصدرهای منصوبی که در گفته تو: «دشمن آمد، تازنده» و «طلوع کرد ناگهانی» و «کشته شد با صبر» و «زيد پهلوانی است شجاع» ترجیح داده می‌شود که این مصادر حالهای به تأویل صفت رفته باشند، یعنی «در حال تاختن» و «در حال ناگهانی» و «در حال صبر» و «در حال شجاعت».

۲. تأتي الحال لازمة على خلاف حكمها و ذلك يكون في الجملة التي لا تتوول بالمشتق، نحو: «تنتحون الجبال بيوتاً» و «هذا ثوبك ديباجاً».

۲. حال گاهی برخلاف حکمش [به صورت حال] لازمه می‌آید، و این [لازمه بودن] در حال جامدی می‌باشد که به تأویل مشتق نمی‌رود، مانند: «و در کوه‌ها برای خود خانه‌ها می‌تراشید» و «این لباس تو حریر است»

أو إذا كانت مؤكدةً لعاملها أو لمضمون الجملة التي قبلها، نحو: «ولى زيدٌ مذبراً» و «هذا أخوك عطوفاً». أو إذا كان عاملها يدلُّ على تجدد صاحبها، نحو: «خلق الإنسان ضعيفاً».

یا اینکه حال تأکید کننده عاملش، یا [تأکید کننده] مضمون [همه] جمله ماقبلش باشد، مانند: «زيد فرار کرد درحالی که پشت کرده‌بود» و «این برادر توست در حالی که مهربان است». یا هرگاه عامل حال [به گونه‌ای] باشد که دلالت می‌کند بر از نو ساخته شدن [و ایجاد] صاحب حال، مانند: «و انسان ضعیف آفریده شده».

چکیده

۱. اسم جامد در صورتی که دلالت بر هیأت نماید چه مؤول به مشتق باشد چه مؤول به مشتق نباشد، می‌تواند حال واقع شود.

۲. جامد مؤول به مشتق در پنج مورد حال واقع می‌شود:

- اگر دلالت بر تشبیه نماید،
- اگر دلالت بر مفاعله نماید،
- اگر دلالت بر ترتیب نماید،
- اگر دلالت بر تفصل نماید،
- اگر دلالت بر قیمت گذاری نماید.

۳. جامد غیر مؤول به مشتق در شش مورد حال واقع می‌شود:

- اگر حال، موصوفه باشد،
- اگر حال، دال بر عدد باشد،
- اگر حال از نوع صاحب‌الحال باشد،
- اگر حال فرع صاحب‌الحال باشد،
- اگر حال دال بر اصالت باشد،
- اگر حال دال بر حالتی باشد که در آن تفضیل است.

۴. مصدر های منصوب در «جاء العدو ركضاً» و «طلع بغتة» و «قتلته صبراً» و «زید عنترة شجاعة» ترجیح دارند حال‌هایی باشند که به تأویل صفت می‌روند.

۵. حال بر خلاف حکمش که زیادی است در موارد زیر لازم است و تمامیت معنای جمله به آن است:

- اسم جامد غیر مؤول به مشتق باشد،
- حال، مؤکد مضمون عامل یا مؤکد جمله ماقبلش باشد،
- عامل حال دلالت بر تجدد صاحب‌الحال نماید.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۴



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادی العربیة، جلد ۴
- مبحث: حال
- شماره درس: ۱۴
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزش‌شمار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه‌آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳.....	فهرست
۴.....	مقدمه
۵.....	اهداف آموزشی
۶.....	متن درس
۷.....	اقسام حال و ارتباط آن با صاحب الحال
۷.....	اصل در حال
۷.....	حال واقع شدن جمله
۷.....	اعراب جمله حالیه
۷.....	شرط حال واقع شدن جمله
۷.....	نیاز به رابط در حال
Error! Bookmark not defined.	رابط ضمیر فقط
۸.....	تقدیر ضمیر رابط
۹.....	نمودار
۱۰.....	ترجمه
۱۲.....	چکیده
Error! Bookmark not defined.	آزمون
Error! Bookmark not defined.	منابع

مقدمه

در جلسه قبل مواردی که صحیح بود جامد حال واقع شود، و نیز موارد پنج گانه حال واقع شدن جامدی که به تأویل مشتق می‌رود، و جامدی که به تأویل مشتق نمی‌رود و مصدرهای منصوبی که ترجیح دارد حال باشند و به تأویل صفت بروند و نیز صورتی که حال بر خلاف حکمش به صورت لازمه می‌آید بررسی شد. در این جلسه به اینکه اصل در حال چیست و در چه صورتی حال جمله و شبه جمله واقع می‌شود و همچنین رابط در این موارد، و نیز اعراب جمله حالیه و صورت بی‌نیازی از رابط ضمیر بررسی می‌شود. در جلسه آینده، رابط جمله اسمیه در صورتی که حال واقع شود و موارد وجوب رابط بودن ضمیر در این صورت، دلیل وجوب آن و نیز نام این «واو» و ضابط در تشخیص آن، موارد خالی بودن جمله اسمیه از «واو» و همچنین رابط در صورتی که حال جمله فعلیه ماضی مثبت باشد بررسی خواهد شد.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فراگیر با مطالعه این درس:

۱. اصل در حال را بیان نماید.
۲. مواردی که حال جمله می‌آید را ذکر کند.
۳. اعراب جمله حالیه را بیان نماید.
۴. علت نیاز به رابط در جمله حالیه را بیان کند.
۵. رابط حال در صورتی که مفرده یا شبه جمله باشد را ذکر نماید.





متن درس

- ۳۷ -

اقسام الحال و ارتباطها بصاحبها

۲۰۱. ما الأصل في الحال؟
 ۲۰۲. بماذا ترتبط الحال بصاحبها إذا كانت مفردة أو شبه جملة؟
 ۲۰۳. بماذا ترتبط الحال إذا كانت جملة اسمية؟
 ۲۰۴. بماذا ترتبط الحال إذا كانت جملة فعلية مصدرية بفعل ماضٍ مثبت؟
 ۲۰۵. بماذا ترتبط الحال إذا كانت مصدرية بفعل ماضٍ منفي؟
 ۲۰۶. بماذا ترتبط الحال إذا كانت جملة مصدرية بفعل مضارع؟

۲۰۱. الأصل في الحال الإفراد لكنها تأتي جملةً أو شبه جملةً لأنَّ كلاً منهما يخلف المفرد في مثل هذا المقام.

فوائد: ۱. الجملة الحالية تكون اسمية و فعلية في محل نصبٍ، ويُشترط فيها أن تكون خبرية غير مقترنة بما يصرفها إلى الزمان المستقبل فلا يُقال: «جاء زيد لَن يُسرِعَ أو سيسرِعُ» للمنافاة بين الزمانين الحال و الاستقبال.

۲. إنَّ الحال حُكْمٌ على صاحبها كما أنَّ الخبر حُكْمٌ على المبتدئ فتربط به كما يُربط الخبرُ.

۲۰۲. إذا كانت الحال مفردة أو شبه جملة أي ظرفاً أو مجروراً ارتبطت بالضمير فقط، نحو: «أقبل الشاعرُ منشداً» و «جاء الأميرُ بينَ رجاله و سارَ في موكبه».

فائدة: قد يُعني تقدير الضمير عن ذكره، نحو: «اشتريتُ اللؤلؤَ مثقالاً بدينارٍ». أي مثقالاً منه. و «بعتُ البرَّ قفيزٌ بدرهم» أي قفيزٌ منه. ف «قفيزٌ» و ما بعده مُبتدأ و خبرُهما في محل نصبٍ حال.





اقسام حال و ارتباط آن با صاحب الحال

در ادامه مباحث مربوط به حال به تقسیم بندی دیگری برای آن اشاره می‌شود و نحوه ارتباط آن با صاحب‌الحال بررسی می‌شود.

اصل در حال

اصل در حال مفرد بودن است یعنی جمله و شبه جمله نباشد، مفرد معمولاً قسیم تثنیه و جمع است ولی در حال اعم است و شامل تثنیه و جمع می‌شود و این دو در حال عنوان مفرد می‌گیرد. مانند: «عاد القاعد ظافراً - برگشت رهبر در حال پیروزی» در این مثال «ظافراً» مفرد است و جمله و ظرف و جار و مجرور نیست و حال واقع شده است.

حال واقع شدن جمله

جمله و شبه جمله یعنی ظرف و جار و مجرور حال واقع می‌شود، زیرا هر یک از اینها در صورت حال واقع شدن می‌توانند به جای مفرد بنشینند و تفاوتی ندارد که جمله فعلیه باشد یا جمله اسمیه.

اعراب جمله حالیه

جمله حالیه فعلیه باشد یا اسمیه در محل نصب واقع می‌شود، یعنی همه جمله بنابر حالت منصوب است و لفظ اعراب نمی‌گیرد.

شرط حال واقع شدن جمله

جمله گاهی خبریه و گاهی انشائییه است مثل جمله امر و نهی و استفهام و ...، از این دو قسم، جمله‌ای حال واقع می‌شود که خبریه باشد. و همراه چیزی نباشد که آن را به زبان استقبال باز گرداند مثلاً همراه آن سین یا سوف نباشد زیرا حال باید دلالت بر زمان حال داشته باشد و وجود این علامتها دلالت بر آینده دارد و زمان حال و آینده باهم منافات دارد. بنابراین نباید این علائم را داشته باشد. بنابراین آوردن حال به صورت «جاء زيد لَنْ يُسرِعَ أو سِسرِعُ - آمد زيد در حالی که عجله نمی‌کرد یا بزودی عجله می‌کند» صحیح نیست، زیرا «سِسرِع» دارای علامت استقبال است لذا با اینکه جمله خبریه است، اما نمی‌تواند حال واقع شود.

نیاز به رابط در حال

همانطور که در مبتدا و خبر، مبتدا محکوم علیه و خبر حکم بر آن است، حال نیز حکم بر صاحب‌الحال و صاحب‌الحال محکوم علیه است. به همین دلیل واجب است بین حال که حکم است با صاحب‌الحال که محکوم علیه است ارتباطی باشد و اگر رابطه نباشد معلوم نمی‌شود حال حکم برای چه چیزی واقع شده است! این ارتباط گاهی به واسطه «ضمیر» است گاهی «واو» و گاهی به واسطه هر دو.



موارد انحصار رابط در ضمیر

در صورتی که حال مفرد، یا شبه جمله یعنی ظرف یا جار و مجرور باشد فقط رابط آن ضمیر است، مانند: «أقبل الشاعرُ منشداً - شاعر روی آورد در حالی که شعر می‌گفت» که در این مثال ضمیر در «منشداً» که مفرد و حال است رابط بین حال «منشداً» و صاحب الحال «شاعر» است. و مانند: «جاء الأميرُ بينَ رجاله و سارَ في موكبه - آمد امیر در حالی که بین مردانش بود و حرکت کرد در حالی که بین خدم و حشمش بود» که ضمیر در حال مفرد یعنی «رجال» رابط آن صاحب الحال، یعنی «الامیر» است. و نیز ضمیر در حال یعنی «موکبه» رابط آن با صاحب‌الحال یعنی «الامیر» می‌باشد.

تقدیر ضمیر رابط

ضمیر رابط لزوماً ظاهر نیست و برخی مواقع در تقدیر است. در این صورت مقدر بودن ضمیر ما را از ظاهر کردن و ذکر آن بی نیاز می‌کند، بنابر این همان ضمیر مقدر رابط است، مانند: «اشتریتُ اللؤلؤَ مثقالاً بدینارٍ - مروارید را خریدم در حالی که یک مثقال از آن یک دینار بود». در این مثال ضمیر «منه» در تقدیر است که رابط حال «مثقالاً بدینار» با صاحب الحال یعنی «اللؤلؤ» است. و «بعتُ البرَّ قفیزُ بدرهم - فروختم گندم را هر قفیز به یک درهم». «قفیز بدرهم» مبتدا و خبر است و جمله حالیه که محلاً منصوب است، و رابط آن با صاحب‌الحال یعنی «البر»، ضمیر مقدر «منه» است و در اصل «قفیزُ منه» بوده است.



نمودار

۱. مفرد، بنابر اصل، مانند: «عاد القاعد ظافرا»

۲. جمله، یا شبه جمله.

اقسام حال

۱. اعراب: جمله حالیه محلا منصوب است و لفظا اعراب نمی‌گیرد.

۲. شرط حال واقع شدن جمله: جمله خبریه همراه نبودن با چیزی که معنای آن را به استقبال بازگرداند، مانند سین و سوف.

۳. نیاز به رابط: حال حکم و صاحب الحال محکوم علیه است، لذا نیاز به رابط دارد.

احکام جمله حالیه

۱. انحصار رابط به ضمیر، در حال مفرد مانند: «أقبل الشاعرُ منشداً» و حال شبه جمله، مانند: «جاء الأميرُ بينَ رجاله و سارَ في موكبه»

۲. تقدیر ضمیر رابط، مانند: «أشتریتُ اللؤلؤَ مثقالاً بدینارٍ» أي مثقالاً منه

نیاز به رابط در حال

ترجمه

- ۳۷ -

اقسام الحال و ارتباطها بصاحبها

اقسام حال و ارتباط حال با صاحب حال

۲۰۱. ما الأصل في الحال؟

۲۰۱. اصل در حال چیست؟

۲۰۲. بماذا ترتبط الحال بصاحبها إذا كانت مفردة أو شبه جملة؟

۲۰۲. حال با چه چیزی به صاحبش مرتبط می‌شود، در صورتی که [حال] مفرد یا شبه جمله باشد؟

۲۰۳. بماذا ترتبط الحال إذا كانت جملة اسمية؟

۲۰۳. حال با چه چیزی به صاحبش مرتبط می‌شود، در صورتی که [حال] جمله اسمیه باشد؟

۲۰۴. بماذا ترتبط الحال إذا كانت جملة فعلية مصدرية بفعل ماضٍ مثبت؟

۲۰۴. حال با چه چیزی به صاحبش مرتبط می‌شود در صورتی که [حال] جمله فعلیه‌ای باشد که با فعل ماضی مثبت آغاز شده باشد؟

۲۰۵. بماذا ترتبط الحال إذا كانت مصدرية بفعل ماضٍ منفي؟

۲۰۵. حال با چه چیزی به صاحبش مرتبط می‌شود در صورتی که جمله فعلیه‌ای باشد که با فعل ماضی منفی آغاز شده باشد؟

۲۰۶. بماذا ترتبط الحال إذا كانت جملة مصدرية بفعل مضارع؟

۲۰۶. حال با چه چیزی به صاحبش مرتبط می‌شود در صورتی که جمله‌ای باشد که با فعل مضارع آغاز شده باشد؟

۲۰۱. الأصل في الحال الأفراد لكنها تأتي جملةً أو شبه جملةً لأنَّ كلاً منهما يخلف المفرد في مثل

هذا المقام.

اصل در حال این است که مفرد باشد [جمله و شبه جمله نباشد] ولی گاهی جمله و شبه جمله واقع می‌شود زیرا هریک از این دو [جمله و شبه جمله] در مانند این جایگاه [حال واقع شدن] جانشین مفرد می‌شوند.

فوائد: ۱. الجملة الحالية تكون اسمية و فعلية في محل نصب. ويشتترط فيها أن تكون خبرية غير مقترنة بما يصرفها إلى الزمان المستقبل فلا يُقال: «جاء زيدٌ لَن يُسرِعَ أو سيسرع» للمنافاة بين الزمانين الحال و الاستقبال.

دست آوردها: ۱. جمله حالیه [چه] اسمیه و [چه] فعلیه، در محل نصب می‌باشد. در جمله حالیه شرط شده است که خبریه باشد و همراه نباشد با چیزی که آن را به زمان آینده بازگرداند، بنابراین این گفته نمی‌شود: «آمد زید در حالی که عجله نمی‌کرد یا بزودی عجله می‌کند» به دلیل منافات بین دو زمان حال و استقبال.

۲. إنَّ الحال حُكْمٌ على صاحبها كما أنَّ الخبر حُكْمٌ على المبتدأ فترتبط به كما يرتبط الخبر.

۲. همانا حال حکمی است برای صاحب‌الحال، همانطوری که خبر حکمی است برای مبتدا، بنابراین ربط داده می‌شود [حال] به صاحب‌الحال همانطور که خبر ربط داده می‌شود [به مبتدا].

۲۰۲. إذا كانت الحال مفردة أو شبه جملة أي ظرفاً أو مجروراً ارتبطت بالضمير فقط، نحو: «أقبل الشاعرُ منشداً» و «جاء الأميرُ بينَ رجاله و سارَ في موكبه».

هرگاه حال مفرد باشد [جمله نباشد] یا شبه جمله باشد یعنی ظرف یا جار و مجرور باشد فقط با ضمیر ارتباط پیدا می‌کند، مانند: «شاعر روی آورد در حالی که شعر می‌گفت» و «آمد امیر در حالی که بین مردانش بود و حرکت کرد در حالی که بین خدم و حشمش بود».

فائدة: قد يُعني تقدير الضمير عن ذكره، نحو: «اشتريت اللؤلؤ مثقالاً بدیناراً». أي مثقالاً منه. و «بعثُ البرّ قفيزُ بدرهم» أي قفيزُ منه. ف «قفيزُ» و ما بعده مُبتدأ و خبرُهما في محل نصب حال. دست آورد: گاهی در تقدیر بودن ضمیر [رابط] ما را از ذکر آن بی‌نیاز می‌کند، مانند: «مروارید را خریدم در حالی که یک مثقال از آن یک دینار بود» یعنی مثقالی از آن. و «فروختم گندم را هر قفیز^۱ به یک درهم» یعنی یک «قفیز» از آن را. بنابر این «قفیز» و مابعدش مبتدا و خبر، و هر دو در محل نصب و حال هستند.



^۱ . معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه ج ۳ ص ۱۰۹: القفیز مکیال ... و یعادل تقدیره بالمصری سته عشر کیلو جراما - قفیز یک نوع وسیله کیل [و وزن است] که مصری آن، معادل شصت کیلوگرم است.

چکیده

۱. اصل در حال مفرد بودن است ولی برخی مواقع جمله و شبه جمله حال واقع می‌شود، زیرا هر یک از جمله و شبه جمله، در چنین جایگاهی جانشین مفرد هستند.
۲. جمله حالیه چه اسمیه باشد چه فعلیه بنا بر حالیت در محل نصب است.
۳. شرط جمله حالیه این است که خبریه باشد و مقرون به علامت استقبال مانند سین و سوف نباشد.
۴. حال حکم بر صاحب الحال است مانند خبر که حکم بر مبتدا است، لذا نیاز به رابط دارد.
۵. حال اگر مفرد یا شبه جمله یعنی ظرف یا جار و مجرور باشد، رابط آن فقط ضمیر است.
۶. گاهی تقدیر ضمیر رابط ما را از ذکر آن بی نیاز می‌کند.





مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خوارزم

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۵



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: حال
- شماره درس: ۱۵
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزش‌شمار: محمد زارع بوشهری
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه‌آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۳ فهرست
۴ مقدمه
۵ اهداف آموزشی
۶ متن درس
۷ رابط حال
۷ رابط در جمله اسمیه
۷ رابط «واو»
۷ روش تشخیص واو حالیه
	Error! Bookmark not defined. رابط «ضمیر»
	Error! Bookmark not defined. وقوع جمله اسمیه حالیه بعد از حال مفرد
۸ رابط حال در جمله فعلیه ماضی مثبت
	Error! Bookmark not defined. جمله حالیه فعلیه بدون «قد»
۹ آمدن رابط «قد» بدون «واو»
۱۰ نمودار
۱۱ ترجمه
۱۳ چکیده
	Error! Bookmark not defined. آزمون
	Error! Bookmark not defined. منابع

مقدمه

در جلسه قبل بیان شد که اصل در حال چیست و در چه صورتی حال جمله و یا شبه جمله واقع می‌شود و همچنین رابط در این موارد، و نیز اعراب جمله حالیه و صورت بی‌نیازی از رابط ضمیر بررسی گردید. در این جلسه به رابط جمله اسمیه در صورتی که حال واقع شود، موارد وجوب رابط بودن ضمیر در این صورت، دلیل وجوب آن و نیز نام این «واو» و ضابط در تشخیص آن، موارد خالی بودن جمله اسمیه از «واو» و همچنین رابط در صورتی که حال جمله فعلیه و فعل آن ماضی مثبت باشد، بررسی خواهد شد. در جلسه آینده به ادامه احکام حال در صورتی که حال جمله فعلیه و فعل آن ماضی مثبت باشد و نیز در صورتی که فعل آن ماضی منفی و نیز فعل آن مضارع مثبت یا منفی باشد، پرداخته خواهد شد.





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فراگیر با مطالعه این درس:

۱. رابط جمله اسمیه در صورتی که حال واقع شود را ذکر نماید.
۲. موارد وجوب رابط بودن ضمیر در جمله اسمیه ای که حال واقع شده است را ذکر کند.
۳. دلیل نام گذاری «واو» به حالیه یا «واو» ابتدائیت را بیان نماید.
۴. ضابط در تشخیص «واو» حالیه را بیان کند.
۵. صورتی که واجب است جمله حالیه اسمیه بدون «واو» باشد را ذکر کند.
۶. رابط جمله فعلیه‌ای که فعل آن ماضی مثبت است و حال واقع شده است را ذکر نماید.
۷. صورت مجرد جمله فعلیه‌ای که فعل آن ماضی مثبت است و حال واقع شده است از رابط را بیان نماید.



متن درس

۲۰۳. إذا كانت الحال جملة اسمية ارتبطت بالواو أو بالضمير أو بالواو و الضمير معاً، غير أن ارتباطها بالواو واجب في موضعين:

* إذا خلت من ضمير يربطها بصاحبها، نحو: «سهرت و الناس نائمون».

* إذا تصدرت بضمير صاحبها، نحو: «تكلم الخطيب و هو واقف».

فوائد: ۱. إن أسقاط «الواو» يوهم أن ما بعدها كلام مستأنف منقطع عما قبله لا وصف مبين حالة الخطيب وقت التكلم. ۲. يقال لهذه الواو «واو» الحال أو «واو» الابتداء. و ضابطها صحة وقوع إذ موقعها، نحو: «سافرت و الشمس طالعة» أي إذ الشمس طالعة.

۳. إذا كانت الجملة الحالية الاسمية مؤكدة لمضمون الجملة السابقة يجب تجريدتها من «الواو»، نحو: «هذا الحق لا ريب فيه».

۴. إذا وقعت جملة الحال الاسمية بعد حال مفردة يستحسن معها ترك «الواو» طلباً للمشاكلة بينهما كقوله:

و الله يُبقيك لنا سالمًا بُرداك تبجيل و تعظيم

و في غير هذا الموضع يجوز تجريدتها منها على ضعف كقوله:

بكت عيني فما أجدى بكأها على زمن مضى لا خير فيه

۲۰۴. إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها ماضي مثبت ارتبطت بـ «الواو وقد»، نحو: «جاء الرسول و قد أسرع». و ذلك واجب إذا خلت من ضمير صاحب الحال، نحو: «سافر الرسول و قد طلع الفجر».

فوائد: ۱. قد تجرد الجملة الحالية المصدرية بفعل ماضي مثبت من «قد» ملفوظة فتتوى مقدرة. و حينئذ تجرد من «الواو» لئلا تلتبس بالعاطفة كقول الشاعر:

وإني لتعروني لذكراك هزةً كما انتفض العصفور بلله القطر

أي و قد بلله. و ندر ذكر «قد» بدون «الواو» كقول الشاعر:

وقفت بربع الدار قد غير البلى معارفها و الساريات الهواطل

أي و قد غير البلى.



رابط حال

بیان شد^۱ که حال حکمی است برای صاحب‌الحال و این دو نیاز به رابط دارند، که رابط آنها گاهی «واو» گاهی «ضمیر» و گاهی «واو و ضمیر» باهم می‌باشد. آنچه مهم است این است که کاربرد هر یک از این رابط‌ها در چه مواردی است:

رابط در جمله اسمیه

در جمله اسمیه حالیه سه نوع رابط وجود دارد «واو»، «ضمیر» و «واو و ضمیر» باهم.

موارد لزوم ربط با «واو»

در دو صورت واجب است رابط جمله اسمیه‌ای که حال واقع می‌شود «واو» باشد:

۱. هرگاه ضمیری برای ارتباط حال به صاحبش وجود نداشته باشد در این صورت واجب است که رابط آن «واو» باشد، مانند: «سهرتٌ و النَّاسُ نائمونَ - شب را بیدار ماندم در حالی که مردم خواب بودند». در این مثال جمله «الناس نائمون» اسمیه است که حال واقع شده است و ضمیری هم وجود ندارد که رابط باشد، بنابراین واجب است «واو» رابط باشد.

۲. هرگاه جمله اسمیه‌ای که حال واقع شده است با ضمیری شروع شده باشد که به صاحب‌الحال بر می‌گردد، مانند: «تکلم الخُطیبُ و هو واقفٌ - خطیب در حال ایستاده صحبت کرد». در این مثال جمله اسمیه «هو واقف» حال است که با ضمیر شروع شده است که به صاحب‌الحال یعنی «خطیب» بر می‌گردد، بنابراین واجب است در این صورت «واو» رابط باشد.

دلیل وجوب ربط با واو در این صورت این است که اگر «واو» اسقاط شود، توهم می‌شود که جمله دوم، یعنی «هو واقف» ارتباطی با جمله ماقبل ندارد و کلام جدیدی است و جمله مستأنفه و منقطع از قبل است، نه وصفی که بیانگر حال مخاطب در هنگام سخن گفتن باشد.

روش تشخیص واو حالیه

«واو» رابط در جمله حالیه، «واو» حال یا «واو» ابتدا نامیده می‌شود، و راه شناخت و ضابطه آن این است که برداشتن «واو» و قرار دادن «اذ» در جای آن صحیح باشد، مانند: «سافرتُ و الشمسُ طالعةٌ - سفر کردم در حالی که خورشید طلوع کرده بود» که در این مثال «واو» حالیه است چراکه صحیح است برداشته شود و «اذ» به جای آن قرار گیرد و گفته شود: «إذ الشمس طالعه».

۱. درس شماره ۱۴ ص ۸.



لزوم تجرید جمله از «واو»

اگر جمله اسمیه‌ای که حال واقع شده تأکید مضمون جمله قبل را نماید در این صورت واجب است که بدون «واو» و با ضمیر بیاید، مانند: «هَذَا الْحَقُّ لَا رَيْبَ فِيهِ - این حق است در حالی که شکی در آن نیست» در این مثال جمله «لاریب فیه» اسمیه و حال واقع شده است که تأکید ماقبلش را می‌کند و بدون «واو» آمده است و رابط در آن ضمیر در «فیه» است.

نیکو بودن تجرید جمله از «واو»

در صورتی که جمله حالیه اسمیه، بعد از حال مفرد بیاید در این صورت بهتر است «واو» به عنوان رابط آورده نشود برای اینکه جمله حالیه اسمیه با حال مفرد هم شکل و مانند هم شوند. بنابر این بهتر است رابط «واو» نباشد، مانند:

و الله يُبَيِّنُ لَنَا سَالِمًا بُرْدَاكَ تَبْجِيلٌ وَ تَعْظِيمٌ

خداوند تو را برای ما حفظ کند در حالی که سالم باشی و دو جامه تو تکریم و بزرگ داشتن باشد

در این مثال جمله «بُرداک تبجیل و تعظیم» اسمیه و حالیه است که بعد از «سالمًا» که حال مفرد است آمده که «واو» رابط آورده نشده است.

جواز تجرید جمله از «واو» بنابر قول ضعیف

در غیر از صورتی که جمله اسمیه حالیه بعد از حال مفرد واقع شده است نیز بنابر نظریه ضعیفی جایز است جمله حالیه بدون رابط «واو» باشد، مانند:

بَكَتَ عَيْنِي فَمَا أَجْدِي بُكَاهَا عَلَيَّ زَمَنٍ مَضَى لَا خَيْرَ فِيهِ

چشمانم گریست پس سودی نداشت گریه‌اش بر زمانی که گذشت در حالی که خیری در آن نبود

در این مثال جمله حالیه «لَا خَيْرَ فِيهِ» با اینکه بعد از حال مفرد واقع نشده، بدون «واو» رابط آمده است.

رابط حال در جمله فعلیه ماضی مثبت

در صورتی که حال جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن ماضی مثبت باشد، رابط حال با صاحب‌الحال «واو و قد» می‌باشد، مانند: «جَاءَ الرَّسُولُ وَ قَدْ أُسْرِعَ - آمد فرستاده در حالی که با سرعت بود» در این مثال «و قد أُسرِعَ» جمله فعلیه است و فعل هم ماضی است که حال واقع شده است و رابط آن «واو و قد» می‌باشد.

لزوم رابط بودن «واو و قد»

رابط بودن «واو و قد» در صورتی که صاحب‌الحال از ضمیر خالی باشد واجب است، مانند: «سَافَرَ الرَّسُولُ وَ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ - سفر رفت فرستاده در حالی که فجر طلوع کرده بود». در این مثال واجب است رابط «واو و قد» باشد چون صاحب‌الحال یعنی «رسول» خالی از ضمیر است.

تجربید جمله فعلیه حالیه از «قد»

برخی مواقع جمله فعلیه حالیه‌ای که با فعل ماضی مثبت آغاز شده بدون رابط لفظ «قد» می‌آید که در این صورت «قد» در تقدیر است و از «واو» هم مجرد است برای اینکه با «واو» عاطفه اشتباه نشود، مانند:

«وإني لتعروني لذكراك هزّةً كما انتفض العصفور بلّله القطرُ - همانا بر اثر یاد تو باعث وجود لرزه‌ای بر من شد مانند لرزه گنجشک که باران او را خیس کرده است»

در این مثال جمله «بلله القطر» با فعل ماضی مثبت آغاز شده است و حالیه است و بدون رابط «قد» آمده و نیز «واو» هم نیامده است، که تقدیر آن این است: «و قد بلّلهُ - یعنی در حالی که خیس کرده بود...».

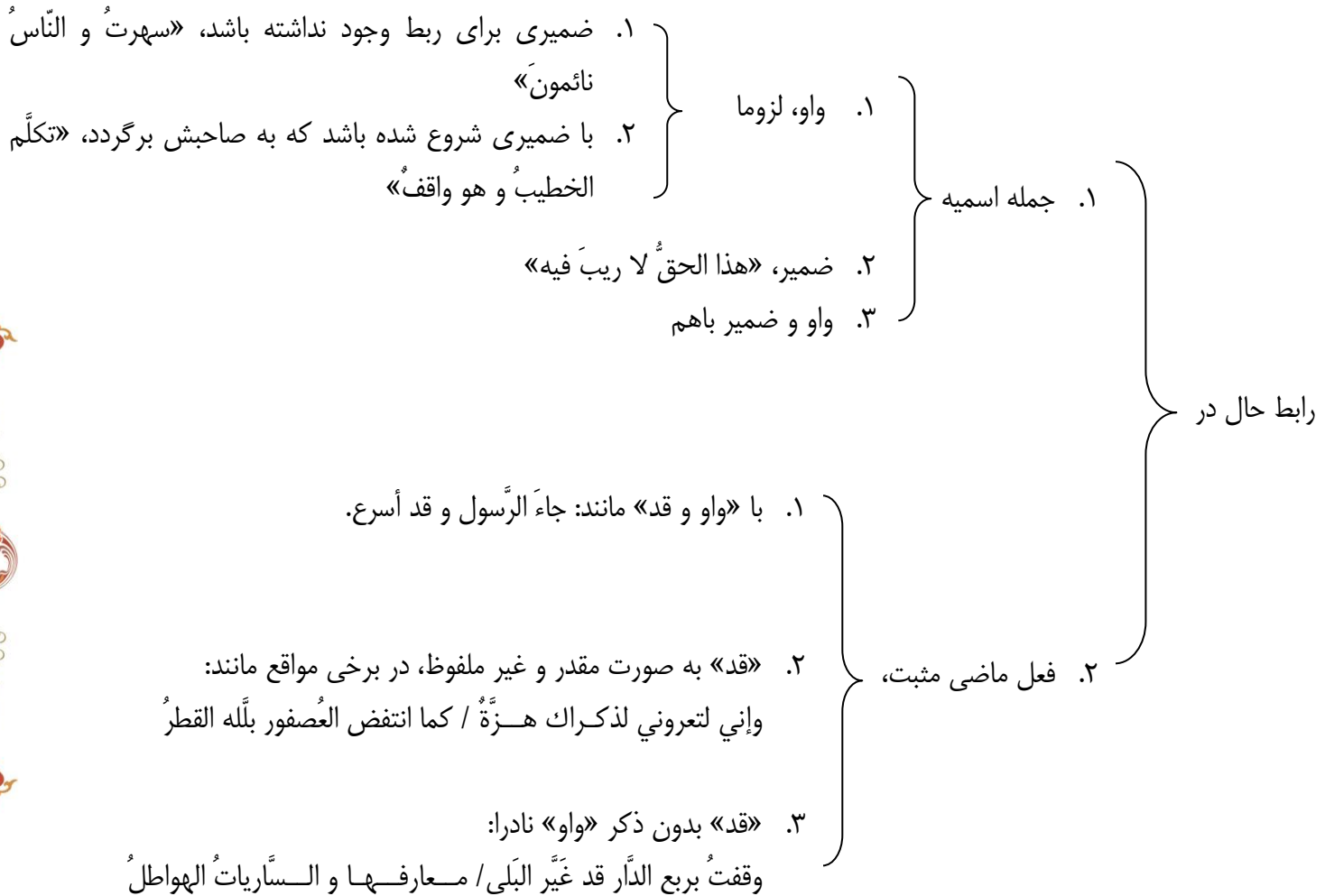
آمدن رابط «قد» بدون «واو»

گاهی به صورت نادر، در جمله فعلیه حالیه که با فعل ماضی مثبت آغاز شده رابط «قد» بدون «واو» به کار می‌رود، مانند قول شاعر:

«وقفتُ بربع الدّار قد غيّر البلی معارفها و السّاریاتُ الهواطلُ -

ایستادم در اطراف آن خانه در حالی که پوسیدگی و ابرهای باران شبانگاهی نشانه‌های آن خانه را تغییر داده بود»، در این مثال جمله «غیّر البلی» حالیه است که فعل آن ماضی مثبت است و «قد» به عنوان رابط بدون «واو» ذکر شده است که نادر است، یعنی در حالی که باران تغییر داده بود.

نمودار



ترجمه

۲۰۳. إذا كانت الجملة اسمية ارتبطت بالواو أو بالضمير أو بالواو والضمير معاً، غير أن ارتباطها بالواو واجب في موضعين:

۲۰۳. هرگاه حال جمله اسمیه باشد برای آن رابط آورده می‌شود با واو یا با ضمیر یا با واو و ضمیر باهم، الا اینکه ارتباط حال بوسیله واو در دو مورد واجب است:

* إذا خلت من ضمير يربطها بصاحبها، نحو: «سهرت و الناس نائمون».

* هرگاه [جمله حالیه] خالی باشد از ضمیری که ربط می‌دهد حال را به صاحب‌الحال، مانند: «شب را بیدار ماندم در حالی که مردم خواب بودند».

* إذا تصدرت بضمير صاحبها، نحو: «تكلّم الخطيب و هو واقف».

هرگاه [جمله حالیه] با ضمیر صاحب‌الحال آغاز شود، مانند: «خطیب در حال ایستاده صحبت کرد».

فوائد: ۱. إن إسقاط «الواو» يُوهم أن ما بعدها كلامٌ مُستأنفٌ منقطعٌ عما قبله لا وصفٌ مبينٌ حالة الخطيب وقت التكلّم.

دست آوردها: ۱. حذف کردن «واو» [در مثال: تكلّم الخطيب و هو واقف] این توهم را ایجاد می‌کند که مابعد «واو» یک کلام جدیدی است که ارتباطش با ماقبل قطع شده است، نه وصفی که حالت خطیب را در حال تکلم بیان کند.

۲. يقال لهذه الواو «واو» الحال أو «واو» الابتداء. و ضابطها صحّة وقوع إذ موقعها، نحو: «سافرت و الشمس طالعة» أي إذ الشمس طالعة.

۲. به این «واو»، «واو» حالیه یا «واو» ابتدایه گفته می‌شود. قاعده [و راه] تشخیص واو حالیه صحت واقع شدن اذ بجای آن [واو] است، مانند: «سفر کردم در حالی که خورشید طلوع کرده بود» یعنی «هنگامی که خورشید طلوع کرده بود».

۳. إذا كانت الجملة الحالية الاسمية مؤكدة لمضمون الجملة السابقة يجب تجريدّها من «الواو»، نحو: «هذا الحق لا ريب فيه».

۳. هرگاه جمله حالیه اسمیه تأکید مضمون جمله قبل باشد، واجب است آن را بدون «واو» آورد، مانند: «این حق است در حالی که شکی در آن نیست».

۴. إذا وقعت جملة الحال الاسمية بعد حال مفردة يُستحسن معها ترك «الواو» طلباً للمشاكلة بينهما كقولة:

۴. هرگاه جمله حالیه اسمیه بعد از حال مفرد واقع شود، نیکو است با این جمله حالیه، «واو» به خاطر هم شکلی بین جمله اسمیه حالیه و جمله مفرد ترک شود، مانند این سخن:

بُرداك تبجيلٌ و تعظيم

و دو جامه تو تکریم و بزرگ داشتن باشد

والله يُبقيك لنا سالماً

خداوند تو را برای ما حفظ کند در حالی که سالم باشی

و في غير هذا الموضع يجوز تجريدُها منها على ضعفِ كقوله:

در غیر این مورد، بنابر قول ضعیفی خالی بودن جمله حالیه از واو جایز است، مانند گفته شاعر:

بكت عيني فما أجدى بكاها

چشمانم گریست پس سودی نداشت گریه‌اش

على زمنٍ مضى لا خير فيه

بر زمانی که گذشت در حالی که خیری در آن نبود

۲۰۴. إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها ماضي مثبت ارتبطت بـ «الواو وقد»، نحو: «جاء الرسول و قد أسرع». و ذلك واجب إذا خلت من ضمير صاحب الحال، نحو: «سافر الرسول و قد طلع الفجر».

۲۰۴. هرگاه حال جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن ماضی مثبت است، برای آن رابط آورده می‌شود با «واو و قد»، مانند: «آمد فرستاده در حالی که با سرعت بود». و آن [ارتباط با «قد و واو»] واجب است اگر صاحب‌الحال از ضمیر خالی باشد، مانند: «فرستاده به مسافرت رفت در حالی که فجر طلوع کرده بود».

فوائد: ۱. قد تجرد الجملة الحالية المصدرة بفعل ماضي مثبت من «قد» ملفوظة فتنوي مقدرة. و حينئذ تجرد من «الواو» لئلا تلتبس بالعاطفة كقول الشاعر:

دست آوردها: ۱. گاهی جمله حالیه‌ای که با فعل ماضی مثبت شروع شده از «قد» تلفظ شده خالی است، در نتیجه به صورت مقدر در نظر گرفته می‌شود. و در این هنگام برای اینکه با [واو] عاطفه اشتباه نشود از «واو» خالی می‌شود، مانند قول شاعر:

وإني لتعروني لذكراك هزة

همانا یاد تو باعث وجود لرزه‌ای بر من شد

كما انتفض العصفور بلله القطر

مانند لرزه گنجشک که باران او را خیس کرده است

أي و قد بلله. و ندر ذكر «قد» بدون «الواو» كقول الشاعر:

یعنی در حالی که او را خیس کرده است. و خیلی کم است که «قد» ذکر شود بدون «واو»، مانند قول شاعر:

وقفت بربع الدار قد غير البلى

معارفها و الساريات الهواطل

ایستادم در اطراف آن خانه در حالی که پوسیدگی و ابرهای باران شبانگاهی نشانه‌های آن خانه را تغییر داده بود

أي و قد غير البلى.

یعنی و در حالی که تغییر داده بود باران.

چکیده

۱. رابط در جمله اسمیه حالیه؛ یا ضمیر، یا واو، و یا ضمیر و واو با هم است.
۲. در دو صورت واجب است رابط جمله اسمیه حالیه، ضمیر باشد:
 - وقتی جمله خالی از ضمیری باشد که حال را به صاحبش ربط دهد.
 - وقتی جمله اسمیه حالیه با ضمیری که به صاحب الحال بر می گردد، شروع شده باشد.
۳. به واو رابط «واو» حالیه یا ابتدائیه می گویند و ضابط در شناخت آن صحت جایگزینی إذ به جای آن است.
۴. جمله اسمیه ای که حال واقع شده اگر تأکید مضمون جمله قبل از خودش را داشته باشد واجب است بدون «واو» و با «ضمیر» بیاید.
۵. در صورتی که جمله حالیه اسمیه بعد از حال مفرد بیاید بهتر است به خاطر همشکلی با حال مفرد، «واو» به عنوان رابط نباشد.
۶. غیر از صورتی که جمله اسمیه حالیه بعد از حال مفرد واقع شده باشد نیز بنابر نظریه ضعیفی جایز است جمله حالیه بدون رابط «واو» باشد
۷. اگر حال جمله فعلیه ای باشد که فعل آن ماضی مثبت باشد رابط حال با صاحب الحال «واو و قد» می باشد.
۸. اگر حال جمله فعلیه با فعل ماضی مثبت باشد و خالی از ضمیر صاحب الحال باشد واجب است رابط «واو و قد» باشد.
۹. برخی مواقع جمله فعلیه حالیه ای که با فعل ماضی مثبت آغاز شده است بدون رابط «قد» ملفوظ می آید که در این صورت «قد» در تقدیر است و از «واو» هم مجرد است.
۱۰. آمدن رابط «قد» بدون «واو» در جمله فعلیه حالیه که با فعل ماضی مثبت آغاز شده، نادر است.



مرکز آموزش های غیرحضوری
حوزه های علمیه خواران

نحو عالی ۳

مبادی العربیه

جلد ۴

للمعلم الرشید الشرتونی

تنقیح و اعداد: حمید محمدی

سطح ۲

درس ۱۶



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه خاوهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: نحو عالی ۳
- منبع درس: مبادئ العربية، جلد ۴
- مبحث: حال
- شماره درس: ۱۶
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: محمد زارع بوشهري
- ناظر تولید:
- ارزیاب ساختار و محتوا:
- ویراستار:
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: اول، بهار ۹۵



فهرست

۴.....	مقدمه
۵.....	اهداف آموزشی
۶.....	متن درس
Error! Bookmark not defined.	حال واقع شدن جمله
۷.....	جمله حالیه فعلیه ماضویه
۷.....	جمله حالیه ماضی مثبت
۷.....	ماضی مثبت بعد از «الا»
۷.....	ماضی مثبت قبل از «او»
۸.....	جمله حالیه ماضی منفی
۸.....	جمله حالیه فعلیه مضارع
۸.....	مضارع مثبت
۸.....	مضارع منفی
۸.....	مضارع منفی به «لم و لما»
۹.....	مضارع منفی به «لا و ما»
۱۰.....	نمودار
۱۱.....	ترجمه
۱۳.....	چکیده
۱۴.....	آزمون
۱۵.....	منابع



مقدمه

در جلسه گذشته به رابط جمله اسمیه در صورتی که حال واقع شود اشاره شد و موارد وجوب رابط بودن ضمیر در این صورت و دلیل وجوب آن، و نیز نام این «واو» و ضابط در تشخیص آن ذکر گردید. در ادامه به موارد خالی بودن جمله اسمیه از «واو» و همچنین به رابط حال در صورتی که جمله فعلیه و فعل آن ماضی مثبت باشد پرداخته شد. در این جلسه به ادامه احکام حال در صورتی که حال جمله فعلیه و فعل آن ماضی مثبت یا ماضی منفی، یا فعل آن مضارع مثبت یا منفی باشد ذکر می‌گردد. در جلسه آینده تعدد حال و صاحب الحال و مرتبه حال با صاحب آن بررسی خواهد

شد





اهداف آموزشی

انتظار می‌رود فراگیر با مطالعه این درس بتواند:

۱. صورت وجوب مجرد بودن جمله حالیه مصدر به فعل ماضی مثبت، از «واو» و «قد» را ذکر نماید.
۲. رابط حال را در جمله حالیه فعلیه با فعل ماضی منفی به «ما» ذکر نماید.
۳. رابط حال را در جمله حالیه فعلیه با فعل مضارع مثبت، ذکر نماید.
۴. رابط حال را در جمله حالیه فعلیه با فعل مضارع منفی به «لم» یا «لما» بیان کند.
۵. رابط حال را در جمله حالیه فعلیه با فعل مضارع منفی به «لا» یا «ما» بیان کند.





متن درس

۲. إذا وقعت الجملة الحالية المصدرة بفعل ماضٍ مُثَبِّتٍ بعد «إِلَّا» أو قبل «أَوْ» الشرطيَّة وجب تجريدُها من «الواو و قد» لفظاً و تقديراً، نحو: «ما تكلمَ إلاَّ ضحك» أي ضاحكاً و «لأرعينَّ عهدَ ودادِكِ راسلتني أو قاطعتني» أي إذا راسلتني أو قاطعتني^۱.

۲۰۵. إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها ماضٍ منفيٍّ بـ «ما» و جَبَّ اقترانها بـ «الواو» فقط، نحو: «وقف الخطيب و ما فاهَ بينت شفةً» و «جاءَ زيدٌ و ما طلعت الشمسُ».

۲۰۶. □ إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها مضارع مثبت ارتبطت بالضمير وحده، نحو: «أقبل الصديقُ يُبشِّرُ القومَ» ما لم تقع قبلها «قد» فيجب ارتباطها بـ «الواو» أيضاً، نحو: «لِمَ تُوذُونَنِي و قد تعلمونَ أَنِّي رسولُ اللهِ إليكم». □ وإذا كان المضارع منفيّاً بـ «لم» أو بـ «لَمَّا» فالمختار ربطها بـ «الواو» و الضمير معاً، نحو: «أدبَتُ المذنبَ و لم أشفقُ» و «قطفتُ الثمرةَ و لَمَّا تنضجُ» و قد تأتي بواوٍ فقط، نحو: «جاءَ زيدٌ و لم تطلع الشمسُ». وإذا كان منفيّاً بـ «لا» أو ما ارتبطت بالضمير فقط، نحو: «قُمتُ لا أبالي» و «زرتُك ما أخافُ منك شراً»^۲.



^۱ ورد اقترانها بعد «إِلَّا» بالواو كقول الشاعر:

نعمَ امرأَ هَرَمٌ لم تعرُ نائبةً إلاَّ و كان لمرُتاعٍ بها و زراً

^۲ اعلم أن البيانين يجيزون دخول «الواو» و تركها على السواء في كل منفي.



یادآوری

در صورتی که حال جمله فعلیه یا اسمیه باشد نیازمند رابط است، که در این زمینه، مطالب مربوط به جمله اسمیه ذکر شد.^۱ مطلب دیگر مربوط به جمله فعلیه است. اگر حال جمله فعلیه باشد فعل آن یا ماضی است و یا مضارع که هر کدام از این دو نیز یا مثبت است و یا منفی. مضارع منفی، منفی به «ما» یا به «لم و لما» است که هر کدام از این تقسیمات رابط مخصوص خودشان را دارند. در خصوص ماضی مثبت گفته شد که باید رابطش «واو و قد» باشد.^۲ در ادامه، مطالب مربوط به رابط جمله فعلیه را پی می‌گیریم.

رابط جمله حالیه با فعل ماضی

حال در صورتی که جمله فعلیه ماضی باشد، یا مثبت است و یا منفی که در هر دو صورت نیاز به رابط دارد، در مباحث زیر به بیان رابط آن در حالات مختلف می‌پردازیم:

رابط جمله حالیه ماضی مثبت

اگر جمله حالیه‌ای که با فعل ماضی مثبت آغاز شده باشد بعد از «إلا» یا قبل از «و» شرطیه بیاید در این صورت واجب است بدون «واو و قد» چه لفظاً و چه در تقدیر بیاید:

رابط ماضی مثبت بعد از «إلا»

اگر جمله حالیه با فعل ماضی مثبت آغاز شده باشد و بعد از «إلا» واقع شود بدون رابط «واو و قد» لفظاً و تقدیراً می‌آید، مانند: «ما تَكَلَّمُ إِلَّا ضَحَكَ - صحبت نکرد مگر به حالت خنده» یعنی «ضاحكاً - در حال خنده»، در این مثال «ضحك» ماضی مثبت است که بعد از «إلا» واقع شده است، بنابراین به صورت لزومی بدون رابط «واو و قد» آمده است.

رابط ماضی مثبت قبل از «و»

اگر جمله حالیه با فعل ماضی مثبت آغاز شده باشد و قبل از «و» شرطیه باشد واجب است بدون رابط «واو و قد» باشد، مانند: «لَأَرْعِينَ عَهْدَ وَدَادِكِ رَاسِلْتِي أَوْ قَاطِعْتِي - پیمان دوستیت را رعایت می‌کنم در حالی که نامه برایم بفرستی یا رابطه‌ات را با من قطع کنی» «ای إذا راسلتی او قاطعتنی یعنی اگر برایم نامه ارسال کنی یا رابطه‌ات را با من قطع کنی، در این مثال «راسلتنی» جمله فعلیه است که حال واقع شده و ماضی مثبت است، چون قبل از «و» شرطیه آمده است، به صورت لزومی بدون رابط «واو و قد» آمده است.

۱. ر. ک. جلسه شماره ۱۴ و ۱۵

۲. ر. ک. درس شماره ۱۵.



رابط جمله حالیه ماضی منفی

اگر حال جمله فعلیه‌ای باشد که با فعل ماضی منفی به «ما» آغاز شده باشد در این صورت واجب است رابط فقط واو باشد، مانند: «وقف الخطیب و ما فاهَ بَنت شَفةٍ - خطیب ایستاد در حالی که لب به کلمه‌ای باز نکرد» در این مثال جمله «ما فاه بَنت شَفة» حال واقع شده است و با فعل ماضی منفی آغاز شده است که رابط آن «واو» می‌باشد. و «جاءَ زیدٌ و ما طَلَعَتِ الشَّمْسُ» - زید آمد در حالی که هنوز خورشید طلوع نکرده بود» در این مثال جمله «ما طلعت الشمس» حال است که با فعل ماضی منفی آغاز شده است و رابط آن «واو» است.

رابط جمله حالیه مضارع

اگر جمله حالیه با فعل مضارع آغاز شود رابط آن با توجه به اینکه مضارع مثبت باشد یا منفی متفاوت است که ذیلاً ذکر می‌گردد:

رابط مضارع مثبت

اگر جمله مضارع مثبت و بدون «قد» بود رابط آن فقط «ضمیر» است، مانند: «أقبلَ الصديقُ يُبشِّرُ القومَ - دوست آمد درحالی که به قوم خود بشارت می‌داد» در این مثال جمله «یُبشِّرُ القومَ» حال است و با فعل مضارع مثبت بدون قد آغاز شده است لذا رابط آن با صاحب الحال فقط «ضمیر» مستتر «هو» در «یُبشِّرُ» است. ولی اگر فعل مضارع «قد» داشته باشد به «واو» هم نیازمند است. مانند: «لِمَ تُؤدُونَنِي و قد تَعَلَّمُونَ أَنِي رسولَ اللهِ إِلَيْكُمْ - چرا مرا آزار می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستاده خدا بسوی شما هستم؟». در این مثال، جمله «و قد تعلمون أني رسول الله إليك» حال است که با فعل مضارع مثبت آغاز شده و چون همراه با «قد» است «واو» هم به عنوان رابط در آن به کار رفته است.

رابط مضارع منفی

در صورتی که حال، جمله فعلیه‌ای باشد که با مضارع منفی آغاز شده باشد دارای سه صورت است:

رابط مضارع منفی به «لم» یا «لَمَّا»

در این صورت دو نظریه مطرح است:

قول مختار

اگر جمله مضارع منفی به «لم و لَمَّا» بود طبق نظر اختیار شده توسط مصنف رابط آن «ضمیر و واو» باید باشد، مانند: «أدبَتُ المذنبَ و لم أشفق - ادب کردم گناه کار را در حالی که دلسوزی نکردم» در این مثال جمله «لم أشفق» مضارع منفی به «لم» است که حال واقع شده است و رابط «واو» و «ضمیر» متکلم وحده اشفق برای آن به کار رفته است. و «قطفتُ الثمرةَ و لَمَّا تنضج - میوه را چیدم در حالی که هنوز نرسیده بود» در این مثال جمله «لما تنضج» مضارع منفی به «لما» است که حال واقع شده است و رابط «واو» و «ضمیر» مفرد مونث در تنضج برای آن به کار رفته است.



**قول شاذ**

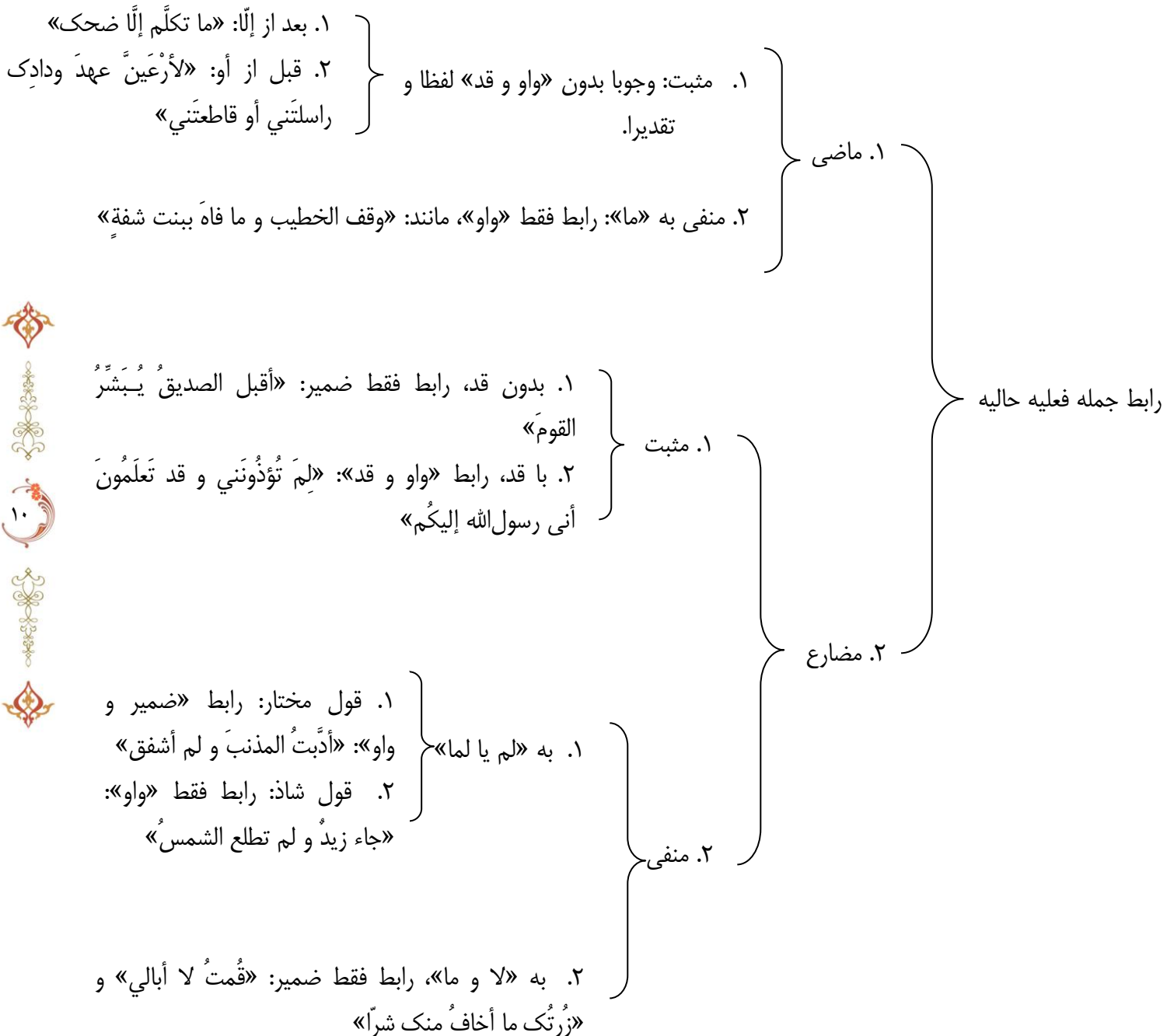
گاهی مواقع نیز رابط فقط «واو» است، مانند: «جاء زید و لم تطلع الشمسُ - زید آمد در حالی که خورشید طلوع نکرده بود» در این مثال جمله «لم تطلع الشمس» با مضارع منفی به «لم» آغاز شده است و حال واقع شده که رابط آن فقط «واو» است.

رابط مضارع منفی به «لا» یا «ما»

در صورتی که جمله فعلیه‌ای که حال واقع شده است با فعل مضارع منفی به «لا و ما» آغاز شده باشد رابط آن با صاحب الحال فقط «ضمیر» است، مانند: «قُمتُ لا أبالی - برخاستم در حالی که بی توجه بودم» در این مثال «لا ابالی» جمله فعلیه است که حال واقع شده است و با فعل مضارع منفی به «لا» آغاز شده است و رابط آن با صاحب‌الحال فقط ضمیر انا در «ابالی» است. و «زرتک ما أخافُ منک شراً - به دیدارت آمدم در حالی که از شر تو نمی‌ترسیدم» در این مثال جمله «ما اخاف منک شراً» جمله فعلیه است که حال واقع شده و با فعل مضارع منفی به «ما» آغاز شده است و رابط آن با صاحب‌الحال فقط «ضمیر» خطاب در «منک» است.



نمودار





ترجمه

۲. إذا وقعت الجملة الحالية المصدرة بفعل ماضٍ مثبتٍ بعد «إِلا» أو قبل «أو» الشرطية وجب تجريدتها من «الواو و قد» لفظاً و تقديرًا،

۲. هرگاه جمله حالیه آغاز شده با فعل ماضی مثبت بعد از «الا» یا قبل از «او» شرطیه واقع شود، واجب است این جمله از «واو و قد» هم لفظی و هم تقدیری خالی باشد.

نحو: «ما تكلم إلا ضحك» أي ضاحكاً و «لأرعين عهد و دادك راسلتنی^۱ أو قاطعتنی^۲» أي إذا راسلتنی أو قاطعتنی^۳.

مانند: «صحبت نکرد مگر به حالت خنده» یعنی در حال خنده و «پیمان دوستیت را رعایت می‌کنم در حالی که نامه برایم بفرستی یا رابطات را با من قطع کنی»

۲۰۵. إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها ماضٍ منفيٍّ بـ «ما» وجب اقترانها بـ «الواو» فقط، نحو: «وقف الخطيب و ما فاه بنت شفة^۴» و «جاء زيد و ما طلعت الشمس».

۲۰۵. هرگاه حال جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن ماضی منفی به «ما» است، واجب است همراه بودن این جمله حالیه با «واو» فقط، مانند: «خطیب ایستاد در حالی که لب به کلمه‌ای باز نکرد» و «زید آمد در حالی که هنوز خورشید طلوع نکرده بود»

۲۰۶. □ إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها مضارع مثبت ارتبطت بالضمير وحده، نحو: «أقبل الصديق يُبشِّرُ القومَ ما لم تقع قبلها «قد»

۲۰۶. □ هرگاه حال جمله فعلیه باشد و فعل آن مضارع مثبت باشد فقط ضمیر برای آن رابط آورده می‌شود، مانند: «دوست آمد درحالی که به قوم خود بشارت می‌داد» مادامی که قبل از این فعل مضارع «قد» نباشد

فيجب ارتباطها بـ «الواو» أيضاً، نحو: «لِمَ تُؤدُونَنِي و قد تَعَلَّمُونَ أَنِّي رسولُ اللهِ إِلَيْكُمْ».

و [اگر «قد» داشته باشد] واجب است جمله مضارع با «قد» و «واو» بیاید، مانند: «چرا مرا آزار می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستاده خدا بسوی شما هستم؟»

۱. راسل / نامه نگاری کردن، مکاتبه کردن. (ر. که آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ش، ص ۳۶۸).

۲. قاطع / رشته دوستی را گسستن، قطع رابطه کردن. (ر. که همان، ص ۸۶۲).

۳. ورد اقترانها بعد «إِلا» بالواو كقول الشاعر:

۱. همراهی آن بعد از «إِلا» با واو نیز وارد شده مانند قول شاعر:

نعمَ امرأَ هَرمُ لمَ تعرُ نائِبَةً إِلا و كانَ لمرُتاعٍ بها وِزراً

خوب پیرمردی است که جانشین خود را سرافکننده نمی‌کند / مگر در حالی که بار خوش گذرانی آن را به دوش می‌کشد

۴. بنتُ شَفةٍ / کلمه، واژه. (ر. که همان، ص ۵۲۸).



□ **وَإِذَا كَانَ الْمَضَارِعُ مَنْفِيًّا بِـ «لَمْ» أَوْ بِـ «لَمَّا» فَالْمَخْتَارُ رَبْطُهَا بِـ «الْوَاوِ» وَ الضَّمِيرُ مَعًا، نَحْوُ: «أَدْبَتُ الْمَذْنَبَ وَ لَمْ أَشْفَقْ» وَ «قَطَفْتُ الثَّمَرَةَ وَ لَمَّا تَنْضَجُ^۱» وَ قَدْ تَأْتِي بِوَاوٍ فَقَطْ، نَحْوُ: «جَاءَ زَيْدٌ وَ لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ».**

□ اگر مضارع منفی باشد به «لم» یا به «لما» پس مختار ربط آن [جمله حالیه] با واو و ضمیر با هم است، مانند: «ادب کردم گناه کار را در حالی که دلسوزی نکردم» و «میوه را چیدم در حالی که هنوز نرسیده بود». و گاهی اوقات نیز فقط با «واو» می آید، مانند: «آمد زید در حالی که خورشید طلوع نکرده بود»

□ **وَإِذَا كَانَ مَنْفِيًّا بِـ «لَا أَوْ مَا» اِرْتَبَطَ بِالضَّمِيرِ فَقَطْ، نَحْوُ: «قُمْتُ لَا أَبَالِي» وَ «زُرْتُكَ مَا أَخَافُ مِنْكَ شَرًّا»^۳.**

و اگر منفی به «لا یا ما» نافیه باشد برای آن رابط آورده می شود با ضمیر فقط، مانند: «برخاستم در حالی که بی توجه بودم» و «به دیدارت آمدم در حالی که از شر تو نمی ترسیدم»



^۱ . قطف / چیدن، کندن، (ر. ک. پیشین، ص ۸۶۶)

^۲ . نضج / رسیدن، قابل بهره برداری، (ر. ک. پیشین، ص ۱۰۸۹)

^۳ . اعلم أن البيانين يجيزون دخول «الواو» و تركها على السواء في كل منفي.

۱. بدان بدستیکه علماء علم بیان وارد شدن «واو» و ترک آن را بطور مساوی در هر [جمله] منفی جایز می دانند.



چکیده

۱. اگر جمله حالیه فعلیه با فعل ماضی مثبت بعد از «إلا» یا قبل از «او» شرطیه باشد، واجب است فعل ماضی بدون رابط «واو و قد» لفظی و تقدیری باشد.
۲. اگر حال جمله فعلیه با فعل ماضی منفی به «ما» باشد واجب است فعل ماضی فقط با رابط «واو» به کار رود.
۳. اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع مثبت باشد که قبل از آن «قد» نباشد، رابط آن فقط «ضمیر» است.
۴. اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع مثبت باشد که قبل از آن «قد» باشد، رابط آن «واو و قد» است.
۵. اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع منفی به «لم» یا «لما» باشد رابط آن طبق قول مختار «واو و ضمیر» است البته برخی مواقع رابط فقط «واو» است.
۶. اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع منفی به «لا» یا «ما» نافی باشد، رابط آن فقط «ضمیر» است.



آزمون



منابع

۱. درس شماره ۱۴.
۲. درس شماره ۱۵.
۳. آذرتاش آذر نوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳ ش.

